ع ۲۳۷ دفتر

ع ۳۵ صورت حساب پدر

س ۷۸ دفتر جاری

القان میرزا حیلی (؟)

34

بسم الله الرحمن الرحیم

باسم ربنا العلی الاعلی

الباب المذکور فی بیان ان العباد لن یصلن الی بحر العرفان الا
بالانقطاع الصرف عن کل من فی السموات والارض فلتقدسن
انفسکم یا اهل الارض لعل تصلن الی مقام الذی قدر الله
لکم و تدخلن فی سرادق الذی جعله الله فی سماء البیان
مرفوعا جواهر این باب انکه سالکین سبل ایمان و
طالبین کاوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع
شئونات عرضیه پاک و مقدس نمایند یعنی گوش را
از استماع اقوال و قلب را از ظنونات متعلقه بسبحات
جلال و روح را از تعلق باسباب ظاهره و چشم را
ملاحظه کلمات فانیه و متوکلا علی الله و متوسلا الیه
سالک شوند تا انکه قابل اشراقات شموس علم و عرفان
الهی شوند و محل ظهورات غیب نامتناهی گردند زیرا که

که اگر عبد بخواهد که اقوال و اعمال و افعال عباد را از
از عالم و جاهل میزان معرفت حق و اولیای او قرار دهد
هرگز برضوان معرفت ربّ العزّة داخل نشود و بعیون
علم و حکمت سلطان احدیت فایز نگردد و هرگز بسر منزل
بقا نرسد و از جام قرب و لقا مرزوق نگردد ناظر بایّام
قبل شوید که چه قدر مردم از اعالی و ادانی که همیشه منتظر
ظهورات احدیه در هیاکل قدسیه بودند و دعا و
تضرعها مینمودند که شاید نسیم رحمت الهی بوزیدن
اید و جمال موعود سر از سرادق غیب بعرصه ظهور
قدم گذارد و چون ابواب عنایت مفتوح میگردید و
غمام مکرمت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر
میشد جمیع تکذیب مینمودند و از لقاء او که عین لقاء
الله است احتراز میجستند چنانچه تفصیل او در جمیع
کتب سماوی مذکور و مسطورست حال قدری تامل
نمائید که سبب اعتراض ناس بعد از طلب و امال ایشان
چه بود و بقسمی هم اعتراض مینمودند که زبان و
بیان در تقریر و تحریر هم از ذکر ان عاجز و قاصرست
و احدی از مظاهر قدسیه و مطالع احدیه ظاهر نشدند

مگر آنکه باعتراض و انکار و احتجاج ناس مبتلا گشتند
چنانچه میفرماید یا حسرةً علی العباد ما یأتیهم من رسولٍ
الّا کانوا به یستهزؤن و در مقام دیگر میفرماید و لقد
همّت کلّ امّة برسولهم لیأخذوه و جادلوا بالباطل
لیدحضوا به الحقّ و همچنین کلمات منزله از غمام
قدرت صمدانی و سماء عزّ ربّانی نازل شده زیاده از
حدّ احصا و احاطهٔ عباد است و اولو الافئده و صاحبان
بصر را سوره نوح کفایت میکند قدری در آن سورهٔ
مبارکه تأمل فرمائید و بفطرت اصلی تدبّر نمائید تا
قدری امور انبیا و ردّ و تکذیب کلمات نفی اطلاع یابید
شاید که ناس را از موطن غفلت نفسانی باشیان حضرت
و معرفت الهی پرواز دهید و از زلال حکمت لایزال
و اثمار شجرهٔ علم ذو الجلال مشروب و مرزوق گردید
که اینست نصیب انفس مجرّده از مائدهٔ منزله قدسیّه
باقیه اگر بر ابتلای انبیا و علت و سبب اعتراضات
عباد بر آن شموس هویه آگاه شوید بر اکثری از امور
اطلاع یابید و دیگر هرچه اعتراضات مردم را بر مشارق
شموس صفات بیشتر ملاحظه کنید در دین خود

وامرالله محکم‌تر و راسخ‌تر شوید لهذا بعضی از حکایات
انبیا مجملا در این الواح ذکر میشود تا معلوم و مبرهن
اید که در جمیع اعصار و اقران بر مظاهر قدرت و
مطالع عزّت وارد میاوردند انچه را که قلم از ذکرش
خجل و منفعل است شاید این اذکار سبب شود که
بعضی از ناس از اعراض و اعتراض علما و جهّال عصر
مضطرب نشوند و بلکه بر ایقان و اطمینانشان
بیفزاید و از جمله انبیا نوح بود که نهصد و پنجاه
سال نوحه نمود و عباد را بوادی ایمن روح دعوت
فرمود واحدی او را اجابت ننمود و در هر یوم
بقدری ایذا و اذیّت بر ان وجود مبارک وارد می
اوردند که یقین بر هلاکتش مینمودند و چه
مراتب سخریه و استهزاء و کنایه که بانحضرت وارد
شد چنانچه میفرماید کلما مرّ علیه ملاء من قومه
سخروا منه قال ان تسخروا منّا فانّا نسخر منکم کما
تسخرون فسوف تعلمون و بعد از مدتها چند مرتبه
وعده انزال نصر باصحاب خود فرمودند بوعده معین
و در هر مرتبه بدا شد و بعضی از ان اصحاب معدوده

بعلت ظهور بدا اعراض مینمودند چنانچه تفصیل
ان در اکثر از کتب مشهوره ثبت شده والبته بنظر عالی
رسیده یا میرسد تا انکه باقی نماند از برای انحضرت مگر
چهل نفس یا هفتاد دو نفس چنانچه در کتب واخبار
مذکور است تا انکه بالاخره ندای رب لا تذر علی الارض
من الکافرین دیارا از جان بر کشید حال قدری
تامل باید که سبب چه بود که در این مدت این عباد
باین قسم اعتراض نمودند واحتراز جستند واز قمیص
نفی بخلع ایمان مفتخر وفائز نشدند و دیگر چرا در
وعدهای الهی بدا شد که سبب ادبار بعضی مقبلین
شود بسیار تامل باید تا باسرار امور غیبی واقف
شوید واز طیب معنوی کلستان حقیقی بوئی
برید وتصدیق نمائید که امتحانات الهی همیشه در
مابین عباد او بوده وخواهد بود تا نور از ظلمت
وصدق از کذب وحق از باطل وهدایت از ضلالت
وسعادت از شقاوت وخار از کل ممتاز و معلوم
شود چنانچه فرموده است الم احسب الناس ان
یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون وبعد از

از نوح جمال هود از مشرق ابداع مستشرق شد و قریب
هفتصد سنه او ازید باختلاف اقوال مردم را برضوان
قرب ذو الجلال دعوت نمود و چه مقدار بلایا که مثل
غیث هاطل بر انحضرت بارید تا انکه کثرت دعوت
سبب کثرت اعراض شد و شدّت اهتمام علّت شدّت
اغماض گردید و ما یزید الکافرین الّا خسارا و بعد
هیکل صالحی از رضوان غیب معنوی قدم بیرون
نهاد و عباد را بشریعهٔ قرب باقیه دعوت نمود و
صد سنه او ازید ام را باوامر الهی و نهی از مناهی میفرمود
ثمری نبخشید و اثری ظاهر نیامد و چند مرتبه غیبت
اختیار فرمود با انکه انجمال ازلیه ناس را جز بمدینه
احدیه دعوت نمینمود چنانچه میفرماید والی ثمود
اخاهم صالحا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله
غیره الی اخر القول قالوا یا صالح قد کنت فینا مرجوّا
قبل هذا انتهینا ان نعبد ما یعبد ابائنا و انّنا لفی شکّ
ممّا تدعونا الیه مریب و هیچ فائده نبخشید تا انکه
بصیحه جمیع بنار راجع شدند و بعد جمال خلیل کشف
نقاب نمود و علم هدی مرتفع شد و اهل ارض را

بشارت میدادند به نبیّ بعد و علامتی از برای ظهور
بعد ذکر فرمودند چنانچه در همه کتب مسطور است
با وجود طلب و انتظار ناس نفس ظاهر قدسیه
و ذکر علامات در کتب چرا باید اینگونه ظلم و جبر و
تعدّی نمایند چنانچه میفرمایند افکلّما جائکم رسول
بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقا کذّبتم و فریقا
تقتلون میفرماید که هر زمان و عهد که آمد بسوی
شما رسولی از جانب پروردگار بغیر هوای نفس
شما تکبّر نمودید و موقن نشدید و گروهی از
آن انبیا را تکذیب نمودید و گروهی را میکشید
آخر تأمل فرمائید که سبب این افعال چه بود که
باین قسم با طلعات جمال ذو الجلال سلوک مینمودند
و هر چه که در آن ازمنه سبب اعراض و اغماض عباد
بود حال هم سبب اغفال این عباد شده و اگر
بگوئیم حجج الهی کامل و تمام نبود لهذا سبب اعتراض
عباد شدند این کفریست صراح لاجل آنکه بغایت
از فیض فیّاض دور است و از رحمت منبسطه بعید
که نفسی را از میان جمیع عباد برگزیند برای هدایت

هدایت خلق خود و با حجّت کافی وافی عطا نفرماید
ومع ذلک خلق را از عدم اقبال باو معذّب فرمایند بلکه
لم یزل جود سلطان وجود بر همه ممکنات بظهورات مظاهر
نفس خود احاطه فرموده وانی نیست که فیض او
منقطع شود و یا آنکه امطار رحمت از غمام عنایت او
ممنوع گردد پس نیست این امورات محدثه مگر از
انفس محدوده که در وادی کبر و غرور حرکت مینمایند
ودر صحراهای بعد سیر مینمایند و بظنونات خود
و هرچه از علمای خود شنیده اند همان را تأسّی می
نمایند ولهذا غیر از اعراض امری ندارند و جز
اغماض حاصلی نخواهند و این معلوم است نزد
هر ذی بصری که اگر این عباد در ظهور هر یک از
مظاهر شمس حقیقت چشم و گوش و قلب از آنچه
دیده و شنیده و ادراک نموده پاک و مقدس
مینمودند البته از جمال الهی محروم نمیماندند و از
حرم قرب و وصال مطالع قدسی ممنوع نمیگشتند
وچون در هر زمان حجّت را بمعرفت خود که از علمای
خود شنیده بودند میزان مینمودند و بعقول

ضعیفه انها موافق نمیامد لهذا از این گونه امور غیر
مرضیّه از انها در عالم ظهور بظهور میامد و در همه
اوقات سبب سدّ عباد و منع ایشان از شاطی بحر
احدیّه علمای عصر بودند که زمام امر مردم در کف کفایت
ایشان بود و ایشان هم بعضی نظر بحب ریاست و
بعضی از عدم علم و معرفت ناس را منع مینمودند
چنانچه همه انبیا باذن و اجازه علمای عصر سلسبیل
شهادت را نوشیدند و باعلی افق عزت پرواز نمودند
چه ظلمها که از رؤسای عهد و علمای عصر بر سلاطین
وجود و جواهر مقصود وارد شد و باین ایّام معدوده
فانیه قانع شدند و از ملک لایفنی باز ماندند چنانچه
چشم را از مشاهده انوار جمال محبوب بی نصیب نمودند
و گوش را از بدایع نغمات ورقاء مقصود محروم
ساختند اینست که در جمیع کتب سماوی ذکر احوال
علمای هر عصر شده چنانچه میفرماید یا اهل الکتاب
لم تکفرون بآیات الله و انتم تشهدون و در جای
دیگر میفرماید یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق
بالباطل و تکتمون الحق و انتم تعلمون و در مقام دیگر

دیگر میفرماید قل یا اهل الکتاب لم تصدّون عن
سبیل الله واین معلوم است که اهل کتاب بکمه صد
نمودند مردم را از صراط مستقیمه علمای انعهد بودند
چنانچه اسم ورسم جمیع در کتب مذکور است واز اکثر
ایات واخبار مستفاد میشود لو انتم بطرف الله تنظرون
پس تدبّری بدیده بصیرت الهی در انّ فی علم ربّانی و
انفس حکمت تامّه صمدانی تعقّل فرمائید تا جمیع
اسرار حکمت روحانی بی سبحات جلال از خلف سرادق
فضل وافضال ظاهر وهویدا شود وکلیّه اعتراض
مردم واحتجابات ایشان از عدم ادراک وعرفان حاصل
شده مثلا بیاناتیکه طلعات جمال حق در علامات
ظهور بعد فرمودند این بیانات را ادراک ننمودند
وبحقیقت انوا اصل نشدند لهذا علم فساد برافراختند
ورایات فتنه برپا نمودند واین معلوم است که تاویل
کلمات حمامات ازلیه ادراک ننماید ونغمات ورقاء
معنویرا جز سامعه اهل بقا نشنود هرگز قبطی
ظلم از شراب سبطی عدل نصیب ندارد وفرعون کفر از بیضای
موسی اطلاع نیابد چنانچه میفرماید لا یعلم تاویله

الا الله والراسخون فی العلم مع ذلک تاویل کتاب را از
اهل حجاب مستفسر شدند و علم را از منبع او اخذ
ننمودند مثلا چون ایام موسی گذشت و انوار عیسی
از فجر روح عالم احاطه نمود جمیع یهود اعتراض نمودند
که آن نفس که در توراة موعود است باید مروج و مکمل
شرایع توریة باشد و این جوان ناصری که خود را
مسیح الله مینامد حکم طلاق و سبت که از حکمهای
اعظم موسی است نسخ نموده و دیگر آنکه علائم ظهور
هنوز ظاهر نشده چنانچه یهود هنوز منتظر آن
ظهورند که در توریة مذکور است چه قدر از
مظاهر قدس احدیه و مطالع نور ازلیه که بعد از
موسی در ابداع ظاهر شدند و هنوز یهود بحجبات
نفس شیطانی و ظنونات وهم نفسانی محتجب بوده
و هستند و منتظرند که هیکل مجعوله با علامات
مذکوره که خود ادراک نموده اند کی ظاهر خواهد
شد کذلک اخذهم الله بذنبهم و اخذ عنهم روح
الایمان و عذبهم بنار کانت فی هاویة الجحیم موقودا
و این نبود مگر از عدم عرفان یهود عبارات مسطوره

مسطوره در توریت را که از علائم ظهور بعد نوشته
شده چون بحقیقت آن پی برند و بظاهر هم چنین امور
واقع نشد لهذا از جمال علوی محروم شدند و بلقاء الله
فائز نگشتند و کانوا من المنتظرین و لم یزل و لا یزال
جمیع امم بهمین جعلیات افکار نجسه تمسک جسته
و از عیونهای لطیف رقیق جاریه خود را بی بهره و
بی نصیب نمودند و در کشف این اسرار ذکر بعضی
از عبارات انبیا را ببدایع نغمات حجازی در الواح
مسطوره قبل که برای یکی از احباب نوشته شده
بودند مذکور گشت و حال هم بتغنیات خوش
عراقی نظر بخواهش آنجناب در این اوراق مجدد
ذکر مینمائیم که شاید تشنگان صحراهای بعد را
ببحر قرب دلالت نماید و گمگشتگان بیابانهای
هجر و فراق را بخیام قرب و وصال رساند تا غمام
ضلالت مرتفع شود و آفتاب جهانتاب هدایت
از افق جان طالع گردد و علی الله اتکل و به استعین
لعل تجری من هذا القلم ما یحیی به افئدة الناس
لیقومن الکل عن مراقد غفلتهم و یسمعن اطوار

ورقات الفردوس من سدرة التی کانت فی رضوان
الاحدیة من ایدی القدرة باذن الله مغروسا بر اولو
العلم معلوم و واضح بوده که چون نار محبت عیسوی
حجبات حدود یهود را سوخت و حکم آنحضرت فی
الجمله بر حسب ظاهر جریان یافت روزی آن جمال غیبی
ببعضی از اصحاب روحانی ذکر فراق فرمودند و
نار اشتیاق افروختند و فرمودند که من میروم و بعد
میآیم و در مقام دیگر فرمودند من میروم و میآید
دیگری تا بگوید آنچه من نگفته‌ام و تمام نماید آنچه را
که گفته‌ام و این دو عبارت فی الحقیقه یکیست لو انتم
فی مظاهر التوحید بعین الله تشهدون و اگر بدیده
بصیرت معنوی مشاهده شود فی الحقیقه در عهد
خاتم هم کتاب عیسی و امر او ثابت شد و در مقام
اسم که خود حضرت فرمود منم عیسی و آثار و اخبار
و کتاب عیسی را تصدیق فرمود که من عند الله بوده
در اینمقام نه در خود شان فرقی مشهود و نه در کتابشان
غیریتی ملحوظ زیرا که هر دو قائم بامر الله بودند و هم
ناطق بذکر الله و کتاب هر دو هم مشعر بر اوامر الله بود

بود و از این جهة است که خود عیسی فرمود من میروم
و مراجعت میکنم بمثل شمس که اگر شمس الیوم بگوید
که من شمس یوم قبلم صادق است و همچنین در ایام
ملاحظه نمائید که اگر گفته شود که کل یک شیء اند
صحیح و صادق است و اگر گفته شود که بحدود اسمی و
رسمی غیر همند صادق است چنانچه میبینی که با اینکه
یک شیء اند مع ذلک در هر کدام اسمی دیگر و خواصی
دیگر و رسمی دیگر ملحوظ میشود که در غیر آن نمیشود
و بهمین بیان و قاعده مقامات تفصیل و فرق و
اتّحاد مظاهر قدسی را ادراک فرمائید تا تلویحات
کلمات آن مبدع اسماء و صفات را در مقامات جمع
و فرق عارف شوی و واقف گردی و جواب مسئله
خود را که موسوم نمودن آن جمال ازلیست در هر مقام
خود را با اسمی و رسمی بتمامه بیابی و بعد اصحاب
و تلامیذ آنحضرت استدعا نمودند که علامت رجعت
و ظهور چیست و چه وقت این ظاهر خواهد شد
و در چند مقام این سئوال را از آن طلعت بیمثال نمودند
و آنحضرت در هر مقامی علامتی ذکر فرمودند چنانچه

و اگر بگوید در جلوه بعضی غیر او صادق است

در اناجیل اربعه مسطور است و این خادم فانی یک
از اذکر مینمایم و نعمتهای مکنونه سدره مخزونه را
لوجه الله بر عباد الله مبذول میدارم تا هیاکل فانیه
از اثمار باقیه محروم نمانند که شاید بر شحی از انهار
بیزوال حضرت ذو الجلال که در دار السلام بغداد
جاری شده فائز شوید بی آنکه اجر و مزدی طلب
نمایم انّما نطعمکم لوجه الله و ما نرید منکم جزاءً و لا
شکوراً و این طعامی است که ارواح و افئده منیره
بآن حیات باقیه یابند و این همان مائده ایست که
میفرماید ربّنا انزل علینا مائدة من السماء و این
مائده هرگز از اهلش مقطوع نشود و نفاد نجوید
و در کل حین از شجره فضل میروید و از سموات رحمت
و عدل نازل میشود چنانچه فرموده است مثل کلمة
طیّبة کشجرة طیّبة اصلها ثابت فی الارض و فرعها
فی السماء و یؤتی اکلها فی کل حین حیف است که
انسان از این عطیه لطیفه خود را منع نماید و از این
نعمت باقیه و حیات دائمه خود را محروم سازد پس
قدر این مائده معنوی را دانسته که بلکه از الطاف

الطاف لطیف انشمس حقیقی اجساد های مرده
حیات تازه یابد و ارواح پژمرده بروح بی اندازه
فائز شود ای برادر من جهدی باید تا ایام باقی است
از اکواب باقی چشیم همیشه نسیم جان از مصر جانان
نوزد و همیشه نهرهای تبیان در جریان نه و
مدام ابواب رضوان مفتوح نماند اید وقتیکه
عندلیبان جان از گلستان قدس باشیانهای
الهی پرواز نمایند دیگر نه نغمه بلبل شنوی و نه
جمال گل بینی پس تا حمامه ازلی در شور و تغنی است
و بهار الهی در جلوه و تزئین غنیمت شمرده گوش
قلب را از سروش او بی بهره مکن این است نصیحت
این عبد آنجناب و احبای خدا را فمن شاء فلیقبل
و من شاء فلیعرض ان الله غنی عن کل من فی
العالمین مجموعا و اینست نغمات عیسی بن مریم
که در رضوان انجیل بالحان جلیل در علائم ظهور بعد
فرموده در سفر اول که منسوب بمتی است در
وقتی که سئوال از علامات ظهور بعد را جواب کردند
فرمود و للوقت من بعد ضیق تلک الایام تظلم

الشمس والقمر لا يؤتی ضوئه والکواکب تتساقط
من السماء وقوات الارض ترتج حینئذ یظهر علامة
ابن الانسان فی السماء وینوح کل قبائل الارض
ویرون ابن الانسان اتیا علی سحاب السما مع
قوات ومجد کبیر ویرسل ملائکته مع صوت الساقول
العظیم انتهی که ترجمه ان بفارسی اینست که بعد
از تنگی وابتلا که مردم را احاطه مینماید شمس از
افاضه ممنوع میشود یعنی تاریک میگردد و قمر از
اعطای نور باز میماند وستارهای سما بر ارض
نازل میشوند وارکان ارض متزلزل میشود در
اینوقت ظاهر میشود نشانهای پسر انسان در
اسمان یعنی طلعت موعود وساذج وجود اِن
بعد از ظهور این علامات از عرصه غیب بعالم
شهود میاید ومیفرماید در انحین جمیع قبیلهای
که در ارض ساکنند نوحه وندبه مینمایند
ومیبینند خلایق ان جمال احدیه را که میاید از اسما
در حالتیکه سوار بر ابر است با قوة وبزرگی
وبخششی بزرگ ومیفرستد ملائکههای خود را

خود را با صدای سافور عظیم انتهی و در اسفار ثلثه
دیگر که منسوب بلوقا و مرقس و یوحنّا است همین
عبارات مذکور است و چون در الواح عربیه بتفصیل
مذکور شد دیگر در این اوراق متعرض ذکر انها نشدیم
و اکتفا بیکی از انها نمودیم و علمای انجیل چون عارف
بمعانی این بیانات و مقصود مودع در این کلمات
نشدند و بظاهر انها تمسّک شدند لهذا از شریعه
فیض محمدیّه و از سحاب فضل احمدیه ممنوع گشتند
و جهّال انطایفه هم تمسّک بعلمای خود جسته از
زیارت جمال سلطان ذو الجلال محروم ماندند زیرا که
در ظهور شمس احمدیّه چنین علامات که مذکور
شد بظهور نیامد اینست که قرنها گذشت و عهدها
باخر رسید و ان جوهر روح بمقر بقای خود راجع شد و سلطنت
نفحه دیگر از نفس روحانی در صور الهی دمیده شد
و نفسهای مرده از قبور غفلت و ضلالت بارض
هدایت و محل عنایت محشور شدند و هنوز انگروه
در انتظار که کی این علامات ظاهر شود و ان هیکل
معهود بوجود اید تا نصرت نمایند و مالها نرا هش

مشاهده میشود که زمام هر گروهی بدست جاهلی
افتاده و بهر نحو که اراده کنند حرکت میدهند و در
میان ایشان از معبود جز اسمی و از مقصود جز
حرفی باقی نمانده و بقسمی بادهای هوا و نفس غالب
شده که سراجهای عقل و فواد را در قلوب خاموش
نموده با اینکه ابواب علم الهی بمفاتیح قدرت ربّانی
مفتوح گشته و جواهر وجود ممکنات بنور علمی
و فیوضات قدسی منوّر و مهتدی گشتند بقسمیکه
در هر شیئ بابی از علم باز گشته و در هر ذرّه آثاری
از شمس مشهود شده و با همه این ظهورات علمی
که عالم را احاطه نموده هنوز باب علم را مسدود
دانسته اند و امطار رحمت را مقطوع گرفته اند
بظن تمسّک جسته از عروة الوثقی محکم علم
دور مانده اند و انچه از ایشان مفهوم میشود
گویا بعلم و باب او بالفطره رغبتی ندارند و در
خیال ظهور او هم نیستند زیرا که در ظن و
گمان ابوابی برای نان یافته اند و در ظهور مظهر
علم جز انفاق جان چیزی نیافته اند لهذا البته از این

این کریزانند وبان متمسک وبا اینکه حکم الهی را یک
میدانند از هر کوشه حکمی صادر میشود واز هر محلی
امری ظاهر ونفس بر یک حکم ملاحظه نمیشود
زیرا که جز هوا الهی نجویند وجز تغیر از خط السبیل ایز
نخواهند ریاست را نهایت وصول مطلوب دانسته
وکبر وغرور را غایت بلوغ بمحبوب شمرده اند تدبیرات
نفسانیرا مقدم بر تقدیرات ربانی دانند واز تسلیم
ورضا کذشته اند وبتدبیر وریا اشتغال نموده اند
وبتمام قوت وقدرت حفظ این مراتب را مینمایند
که مبادا نقصی در شوکت راه یابد ویا خللی در
عزت بهم رسد واکر چشمی از کحل معارف الهی
روشن شود ملاحظه میکند سبعی چند را که
بر مدارهای نفوس عباد افتاده اند حال کدام
ضیق وتنکی است که ازید از مراتب مذکوره باشد
که اکر نفسی طلب حقی یا معرفتی بخواهد نماید نمی
داند نزد کدام رود واز که جویا شود از غایت اینکه
رایها مختلف وسبیلها متعدد شده واین تنکی و
ضیق از شرایط هر ظهور است که تا واقع نشود ظهور

ظهور شمس حقیقت نشود زیرا که صبح ظهور هدایت
بعد از لیل ضلالت طالع میشود اینست که در
روایات و احادیث جمیع این مضامین هست که
کفر عالم را فرو میگیرد و ظلمت احاطه مینماید و امثال
اینها چنانچه مذکور شد و این عبد بواسطه شهرت
این احادیث و اختصار دیگر متعرض ذکر عبارات
حدیث نشده ام حال اگر مقصود از این ضیق را
همچه ادراک نمایند که عالم ضیق بهم رساند و یا حیالات
دیگر که بخیال خود توهم نمایند هرگز مشهود
نگردد و البته گویند که این شرط ظهور نیامد چنانچه
گفته اند و میگویند باری مقصود از ضیق ضیق
از معارف الهیه و ادراک کلمات ربانیه است که
در ایام غروب شمس و مرایای او عباد در تنگی
و سختی افتند و ندانند بکه توجه نمایند چنانچه
مذکور شد کذلک نعلّمک من تاویل الاحادیث
و نلقی علیک من اسرار الحکمة لتطلع بما هو المقصود
و تکون من الذینهم کانوا عن کاس العلم مشروبا
و قوله تظلم الشمس و القمر لا یعطی ضوئه و الکواکب

الکواکب تتساقط من السماء الی وجه الارض مقصود
از شمس و قمر که در کلمات انبیا مذکور است منحصر
باین شمس و قمر ظاهری نیست که ملاحظه میشود
بلکه از شمس و قمر معانی بسیار اراده فرموده اند
که در هر مقام بمناسبت آن مقام معنی اراده میفرمایند
مثلاً یك معنی از شمس شمسهای حقیقتند که مشرق
قدم طالع میشوند و بر جمیع ممکنات ابلاغ فیض
میفرمایند و این شموس حقیقت مظاهر کلیه الهی
هستند در عوالم صفات و اسمای او و هم چنانکه
شمس ظاهر تربیت اشیای ظاهره از اثمار و اشجار
و الوان و فواکه و معادن و دون ذلك از آنچه
در عالم ملك مشهود است بامر معبود حقیقی
باعانت او است و هم چنین اشجار توحید و اثمار
تفرید و اوراق تجرید و کلهای علم و ایقان و
ریاحین حکمت و بیان از عنایت و تربیت
شمسهای معنوی ظاهر میشوند اینست که در
حین اشراق این شموس عالم جدید میشود
و انهار حیوان جاری میگردد و ابحر احسان

بموج میاید و سحاب فضل مرتفع میشود و نسمات
جود بر هیاکل میوزد و از حرارت این شمسهای
الهی و نارهای معنوی که حرارت محبّت الهی در
ارکان الهی احداث میشود و از عنایت این ارواح
مجرده است که روح حیوان باقیه بر اجسام مردگان
فانیه مبذول میگردد و فی الحقیقه این شمسهای ظاهر
یک آیه از تجلی شمس معنویست و این شمسیست
که از برای او مقابلی و شبهی و مثلی و ندّی ملاحظه
نمیشود و کل بوجود او قائم اند و از فیض او ظاهر
و باو راجع منها ظهرت الاشیاء و الی خزائن امرها
رجعت و منها بدئت الممکنات و الی کنائز حکمها
اعادت و اینکه در مقام بیان و ذکر تخصیص داده
میشوند ببعضی از اسماء و صفات چنانچه شنیده
و میشنوید نیست مگر برای ادراک ناقصه ضعیفه
والّا لم یزل و لا یزال مقدس بوده اند از هر اسمی
و منزه از هر وصفی خواهند بود جواهر اسماء را بساط
قدسشان راهی نه و لطایف صفات را در ملکوت
عزشان سبیلی نه فسبحان الله من ان یعرف اصفیائه

اصفیائه بغیر ذواتهم او بوصفا اولیائه بغیر
انفسهم فتعالی عما یذکرون العباد فی وصفهم و
تعالی عما هم یعرفون و اطلاق شموس بر ان انوار
مجرده در کلمات اهل عصمت بسیار شده از انجمله
در دعای ندبه میفرماید این الشموس الطالعه این
الاقمار المنیره این الانجم الزاهره پس معلوم شد
که مقصود از شمس و قمر و نجوم در مقام اولیه انبیا
و اولیا و اصحاب ایشانند که از انوار معارفشان
عوالم غیب و شهود روشن و منور است و در
مقام دیگر مقصود از شمس و قمر و نجوم علمای
ظهور قبلند که در زمان ظهور بعد موجودند
و زمام دین مردم در دست ایشانست و اگر در
ظهور شمس اخری بضیاء او منور گشتند
لهذا مقبول و منیر و روشن خواهند بود و الا
حکم ظلمت بر انها جاریست اگرچه بظاهر هادی
باشند زیرا که جمیع این مراتب از کفر و ایمان و هدایت
و ضلالت و سعادت و شقاوت و نور و ظلمت
منوط بتصدیق این شمس معنوی الهیست

بر هر نفسی از علما حکم ایمان از مبدء عرفان در یوم
تغابن و حسبان جاری شد حکم علم و رضا و نور
و ایمان درباره او صادق است و الّا حکم جهل و نفی
و کفر و ظلم در حق او جریان باید و این بر هر ذی بصری
مشهود است که هم چنانکه نور ستاره محو میشود
نزد اشراق شمس ظاهری همین قسم شمس علم
و حکمت و عرفان ظاهری هم در طلوع شمس
حقیقت و افتاب معنوی تاریک میشود و اطلاق
شمس بر ان علماء بمناسبت علو و شهرت و
معروفیت است مثل علمای مسلم عصر که مشهور
بلاد و مسلمند بین عباد و اگر حاکی از شمس
الهی باشند از شموس عالیه محسوبند و الّا از شموس
سجّین چنانچه میفرماید الشمس و القمر بحسبان
و معنی شمس و قمر هم که در ایه مذکور است البته
شنیده اید و احتیاج بذکر نیست و هر نفسی هم
که از عنصر این شمس و قمر باشد یعنی در اقبال
بباطل و اعراض از حق البته از حسبان ظاهر و
بحسبان راجع خواهد شد پس ای سائل باید بعروة

بعروة الوثقی متمسّک شویم که شاید از شام ضلالت
بنور هدایت راجع گردیم و از ظلّ نفی فرار نموده در ظلّ
اثبات درائیم و از نار حسبان ازاد شده بنور جمال حضرت
منّان منوّر گردیم والسلام کذلک نعطیکم من اثمار شجرة
العلم لتکوننّ فی رضوان حکمة الله لمن المحبرین و
در مقامی هم مقصود از اطلاقات شمس و قمر و نجوم
علوم و شریعت و احکام مرتفعه در هر شریعت است
مثل صلوة و صوم که در شریعة فرقان بعد از اخفای
جمال محمدی از جمیع احکام محکمتر و اعظمتر است چنانچه
احادیث و اخبار مشعر بر انست و بعلت شهرت احتیاج
نیست بلکه در هر عصری حکم صلوة محکم و مجری
بوده چنانچه از انوار مشرقه از شمس محمدیه ماثور است
که در جمیع انبیا در هر عهدی حکم صلوة نازل شده
نهایت انکه در هر عصر باقتضای وقت بقسمی
و ادابی جدید مخصوص گشته و چون در هر ظهور
بعد اداب و عادات و علوم مرتفعه محکمه مشرقه ظاهره
ثابته در ظهور قبل منسوخ میشود لهذا تلویحا
باسم شمس و قمر ذکر نموده اند لیبلوکم ایّکم احسن

عملا و در حدیث هم اطلاق شمس و قمر بر صوم و صلوة
شده چنانچه میفرماید الصوم ضیاء و الصلوة نور و
لیکن روزی در محلی نشسته بودم شخصی از علما
معروف وارد شد و بمناسبتی این حدیث را ذکر نمود
و فرمود چون صوم حرارت در مزاج احداث مینماید
لهذا بضیاء که شمس باشد تعبیر یافته و صلوة لیل
چون برودت میطلبد لهذا بنور که قمر باشد معبّر
کشته ملاحظه نمودم که این فقیر بقطره از معانی
حدیث موفق نشده و بجز از نار سدره حکمت ربانی
فائز نکشته بعد از مدتی در نهایت ادب اظهار
داشتم که جناب آنچه فرمودید در معنی حدیث در
السن و افواه ناس مذکور است و لیکن کویا مقصود
دیکر هم از حدیث مستفاد میشود بیان آنرا
طلب نمود ذکر شد که خاتم انبیاء و سید اصفیاء
دین مرتفعه در فرقان را تشبیه بسما فرموده اند
بعلت علو و رفعت و عظمت و احاطه او بر جمیع ادیان
و چون در سماء ظاهره دو رکن اعظم و اقوم مقرر
شده که نیّرین باشد و بشمس و قمر نامیده اند و هم

همچنین در سماء دین هم دو نیّر مقدر گشته که
صوم و صلوة باشد الاسلام سماء والصوم شمسها
والصلوة قمرها باری اینست مقصود از تلویحات
کلمات مظاهر الهی پس اطلاق شمس و قمر در این
در این مراتب باینمقامات مذکوره بایات نازله و
اخبار وارده محقق و ثابت شد این است که مقصود
از ذکر تاریکی شمس و قمر و سقوط انجم ضلالت
علما و نسخ شدن احکام مرتفعه در شریعة است که
مظهر ان ظهور باین تلویحات اخبار میدهد و
جز ابرار را از این کاس نصیبی نیست و جز اخیار
قسمتی نه والابرار یشربون عن کاس کان مزاجها
کافورا و این مسلم است که در هر ظهور بعد شمس
علوم و احکام و اوامر و نواهی که در ظهور قبل مرتفع
شده و اهل انعصر در ظل انشمس و قمر معارف
و اوامر منوّر و مهتدی میشدند تاریک میشود
یعنی حکمش بی ثمر تمام میگردد و حال ملاحظه فرمایید
که اکر امت انجیل مقصود از شمس و قمر ادراک
مینمودند و یا از مظهر علم الهی مستفسر میشدند

بدون اعتراض و لجاج البته معانی آن واضح میگشت
و اینکونه در ظلمت نفس و هوی مبتلا و کرفتار نمی
شدند بلی چون علم را از مبدء و معدنش اخذ ننمودند
لهذا در وادی مهلک کفر و ضلالت بهلاکت رسیده اند
و هنوز مشعر نشدند که علامات کل ظاهر شد و شمس
موعود از افق هدی اشراق نمود و شمس و
قمر علوم و احکام و معارف قبل تاریک شد و غروب
نمود حال بچشم علم الیقین و جناحین عین الیقین
بصراط حق الیقین قدم کذار قل الله ثم ذرهم فی
خوضهم یلعبون تا از اصحابی محسوب شوی که
میفرماید الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل
علیهم الملائکة تا جمیع این اسرار را ببصر روح خود
مشاهده فرمائی ای برادر من قدم روح بردار
تا بادیه های بعیده بعد و هجر را بآنی طی فرمائی
و در رضوان قرب و وصل درآئی و در نفسی
با نفس الهیه فائز شوی و بقدم جسد هرکز این
مراحل طی نشود و مقصود حاصل نیابد والسلام
علی من اتبع الحق و کان علی صراط الامر فی شاطی العرفان

العرفان باسم الله موقودا اینست معنی ایه مبارکه که میفرمایند
رب المشارق والمغارب زیراکه از برای هر شمس از این
شموس مذکوره محل اشراق و غروبست و چون علمای
تفسیر بحقیقت این شمسهای مذکوره اطلاع نیافتند
لهذا در تفسیر این ایه مبارکه معطل شدند و بعضی ذکر
نمودند که چون افتاب در هر روز از نقطه طلوع میتماید
غیر از نقطه یوم قبل لهذا بلفظ جمع ذکر فرموده و بعضی
دیکر نوشته اند که مقصود فصول اربعه است که در
هر فصلی چون شمس از محلی طالع میشود و بمحلی غروب
مینماید لهذا مشارق و مغارب ذکر شده اینست
مراتب علم عباد و با وجود این با جواهر علم و لطایف
حکمت چه جهلها و عیونها که نسبت میدهند و هم
چنین از این بیانات واضحه محکمه متقنه غیر متشابه
تفطر سما که از علائم ساعت و قیامت است ادراک
نما اینستکه میفرماید اذا السماء انفطرت مقصود
سماء ادیانست که در هر ظهور مرتفع میشود و بظهور
بعد شکافته میکردد یعنی باطل و منسوخ میشود
قسم بخدا که اکر درست ملاحظه شود تفطر این سماء

اعظم تر است از سماء ظاهری قدری تامل فرمائید که دینی
که رسال الهام ترفع شده باشد وجمیع در تحت او نشو ونما نموده
باشند وباحکام مشرقه او مدتها تربیت یافته واز اباء
واجداد جز ذکر او را نشنیده بقسمیکه چشمها جز نفوذ
امرش را ادراک نکرده وگوشها جز احکامش استماع ننموده
بعد نفسی ظاهر شود وجمیع اینها را بقوت وقدرت الهی
تفریق کند ونماید وتفصیل کند بلکه نفی فرماید حال فکر نما
که این اعظم است یا آنچه این همج رعاع گمان نموده اند
از تفطر سماء ودیگر زحمت ومرارت آن طلعات را ملاحظه
نما که بی ناصر ومعین ظاهری در مقابل جمیع اهل ارض
دهای
اقامه حدود الله میفرمایند با آن همه ایذا که بر آن وجو
مبارک لطیف رقیق وارد میشود وباکمال قدرت صبر
وبانهایت غلبه تحمل مینمایند وهمچنین معنی تبدیل
ارض را ادراک نما که غمام رحمت از آن سماء بر هر قلوبی که
نیسان مکرمت مبذول داشت تبدیل شد اراضی آن قلوب
بارض معرفت وحکمت وچه ریاحین توحید که در
ریاض قلوبشان انبات شد وچه شقایقهای حقایق
علم وحکمت که از صدور منیرشان روئید واگر ارض

ارض قلوبشان تبدیل نمیشد چگونه رجالیکه حرفی
تعلیم نگرفته اند و معلم را ندیده اند و بهیچ دبستانی قدم
نگذاشته اند بکلمات و معارفی تکلم مینمایند که احدی
ادراک نتواند نمود گویا از تراب علم سرمدی سرشته
شده اند و از آب حکمت لدنّی مخمّر گشته اند اینست
که میفرماید العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء و
این نحو از علم است که ممدوح بوده و هست نه علوم
محدوده که از افکار محجوبه کدره احداث شده و اوراکها هم
از هم سرقت مینمایند و بر دیگران افتخار میکنند ای
کاش صدرهای عباد از نقوش این تحدیدات
و کلمات مظلمه پاک و مقدس میشد که لعل بتجلی انوار
شمس علم و معانی و جواهر اسرار حکمت لدنّی فائز
میگشت حال ملاحظه نما که اگر این اراضی جرزه وجود
تبدیل نمیشد چگونه محل ظهور اسرار احدیه و بروز
جواهر هویه میشد اینست که میفرماید یوم تبدّل
الارض غیر الارض و از نسمات جود ان سلطان
جود ارض ظاهره هم تبدیل یافته لو انتم فی اسرار الظهور
تتفکّرون و دیگر معنی این آیه را ادراک نما که میفرماید

والارض جميعا قبضته يوم القيمة والسموات مطويات
بيمينه سبحانه وتعالی عما يشركون مضمون ان اينست
که همه زمين اخذ شده در دست اوست روز قيامت و
اسمان پيچيده شده در دست راست اوست حال قدری
انصاف ميخواهد که اگر مقصود اينست که مردم ادراک
نموده اند چه حسن بر او مرتب ميشود وانگهی اين
مسلم است که حق منيع را دستی که مرئی شود ببصر ظاهر
و مرتکب اين امورات شود منسوب بذات نيست
بلکه کفريست محض وانکيست صرف اقرار بر چنين
امری واگر بگوئی مظاهر امر او هستند که در قيامت
باين امر مامور ميشوند اين هم تعبيد است بغايت وبيفائده
بلکه مقصود از ارض ارض معرفت وعلم است واز
سموات سموات اديان حال ملاحظه فرما که چگونه
ارض علم ومعرفت که از قبل مبسوط شده بود بقبضه
قدرت واقتدار قبض نمود وارض منيع تازه در
قلوب عباد مبسوط فرمود وریاحين جديده
وگلهای بديعه واشجار منيعه از صدور منيره انبات
نمود وهم چنين ملاحظه کن که سموات اديان

ادیان مرتفعه قبل را چگونه در یمین قدرت پیچیده شد
وسماء بیان بامر الله مرتفع گشت و بشمس و قمر و نجوم
اوامر بدیع جدید تزیین یافت اینست اسرار کلمات
که بی حجاب کشف و ظاهر گشته تا ادراک صبح معانی فرمائی
و سراجهای ظنون و وهم و شک و ریب را بقوت
توکل و انقطاع خاموش نمائی و مصباح جدید علم
و یقین در مشکوة قلب و دل برافروزی و جمیع این
کلمات مرموزه و اشارات ملغزه که از مصادر امریه
ظاهر میشود مقصود امتحان عباد است چنانچه ذکر
مذکور شد تا معلوم شود اراضی قلوب جیده منیره
از اراضی جرزه فانیه و همیشه این از سنت الهی در
میان عباد بوده چنانچه در کتاب مسطور است
و همچنین آیه قبله را ملاحظه فرمائید که بعد از
هجرت شمس نبوت محمدی از مشرق بطحا بر یثرب
رو بر بیت المقدس توجه می فرمودند در وقت صلوة
تا آنکه یهود بعضی سخنهای ناشایسته بزبان راندند
که ذکرش شایسته این مقام نیست و سبب تطویل
کلام میشود تا اینکه آنحضرت بسیار مکدر شدند

و بلحاظ تفکر و تحیّر در سماء نظر میفرمودند بعد جبرئیل
نازل شد و این آیه تلاوت نمود قد نری تقلّب وجهك
فی السماء فلنولینّك قبلة ترضیها تا آنکه در یومی آنحضرت
با جمعی اصحاب بفریضه ظهر مشغول شدند و دو رکعت
از نماز بجا آورده بودند که جبرئیل نزول نمود و عرض کرد
فولّ وجهك شطر المسجد الحرام در اثنای نماز حضرت
از بیت المقدس انحراف جسته بکعبه مقابل شدند فی الحین
تزلزل و اضطراب در میان اصحاب افتاد بقسمیکه
جمعی نماز را بر هم زده اعراض نمودند این فتنه نبود
مگر برای امتحان عباد و الّا آن سلطان حقیقی قادر بود
که هیچ قبله را تغییر ندهد و در آن عصر هم بیت المقدس را
قرار فرماید و این خلعت قبول را از وی سلب ننماید
چنانچه در عهدی اکثری از انبیا که بعد از موسی
مبعوث برسالت شدند مثل داود و عیسی و دون
آنها از انبیای اعظم که ما بین این دو نبی آمدند
هیچ حکم قبله تغییر داده نشد و همه این مرسلین از
جانب رب العالمین مردم را بتوجه بهمان جهت امر
میفرمودند و نسبت همه اراضی هم بآن سلطان

٤٠

حقیقی یکیست مگر هر ارضی را که در ظهور مظاهر خود
تخصیص بامری دهد چنانچه میفرماید ولله المشرق
والمغرب اینما تولوا فثم وجه الله با وجود تحقیق این
امور چرا تبدیل شد که سبب جزع و فزع عباد شود و علت
تزلزل و اضطراب اصحاب گردد بلی اینگونه امور که
سبب وحشت جمیع نفوس است واقع نمیشود مگر
برای آنکه کل بمحک امتحان الله در آیند صادق
و کاذب از هم تمیز و تفصیل یابد اینست که بعد از
اختلاف ناس میفرمایند وما جعلنا القبلة التی
کنت علیها الا لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب
علی عقبیه که مضمون آن اینست که ما نگردانیدیم
و بر هم نزدیم قبله را که آن بیت المقدس باشد
مگر آنکه بدانیم کیست که متابعت تو مینماید و کی راجع
بر عقبه خود میشود یعنی اعتراض مینماید و اطاعت
نمیکند و صلوة را باطل نموده فرار مینماید کانهم
حمر مستنفره فرت من قسوره و اگر قدری تامل
رود در همین مطلب و بیان ابوابهای معانی
و تبیان مفتوح بینید و جمیع علم و اسرار از آن

بحجاب مشاهده فرمائی و نیست این امور مگر برای
تربیت وخلوص نفوس از قفس نفس وهوی
والا انسلطان حقیقی لم یزل بالذات خود غنی بوده
از معرفت موجودات و لایزال بکینونت خود مستغنی
خواهد بود از عبادت ممکنات یک نسیم از غنای
او جمیع عالم را بخلع غنا مفتخر نماید و یک قطرهٔ از
بحر جود او همه هستی را بحیات باقیه مشرف فرماید
ولیکن چون مقصود امتیاز حق از باطل و شمس
از ظل است اینست که در کل حین امتحانهای منزله
از جانب ربّ العزّة چون غیث هاطل جاری است
اگر قدری در انبیای قبل وظهور ایشان تعقّل
رود امر بسیار بر اهل دیار سهل شود بقسمیکه
از افعال واقوالیکه مخالف نفس وهوی است
محتجب نمانند وهمه حجبات را بنار سدره عرفان
محترق نمایند و بر عرش سکون واطمینان مستریح
شوند مثلاً موسی بن عمران که یکی از انبیای معظم
وصاحب کتاب بود در اوائل امر قبل از بعث روزی
در سوق میگذشت دو نفر با یکدیگر معارضه مینمودند

میفرمودند یکی از دو نفر استمداد جست آنحضرت
او را اعانت نمودند مدّعی را بقتل رسانید چنانچه در
کتاب مسطور است و ذکر تفصیل مایه تعویق و تعطیل
مقصود میشود و این خبر در مدینه اشتهار یافت
و آنحضرت را خوف غالب شد چنانچه نصّ کتاب است تا آنکه
بخبر انّ الملاء یاتمرون بک لیقتلوک مخبر شد و از
مدینه بیرون تشریف بردند و در مدین در خدمت
شعیب اقامه فرمودند و در مراجعت در وادی مبارکه
که در بریه سینا باشد وارد شد و تجلّی سلطان احدیه را
از شجرهٔ لاشرقیّه و لاغربیّه مشاهده فرمود و نداء
جانفزای روحانیرا از نار موقدهٔ ربّانی استماع فرمود
و مامور بهدایت انفس فرعونی گشت تا مردم را از
وادی نفس و هوی نجات داده بصحراهای دلفزای
روح و هدی وارد نماید و از سلسبیل انقطاع جمیع
من فی الابداع را از حیرت بعد بدار السلام قرب رسانند
و چون در منزل فرعون وارد شد و تبلیغ نمود بآنچه
مامور بود فرعون زبان بر بی ادبی گشود و گفت
آیا تو نبودی که قتل نفس نمودی و از کافران

شدی مثل اینکه رب العزه خبر داده از لسان فرعون
که بموسی عرض نمود و فعلت فعلتك التی فعلت و
انت من الکافرین قال فعلتها اذاً وانا من الضالّین
ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربّی حکماً وجعلنی
من المرسلین حال تفکّر در فتنه‌های الهی و امتحانهاء
او کن که نفسی که معروف است بقتل نفس و خود هم
اقرار بر ظلم مینماید چنانچه در ایه مذکور است و در بیت
سنه اول اقل هم بر حسب ظاهر در بیت فرعون تربیت
یافته و از طعام و غذای او بزرگ شده یك مرتبه
او را از میان عباد برگزید و بامر هدایت کبری
مامور فرمود و حال آنکه آن سلطان مقتدر قادر
بر آن بود که موسی را از قتل ممنوع فرماید تا باین
اسم در ما بین عباد معروف نباشد که سبب وحشت
قلوب شود و علت احتراز نفوس گردد و همچنین
در حالت مریم مشاهده نما که آن طلعت قدم از عظمت
و تحیّر آرزوی عدم فرمود چنانچه مستفاد از ایه
مبارکه میشود که بعد از تولد عیسی مریم نالۀ نمود
و باین کلمه زبان گشود که یا لیتنی متّ قبل هذا

هذا ام کنت نسیا منسیّا که ترجمه اینست که ایکاش
مرده بودم قبل از ظهور این امر یا آنکه بودم از فراموش
شده گان قسم بخدا که کبدها از استماع این سخن
میگدازد و روانها میریزد و این اضطراب و حزن
نبود مگر از شماتت اعدا و اعتراض اهل کفر و شقا
آخر تفکّر نمائید که مریم چه جواب بامر بهر میگفت
آخر طفلی که پدر آن معیّن نباشد چگونه میتوان
بمردم معیّن نمود که این از روح القدس است
این بود که آن مخدّره بقا آن طفل را برداشته بمنزل
مراجعت فرمود تا چشم قوم بر او افتاد گفتند یا اخت
هرون ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امّک
بغیّا که مضمون آن اینست که ای خواهر هرون
نبود پدر تو مرد بدی و نبود مادر تو بدکار
حال ناظر باین فتنهٔ کبری و امتحان عظمی شوید و
از همه گذشته همان جوهر روح که در میان قوم
بنسبت بی پدری معروف بود او را پیغمبری
بخشید و حجّت خود نمود بر کلّ اهل سموات و
ارض حال مشاهده فرمائید که چه قدر امور مظاهر

ظهور مغایر هوای نفس و عباد از سلطان ایجاد ظاهر میشود

و چون بر این جواهر اسرار مطلع شوی و بمقصود آن

نکار اطلاع یابی و اقوال و افعال آن ملیک با اقتدار

مثل هم ملاحظه نمائی بقسمیکه آنچه در افعال او مشاهده

شود در کلمات او ملاحظه کردد و هر چه در کلمات او

ملاحظه کردد در افعال او بنظر آید اینست که این افعال

و اقوال در ظاهر نقمتند برای فجّار و در باطن رحمتند

برای ابرار و اکر بدیده قلب ملاحظه رود کلمات

منزله از سماء مشیّت با امور مظهره از ملکوت

قدرت یکشیء مشاهده شود و بر یک قسم ادراک

چنانچه مذکور شد حال ای برادر ملاحظه نما اکر

در این عهد چنین اموری ظاهر شود و چنین حکایت

بروز نماید چه خواهند نمود قسم بمربّی وجود و

منزل کلمات که در حین بی تکلّم حکم بر کفر و امر بر قتل

نمایند کجا کوش میدهند که کفته شود که عیسی از

نفخه روح القدس ظاهر شده و یا موسی از امر مبرم

مامور کشته اکر صد هزار خروش برآری بکوش

احدی نرود که بی پدری مبعوث برسالت کشته

کشتم ویا قاتلی از شجره انّی انا اللّه ورده چشم انصاف
اگر باز شود جمیع این بیانات میکرد دگر مظهر هم این
امور ونتیجه هم الیوم ظاهر است با اینکه امثال این امور
در این ظهور واقع نشده وباوجود این تمسّک بظنونات
انفس مردوده شده چه نسبتها که دادند وچه بلایا که
وارد آوردند که در ابداع شبه آن بظهور نیامده الله اکبر
بیان که باین مقام رسید رایحه روحانی از صبح صمدانی
مرور نمود وصبای صبحگاهی از مدینه سبای لایزالی
وزید واشارتش جانرا بشارت تازه وروح افتوحی
بی اندازه بساط جدیدی مبسوط نمود وارمغان بیشمار
بیکران از آن یار بی نشان آورد که خلعت ذکر از قد
لطیفش بس کوتاه بی لفظ رمز معانی کشف مینماید
وبی لسان اسرار تبیان میگوید وبلبلهای شاخسار
هجر وفراق را ناله وافغان میاموزد وقاعده ورسوم
عشق وعاشقی ورمز دلداده گی تعلیم مینماید و
گلهای بدیع رضوان قرب ووصال را رسم دلبری
وآداب عشوه گری تلقین مینماید واسرار حقایق
بر شقایق بستان عشق میبخشد ودقایق رموز

ورتایق انز ادر صدر عشاق ودیعه میکذ ازدو بقسمی
عنایت در این ساعت فرموده که روح القدس را
بغایت حسرت میبرد قطرهٔ را امواج بحری داده وذرهٔ
طراز خورشیدی عنایت فرموده الطاف بمقام رسیده
که جعل قصد نافه مشك نموده وخفاش در مقابل
افتاب مقر گزیده مردکان از نفحه حیات از قبور جسد
مبعوث نموده وجاهلان از ابر صدر علم منزل داده
وظالمان ابر فراز عدل محل معین نموده وعالم هستی
بجمیع این عنایات حامله گشته تاکی اثر این عنایت
غیبی در خاکدان ترابی ظاهر شود وتشنکان از
پا افتاده را بکوثر زلال محبوب رساند وگمکشتکان
صحرای بعد ونیستی را بسرادق قرب وهستی معشوق
فائز گرداند ودر ارض قلوب کی این حبهای تدبیر
انبات نماید واز ریاض نفوس کی شقایقهای حقایق
غیبی بشکاند باری بچنان سدره عشق در سینای
حب مشتعل شده که بابهای بیان افسرده کردد و
یا اتمام پذیرد عطش این حوت ابحور ننشاند و
این سمندر ناری جز در نار روی یار مقر نکزیند

نکنند پس ای برادر سراج روح را در مشکوة قلب
بدهن حکمت برافروز و بزجاج عقل حفظش نما تا
نفسهای انفس مشرکه او را خاموش نکند و از نور
باز ندارد کذلک نرشّ علیک من انوار شموس
الحکمة والعرفان لتطمئنّ بها قلبک وتکون من
الذینهم کانوا بجناحین الایقان فی هواء العلم
مطیورا و قوله حینئذ یظهر علامة ابن الانسان
فی السماء میفرماید بعد کسوف شمس معارف الهیّه
واسقاط نجوم احکام مثبته وخسوف قمر علم که
مربّی عباد است وانعدام اعلام هدایت وفلاح و
ظلمت صبح صادق وصلاح ظاهر میشود علامت
ابن الانسان در اسمان و مقصود از سماء هم سماء
ظاهر یست که قریب بظهور ان فلک سموات معدلت
وجریان فلک هدایت بر بحر عظمت در اسمان نجمی
بر حسب ظاهر پیدا میشود که مبشّر است خلق سموات را
بظهور ان نیّر اعظم و همچنین در اسمان معنی نجمی
ظاهر میشود که مبشّر است اهل ارض بان فجر اقوم اکرم
واین دو علامتست در سماء ظاهر و سماء باطن قبل

از ظهور هر نبی ظاهر گشته چنانچه شنیده اند از جمله
خلیل الرحمن که قبل از ظهور آنحضرت نمرود خوابی
دید کهنه را خواست اخبار دادند بر طلوع نجمی در سما
و هم شخصی در ارض ظاهر شد که مردم را بشارت
میداد بر ظهور آنحضرت و بعد از او حکایت کلیم الله
بود که کهنه آن زمان فرعون را خبر دادند که کوکبی در
سما طالع شده که دال است بر انعقاد نطفه که هلاک
تو و قوم تو بر دست او است و همچنین عالمی پیدا
شد که شبها بنی اسرائیل را بشارت و تسلی میفرمود
و اطمینان میداد چنانچه در کتب مسطور است و
اگر تفصیل این امور ذکر شود این رساله کتابی می
میشود و دیگر آنکه دوست ندارم حکایات وقایع
قبل را ذکر نمایم و خدا شاهد حال است که این بیان
هم که میشود نیست مگر از کمال حب بانجناب که
شاید جمعی فقرای ارض بر شاطی غنا وارد شوند
و یا گروهی از جاهلان بر بحر علم وارد گردند و یا
تشنگان معرفت بر سلسبیل حکمت واصل آیند
والا این عبد اشتغال باین مقامات را ذنبی عظیم میدانم

میدانم و عصیانی کبیر میشارم و هم نزدیک ظهور
عیسی شد چند نفر از یهود که اطلاع یافتند بر ظهور
نجم عیسوی در سما باثر آن نجم آمدند تا داخل شدند
بشهری که مقرّ سلطنت هیرودس بود در آن ایّام
سلطنت آن ممالک در قبضهٔ تصرف او بود وکانوا
قائلین این هو المولود ملک الیهود لانّا قد رأینا
نجمه فی المشرق و وافینا لنسجد له و بعد از تفحّص
معلوم نمودند که در بیت اللحم یهودا نطفل متولد
شد این علامت در سماء ظاهر و علامت در سماء
باطن که سماء علم و معانی باشد ظهور یحیی ابن ذکریّا
بود که مردم را بشارت میداد بظهور آنحضرت
چنانچه میفرماید انّ الله یبشّرک بیحیی مصدّقا
بکلمة من الله و سیّدا و حصورا مقصود از کلمه
حضرت عیسی است که یحیی مبشر بظهور او بود و
در الواح سماوی هم مسطور است کان یوحنّا
یکرز فی بریّة یهودا قائلا توبوا فقد اقتربت
ملکوت السموات و مقصود از یوحنّا یحیی است
و هم چنین قبل از ظهور جمال محمدی آثار سماء ظاهر

ظاهر شد و اثار باطن که مردم را در ارض بشارت میدادند
بظهور انشمس هویّه چهار نفر بودند واحد بعد واحد
چنانچه روزبه که موسوم بسلمان شد بشرف خدمتشان
مشرف بود و زمان وفات هر یك میرسید روزبه را
نزد دیکری میفرستاد تا نوبت بچهارم رسید و او در
حین موت فرمود ای روزبه بعد از تکفین و تدفین
من برو بحجاز که شمس محمدی اشراق مینماید و نصیب
باد تو را بلقاء انحضرت تا رسید بالین امر بدیع منیع
و اکثر از منجّمان خبر ظهور نجم را در سماء دادند و
هم چنین در ارض هم نفوس نیّرین احمد و کاظم
قدّس الله تربتهما پس از این معانی مبرهن شد
که قبل از ظهور هر یك از مرایای احدیت علامات
انظهور در اسمان ظاهر و اسمان باطن که محل شمس
علم و قمر حکمت و انجم معانی و بیانست ظاهر میشود
و انظهور انسان کامل است قبل از ظهورهم برای
تربیت و استعداد عباد از برای انشمس هویّه
و قمر احدیه و قوله و ینوح کل قبائل الارض و یرون
ابن الانسان اتیا علی سحاب السماء مع قوة و مجد کبیر

کبیر تلویح این بیان اینست که یعنی در انوقت نوحه
میکنند عباد از جهة فقدان شمس جمال الهی وقمر
علم وابحر حکمت لدنّی در این اثنا مشاهده میشود
که انطلعت موعود وجمال معبود از اسمان نازل می
شود در حالتیکه بر ابر سوار است یعنی انجمال الهی
از سموات مشیّت ربّانی در هیکل بشری ظهور
میفرماید مقصود از سما نیست مگر جهة علوّ و
سموّ که انمحل ظهور انمشارق قدسیه ومطالع قدمیه است
واین کینونات قدمیه اگرچه بحسب ظاهر از بطن امهات
ظاهر میشوند ولکن فی الحقیقه از سموات امر نازل میشوند
واگرچه بر ارض ساکنند ولیکن بر رفرف معانی
متّکاءند ودر حینیکه در میان عباد مشی مینمایند
در هوای قرب طایرند بیحرکت رجل در ارض
روح مشی نمایند وبی پر بمعارج احدیه پرواز
فرمایند ودر هر نفسی مشرق ومغرب ابداع را طیّ
فرمایند ودر هر انی ملکوت غیب وشهاده را سیر
فرمایند بر عرش لایشغله شان عن شان واقفند
وبر کرسی کل یوم هو فی شان ساکن از علوّ قدرت

قدرت سلطان قدم و سموّ مشیّت ملیک اعظم
مبعوث میشوند اینست که میفرماید از اسمان نازل
میشود و لفظ سماء در بیانات شموس معانی بر
مراتب کثیره اطلاق میشود مثلا سماء امر و سماء مشیت
و سماء اراده و سماء عرفان و سماء ایقان و سماء
تبیان و سماء ظهور و سماء بطون و امثال ذلك
و در هر مقام از لفظ سماء معنی اراده میفرمایند که غیر
از واقفین اسرار احدیه و شاربین کاوس ازلیه
احدی ادراك ننماید مثلا میفرماید و فی السماء
رزقکم و ما توعدون و حال آنکه رزق از ارض
انبات مینماید و هم چنین الاسماء تنزل من السما
با اینکه از لسان عباد اسماء ظاهر میشود اگر قدری
مرآت قلب را از غبار عارضه پاك و لطیف فرمائی
جمیع تلویحات کلمه جامعه ربوبیه را در هر ظهوری
ادراك مینمائی و بر اسرار علم واقف میشوی و
لکن تا حجبات علمیه را که مصطلح بین عباد است
بنار انقطاع نسوزانی بصبح نورانی علم حقیقی فائز
نگردی و علم بدو قسم منقسم است علم الهی و علم

علم شیطانی ان از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این
از تخیلات نفس ظلمانی با هر معلم انحضرت باری و
معلم این وساوس نفسانی بیان ان اتقوا الله یعلمکم
الله و بیان این العلم حجاب الاکبر اثمار ان شجره صبر و شوق
و عرفان و محبت و اثمار این شجره کبر و غرور و نخوت و
از بیانات صاحبان بیان که در معنی علم فرموده اند هیچ
رایحه این علوم ظلمانی که ظلمتان همه بلاد را فرا گرفته است
استشمام نمیشود این شجر جز بغی و فحشا ثمری نداد
و جز غل و بغضا حاصلی نیاورد نبخشد ثمرش سم قاتل است
و ظلّش نار مهلک فنعم ما قال تمسّک باذیال الهوی
فاخلع الحیا و خلّ سبیل الناسکین و ان جلوا پس
باید صدر را از جمیع انچه شنیده شده پاک نموده و قلب را
از همه تعلقات مقدس فرموده تا محل ادراک الهامات
غیبی شود و خزینه اسرار علوم ربّانی گردد اینست که
میفرماید السالک فی النهج البیضا و الرکن الحمرا لن
یوصل الی مقام وطنه الا بکفّا الصفر عما فی ایدی
الناس اینست شرط سالک درست تفکر و تعقل
فرموده تا بحجاب بر مقصود کتاب واقف شوی

باری از مطلب دور ماندیم اگرچه همه ذکر مطلب است
ولیکن قسم بخدا انچه میخواهم اختصار نمایم و باقل
کفایت کنم میبینیم زمام قلم از دست رفته و باوجود این
چه قدر از لئالی بیشمار که ناسفته در صدف قلب مانده
وچه مقدار حوریات معانی که در غرفهای حکمت مستور
گشته که احدی مس انها ننموده لم یطمثهن انس
قبلهم ولا جان و با همه این بیانات گویا حرفی از مقصود
ذکر نشده و رمزی از مطلوب مذکور نیامده تا کی محرمی
یافت شود و احرام حرم دوست بندد و بکعبه مقصود
واصل گردد و بی گوش و لسان اسرار بیان بشنود
و بیابد پس از این بیانات محکمه واضحه لائحه مقصود
از سماء در ایه منزله معلوم شد و مفهوم گشت و اینکه
میفرماید با ابر و غمام نازل میشود مقصود ابر از این
امور بیست که مخالف نفس و هوای ناس است چنانچه
ذکر شد در ایه مذکوره افکلما جائکم رسول بما لا تهوی
انفسکم استکبرتم ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون مثلاً
قبیل تغییر احکام و تبدیل شرایع و ارتفاع قواعد و رسوم
عادتیه و تقدم مؤمنین از عوام بر معرضین از علما

علما و هم چنین ظهور اجمال ازلیه بر حدودات بشریه از
اکل و شرب و فقر و غنا و عزت و ذلت و نوم و یقظه
و امثال ذلک از انچیزهائیکه مردم را بشبهه میاندازد و
منع مینماید همه این جهات بغمام تعبیر شده و اینست
ان غمامیکه سموات علم و عرفان کل من فی الارض باو
میشکافد و شق میگردد چنانچه میفرماید یوم تشقق
السماء بالغمام و هم چنانکه غمام ابصار ناس را منع
مینماید از مشاهده شمس ظاهری همین قسم هم
این شئونات مذکوره مردم را منع مینماید از ادراک
انشمس حقیقی چنانچه مذکور است در کتاب از لسان
کفار و قالوا ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی
الاسواق لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا بسبب
اینکه ملاحظه میشد از انبیا فقر ظاهری و ابتلای
ظاهری و هم چنین ملزومات عنصری جسدی
از قبیل جوع و امراض و حوادث امکانیه چون این
مراتب از ان هیاکل قدسیه ظاهر میشد مردم در صحراهای
شک و ریب و بیابانهای وهم و تحیر متحیر میماندند
که چگونه میشود نفسی از جانب خدا بیاید و اظهار

غلبه نماید بر کل من علی الارض و علت خلق موجودات را
بخود نسبت دهد چنانچه فرموده لولاک لما خلقت
الافلاک مع ذلک باین قسمها مبتلا باموری جزئیه شود
چنانچه شنیده اید از ابتلای هر نبی و اصحاب او
از فقر و امراض و ذلت چنانچه سرهای اصحاب
ایشان را شهرها بهدیه میفرستادند و ایشان را منع
مینمودند از آنچه باو مامور بودند و هر کدام در دست
اعدای دین مبتلا بودند و این معلوم است که تغییرات
و تبدیلات که در هر ظهور واقع میشود همان غمامی است
تیره که حایل میشود بصر عرفان عباد را از معرفت شمس
الهی که از مشرق هویه اشراق فرموده زیرا که سالها عباد
بر تقلید اباء و اجداد باقی هستند و باداب و طریقه که
در آن شریعت مقرر شده تربیت یافته اند یکمرتبه بشنوند
و یا ملاحظه نمایند شخصی که در میان ایشان بوده
و در جمیع حدودات بشری با ایشان یکسان است
و مع ذلک جمیع این حدودات شرعیه که در قرنهای
متواتره بان تربیت یافته اند و مخالف و منکر انرا
کافر و فاسق و فاجر دانسته اند همه را از میان بردارد

بردارد البته این امور حجاب وغمام است از برای انهائیکه
قلوبشان از سلسبیل انقطاع نچشیده واز کوثر معرفت
نیاشامیده وبمجرّد استماع این امور چنان محتجب از
ادراک شمس میمانند ودیگر بی سؤال وجواب حکم
کفرش میکنند وفتوی بر قتلش میدهند چنانچه دیده اند
وشنیده اند از قرون اولی واین زمان نیز ملاحظه
شد پس باید جهدی نمود تا باعانت غیبی از این
حجبات ظلمانی وغمام امتحانات ربّانی از مشاهده ان
جمال نورانی ممنوع نشویم واو را بنفس او بشناسیم
واگر هم حجّت بخواهیم بیک حجّت وبرهان اکتفا نمائیم
تا بمنبع فیض رحمت نامتناهی که جمیع فیوضات
نزد او معدوم صرفست فائز گردیم نه اینکه هر روز
بخیالی اعتراض نمائیم وبهوائی تمسّک جوئیم سبحان
الله با وجود اینکه از قبل این امورات را بتلویحات
عجیبه واشارات غریبه خبر داده اند تا جمیع ناس
اطلاع یابند ودر اینروز خود را از بحر الجود فیوضات
محروم نسازند مع ذلک امر چنین واقع میشود که
مشهود است واین مضمونات در قران هم نازل شده

چنانچه میفرماید یوم یاتی الله فی ظلل من الغمام و علمای
ظاهر این ایه را بعضی از علائم قیامت موهوم که خود
تعقل نموده‌اند گرفته‌اند که مضمون ان اینست که
روزیکه میاید خدا در سایه از ابر و حال اینکه این
مضمون در اکثر کتب سماوی مذکور است و در همه
اماکن در ذکر علامات ظهور فرموده‌اند چنانچه از
قبل ذکر شد و هم میفرماید یوم یاتی السماء بدخان
مبین یغشی الناس هذا عذاب الیم که مضمون ان اینست
که روزیکه میاید اسمان بدودی اشکار و فرو میگیرد
مردم را و اینست عذاب الیم و همین امورات را که
مغایر انفس خبیثه و مخالف هوای ناس حضرت رب
العزه محک و میزان قرار داده و بانها امتحان میفرماید
عباد خود را و تمیز میدهد سعید را از شقی و معرض را
از مقبل چنانچه مذکور شد و اختلافات و نسخ و هدم
و رسومات عادتیه و انعدام اعلام محدوده را بدخان
در ایه مذکور تعبیر فرموده و کدام دخانست اعظم
از این دخان که فرو گرفته همه ناس را و عذابیست
برای انها که هر چه میخواهند رفع ان نمایند قادر

قادر نیستند و بنار نفس در هر حین بعذابی جدید
معذبند زیرا که هر چه میشنوند که این امر بدیع
الهی و حکم منیع صمدانی در اطراف ارض ظاهر شده
و هر روز در علو است ناری جدید در قلوبشان
مشتعل میشود و آنچه ملاحظه مینمایند از قدرت
انقطاع و ثبوت این اصحاب که هر روز بعنایت الهی
محکمتر و راسختر میشوند اضطراب تازه در نفوسشان
ظاهر میگردد در این ایام بحمد الله سطوت الهی چنان
غلبه فرموده که جرئت تکلم ندارند و اگر یکی از
اصحاب حق را بدل و جان رایگان در ره دوست
ایثار مینمایند ملاقات نمایند از خوف اظهار ایمان
میکنند و چون بخلوت میروند بسب و لعن مشغول
میشوند چنانچه میفرماید و اذا لقوا الذین امنوا
قالوا امنا و اذا خلوا عضوا علیکم الانامل من
الغیظ قل موتوا بغیظکم ان الله علیم بما فی الصدور
عنقریبست که اعلام قدرت الهیه را در همه بلاد مرتفع
بینی و اثار غلبه و سلطنت او را در جمیع دیار ظاهر
مشاهده فرمائی بارها اکثر علما چون این ایات را

ادراک ننمودند و از مقصود قیامت واقف نشدند
لهذا جمیع را بقیامت موهوم من حیث لا یشعر تفسیر
مینمایند خدای واحد شاهد است که اگر قدری بصیرت
باشد تلویح همین دو آیه جمیع مطالب را که مقصود است
ادراک میشود و بصبح منیر ایقان بعنایت رحمن واصل
میگردید کذلک تغنّ علیک حمامة البقاء علی افنان
سدرة البهاء لعلّ تکوننّ فی مناهج العلم والحکمة باذن
الله مسلوکا و قوله یرسل الملائکة الی اخر القول
مقصود از این ملائکه نفوسی هستند که بقوّت
روحانی صفات بشریّه را بنار محبّة الهیه سوختند
و بصفات عالین و کروبیّین متّصف گشتند چنانچه
حضرت صادق در وصف کروبیّین میفرماید قومی
از شیعیان ما هستند خلف عرش و از ذکر خلف
العرش اگرچه معانی بسیار منظور بوده هم بر حسب
ظاهر و هم بر حسب باطن و لیکن در یک مقام دلالت
بر علم وجود شیعه چنانچه در مقام دیگر میفرماید
مؤمن مثل کبریت احمر است و بعد بمستمع میفرماید
آیا کبریت احمر را دیده ملتفت شوید باین تلویح که ابلغ

۴۲

ابلغ از تصریح که دلالت میکند بر عدم وجود مؤمن این
قول انحضرت و حال مشاهده کن چه قدر از این خلق بی
انصاف که رایحهٔ ایمان نشنیده اند مع ذلک کسانیرا
که بقول ایشان ایمان محقق میشود نسبت بکفر میدهند
چون این وجودات قدسیه از عوارض بشریه پاک و
مقدس کشتند و متخلّق باخلاق روحانیین و
متّصف باوصاف مقدّسین شدند لهذا اسم ملائکه بر
ان نفوس مقدسه اطلاق کشته باری اینست معنی
این کلمات که هر فقره ان بایات واضحه و دلیلهای
متقنه و براهین لایحه اظهار شد و چون امم علییه
باین معانی نرسیدند و بر حسب ظاهر چنانچه
خود علمای ایشان ادراک نمودند ظاهر نشد لهذا
بمظاهر قدسیه از ان یوم تا بحال اقبال ننمودند
و از جمیع فیوضات قدسی محروم شدند و از بدایع
کلمات صمدانی محجوب کشتند اینست شان این
عباد در یوم معاد و این قدر ادراک ننمودند که
اکر در هر عصری علائم ظهور مطابق انچه در
اخبار است در عالم ظاهر ظاهر شود دیکر کرا یارای

اعراض و انکار میماند و چگونه میان سعید و شقی
و مجرم و متقی تفصیل میشود مثلا انصاف دهید
که اگر این عبارات که در انجیل مسطور است بر حسب
ظاهر وارد شود و ملائکه با عیسی ابن مریم از سماء
ظاهر یا ابری نازل شوند دیگر که یارای تکذیب دارد
و یا که لایق انکار و قابل استکبار باشد بلکه فی
الفور همه اهل ارض را اضطرابی بقسمی احاطه
میکند که قادر بر حرف و تکلم نیستند تا چه رسد
برد و قبول و نظر بعدم ادراک این معانی بود که
جمعی از علمای نصاری با نحضرت معارضه نمودند
که اگر تو آن نبی موعودی پس چرا با تو نیستند
املائکه که در کتب ما مسطور است که باید با جمال
موعود بیایند تا او را اعانت نمایند در امر او منذر
باشند برای عباد چنانچه رب العزه از لسان ایشان
خبر داده که لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا
که مضمون او اینست چرا فرو فرستاده نشد با محمد
ملکی پس باشد با او بیم دهنده و ترسانند مردمان
اینست که در همه اعهاد و اعصار اینگونه اعتراضات

اعتراضات واختلافات در میان مردم بوده وهمیشه
ایام مشغول بزخارف قول میشدند که فلان علامت
ظاهر نشد و فلان برهان باهر نیاید واین مرضها
عارض نمیشد مگر آنکه تمسّک بعلمای عصر میجستند
در تصدیق و تکذیب این جواهر مجرّده وهیاکل
الهیّه وایشان هم نظر باستغراق در شئونات
نفسیه واشتغال باموراتِ دنیّه فانیه این شموس
باقیه را مخالف علم وادراک ومعارض جدّ واجتهاد
خود میدیدند ومعانی کلمات الهیّه واحادیث و
اخبار حروفات احدیّه را هم بر سبیل ظاهر بادراک
خود معنی وبیان مینمودند لهذا خود وجمیع ناس را
از نیسان فضل ورحمت ایزدی مایوس ومهجور
نمودند باآنکه خود مذعن ومقرّ بحدیث مشهور
که میفرماید حدیثنا صعب مستصعب ودر جای
دیگر میفرماید انّ امرنا صعب مستصعب لایحتمله
الّا ملک مقرّب او نبیّ مرسل او مؤمن امتحن الله
قلبه للایمان ومسلّم است نزد خود ایشان که هیچ
یک از این ثلثه در حق ایشان نیست دو قسم اول

که واضحست واما ثالث شهر که از امتحانات الهی سالها منتظر بودند
در ظهور محک الهی جز غش از ایشان چیزی بظهور
نرسید سبحان الله با وجود اقرار باینحدیث علمائیکه در
مسائل شرعیّه هنوز در ظن و شکّند چگونه در
غوامض مسائل اصول الهیّه و جواهر اسرار کلمات قدسیّه
اظهار علم مینمایند و میگویند فلان حدیث که از علائم
ظهور قائم است هنوز ظاهر نشده با اینکه رایحه معانی
احادیثرا ابدا ادراک ننموده و غافل از اینکه جمیع علامات
ظاهر شد و صراط امر کشیده گشت والمؤمنون کالبرق
علیه تمرّون وهم بظهور العلامة ینتظرون قل
یا ملأ الجهّال فانتظروا کما کان الذین من قبلکم لمن
المنتظرین واگر از ایشان سؤال شود که شرایط ظهور
انبیای بعد که در کتب قبل است از جمله آنها علامات
ظهور و اشراق شمس محمدی است چنانچه مذکور
شد و بر حسب ظاهر هیچیک ظاهر نشد مع ذلک
بچه دلیل و برهان نصاری و امثال آنها را رد
مینمائید و حکم بر کفر آنها نموده اید چون عاجز از
جواب میشوند تمسّک باین نمایند که این کتب

کتب تحریف شده و من عند الله نبوده و نیست در
حال آنکه خود عبارات آیه شهادت میدهد که
از اینکه من عند الله و مضمون همین آیه در قرآن
هم موجود است لو انتم تعرفون و با اینکه مقصود
از تحریف را در اینمدت ادراک ننموده اند بلی در
آیات منزله و کلمات مرایای احمدیه ذکر تحریف غالین
و تبدیل مستکبرین نیست و لیکن در مواضع مخصوصه
ذکر شده و از حکایت ابن صوریا است که در وقتیکه
اهل خیبر در حکم قصاص زنای محصن و محصنه
از نقطه فرقان سؤال نموده اند و آنحضرت فرمود
حکم خدا رجم است و ایشان انکار نمودند که در
توریت چنین حکمی نیست حضرت فرمودند
علمای خود که را مسلّم و کلام کرا مصدّق اید ابن
صوریا را قبول نمودند و حضرت او را احضار
نمودند و فرمودند اقسمک بالله الذی فلق لکم
البحر و انزل علیکم المنّ و ظلّل لکم الغمام و انجیکم
من آل فرعون و ملائه و فضّلکم علی الناس بان
تذکر لنا ما حکم به موسی فی قصاص الزّانی

المحصن والزانية المحصنة که مضمون آن اینست
که آنحضرت ابن صوریا را باین قسمهای مؤکده
قسم دادند که در توراة حکم قصاص زنای محصن
چه نازل شده عرض نمود یا محمد رجم است آنحضرت
فرمودند پس چرا این حکم میان یهود منسوخ
شده و مجری نیست عرض نمود چون بخت النصر
بیت المقدس را بسوخت و جمیع یهود را بقتل
رساند دیگر یهودی در ارض باقی نماند الا معدودی
قلیل و علمای آنعصر نظر بقلت یهود و کثرة عمالقه
بمشاوره جمع شدند که اگر موافق حکم توراة عمل
شود آنچه از دست بخت النصر نجات یافتند بحکم
کتاب مقتول میشوند و باین مصالح حکم قتل را
از میان برداشتند باری در این بین جبرئیل
بر قلب منیرش نازل شد و این آیه عرض نمود یحرفون
یحرفون الکلم عن مواضعه این یک موضع
بود که ذکر شد و در اینمقام مقصود از تحریف
بخیانست که این همج رعاع فهم نموده اند چنانچه
بعضی میگویند که علمای یهود و نصاری آیاتیرا

ایاتی که در وصف طلعت محمدیه بوده از کتاب محو
نمودند و مخالف انرا ثبت کردند این قول نهایت
بی معنی و بی اصل است ایا میشود کسیکه معتقد
بکتابی گشته و من عند الله دانسته او را محو نماید
و از این گذشته توریة در همه روی ارض بود
منحصر بمکّه و مدینه نبود که بتوانند تغییر دهند
و یا تبدیل نمایند بلکه مقصود از تحریف همین است
که الیوم جمیع علمای فرقان بان مشغولند و ان
تفسیر و معنی نمودن کتاب است بر هوا و میل
خود و چون یهود در زمان انحضرت ایات توریة را
که مدلّ بر ظهور انحضرت بهوای خود تفسیر
نمودند و بر بیان انحضرت راضی نشدند لهذا
حکم تحریف در بارهٔ انها صدور یافت چنانچه
الیوم مشهود است که چگونه تحریف نمودند
امت فرقان ایات کتاب و علامات ظهور را
بمیل و هوای خود چنانچه مشهود است و در
مقام دیگر میفرماید و قد کان فریق منهم یسمعون
کلام الله ثم یحرّفونه من بعد ما عقلوه وهم

یعلمون و این ایه هم مدلاست بر تحریف معانی کلام
الهی نزد محو کلمات ظاهری چنانچه از ایه مستفاد
مستفاد میشود و عقول مستقیمه هم ادراک
مینمایند و در موضع دیگر میفرماید فویل للذین
یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من
عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا الی اخر الایه و این
ایه در شان علمای یهود و بزرگان ایشان نازل
شد که انها بواسطه استرضای خواطر اغنیاء و
استجلاب زخارف دنیا و اظهار غل و کفر الواحی
چند بر ردّ حضرت نوشتند و بدلائلی چند مستند
شدند که ذکر انها جائز نه و نسبت دادند ادلّه های
خود را که از اسفار تورات مستفاد گشته چنانچه
الیوم مشاهده میشود که چه مقدار ردّ بر این
امر بدیع علمای جاهل عصر نوشتند و گمان نمودند
که این مفتریات موافق ایات کتاب و موافق کلمات
اولوا الالباب است باری مقصود از این اذکار
این بود که اگر بگویند این علائم مذکوره را که
از انجیل ذکر شده تحریف یافته و ردّ نمایند و متمسک

متمسّک بآیات و اخبار شوند مطّلع باشید که کذب
محض و افترای صرف است بلی ذکر تحریف باین معنی که
ذکر شد در اماکن مشخّصه هست چنانچه بعضی
از آن‌را ذکر نمودیم تا معلوم و مبرهن شود بر هر ذی
بصری که احاطه علوم ظاهره هم نزد بعضی از امیّین
الهی هست دیگر معارضین باین خیال نیفتند و
معارضه ننمایند که فلان آیه دلیل بر تحریف است
و این اصحاب از عدم اطّلاع ذکر این مراتب و مطالب را
نموده اند و دیگر آنکه اکثر آیات که مشعر بر تحریف است
در بارهٔ یهود نازل شده لو انتم فی جزائر علم الفرقان تجرون
اگرچه از بعضی حمقای ارض شنیده شد که انجیل
سماوی در دست نصاری نیست و باسمان رفته
و دیگر غافل از آنکه از همین قول نسبت کمال ظلم
و جبر برای حضرت باری جلّ و عزّ ثابت میشود
زیرا که بعد از آنکه شمس جمال عیسی از میان قوم
غائب شد و بفلک چهارم ارتقی نمود و کتاب حق
جلّ ذکره که اعظم برهان او است میان خلق او
او هم غائب شود دیگر آن خلق از زمان عیسی

تا زمان اشراق شمس محمدی بحجه متمسک و بکدام امر
مامور و دیگر چگونه مورد انتقام منتقم حقیقی میشوند
و محل نزول عذاب و سیاط سلطان معنوی می
کردند از همه گذشته انقطاع فیض فیاض و انسداد
باب رحمت سلطان ایجاد لازم میاید فنعوذ بالله
عما یظنون العباد فی حقه فتعالی عما هم یعرفون
ای عزیز در این صبح ازلیه که انوار الله نور السموات
والارض عالم را احاطه نموده و سرادق عصمت و
حفظ یابی الله الا ان یتم نوره مرتفع گشته و ید قدرت
و بیده ملکوت کل شیء مبسوط و قائم شده کمر همت را
محکم باید بست که شاید بعنایت و مکرمت الهی در
مدینه قدس انا لله وارد شویم تا بمواقع انا الیه
راجعون مقر یابیم انشاء الله باید چشم دل را از
اشارات اب و گل پاک نمود تا ادراک مراتب ما
لا نهایه عرفان نمائید و حق را اظهر از آن ببینید
که در اثبات وجودش بدلیلی محتاج شوید و
یا بحجتی تمسک جوئید ای سائل محب اگر در هوای
روح روحانی طائری حق را ظاهر فوق کل شیء بینی

بینی بقسمیکه جز او را نیابی کان الله و لم یکن معه
من شیء و اینمقام مقدس از انستکه بهیچ دلیلی مدلل
شود و یا انکه ببرهانی باهر اید و اگر در فضای قدس
حقیقت سائری کل اشیاء بمعروفیت او معروفند
و او بنفسه معروف بوده و خواهد بود و اگر در
ارض دلیل ساکنی کفایت نما بانچه خود فرموده او
لم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب اینست حجتی که
خود قرار فرموده و اعظم از این حجت نبوده و نیست
دلیله ایاته و وجوده اثباته در اینوقت از اهل
بیان و عرفا و حکما و علما و شهداء ان استدعا مینمایم
که وصایای الهیه را که در کتاب فرموده فراموش
ننمایند و همیشه ناظر باصل امر باشند که مبادا حین
ظهور جوهر الجواهر و حقیقت الحقایق و نور
الانوار متمسک ببعضی عبارات کتاب شوند و
بر او وارد بیاورند انچه را که در کور فرقان وارد
امد که انسلطان هویه قادر است بر اینکه جمیع
بیان و خلق او را بحرفی از بدایع کلمات خود قبض
روح فرماید و یا جمیع را حیات بدیعه قدیمه

بخشد و از قبور نفس و هوی محشور و مبعوث نماید
ملتفت و مراقب بوده که جمیع منتهی بایمان باو و
ادراک ایّام و لقای او میشود لیس البرّ ان تولّوا
وجوهکم قبل المشرق و المغرب و لکنّ البرّ ان تؤمنوا
بالله و الیوم الاخر فلتسمعنّ یا اهل البیان ما وصّیناکم
بالحق لعلّ تسکننّ فی ظلّ کان فی ایّام الله ممدودا
الباب المذکور فی بیان انّ شمس الحقیقة و مظهر نفس
لیکوننّ سلطاناً علی من فی السموات و الارض و ان لن
یطیعه احد من اهل الارض و غنیّاً عن کل من فی
الملک و ان لم یکن عنده دینار کذلک نظهر لک من
اسرار الامر و نلقی علیک من اسرار الحکمة لتطیرنّ
بجناحین الانقطاع فی هواء الذی کان عن الابصار
مستور الطایف و جواهر این باب آنکه بر صاحبان
نفس زکی و مرایای قدسی مبرهن و واضح شود
که شموس حقیقت و مرایای احدیّت در هر عصر
و زمان که از خیام غیب هویّه بعالم شهاده ظهور
میفرمایند برای تربیت ممکنات و ابلاغ فیض
بر همهٔ موجودات با سلطنتی قاهر و سطوتی غالب

٧٤

غالب ظاهر میشوند چه کر این جواهر مخزونه و کنوز
غیبیه مکنونه محل ظهور یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید
ربّ اولو العلم را افئده منیره واضحست که غیب هویه
ذات احدیه مقدّس از بروز و ظهور و صعود
و نزول و دخول و خروج بوده و متعالیست از وصف
هر واصفی و ادراک هر مدرکی لم یزل در ذات خود
غیب بوده و هست و لا یزال بکینونت خود مستور
از ابصار و انظار خواهد بود لا تدرکه الابصار
و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر چه میان
او و ممکنات نسبت و ربط و فصل و وصل و یا
قرب و بعد و جهت و اشاره بهیچ وجه ممکن نه
زیرا که جمیع من فی السموات والارض بکلمهٔ امر او موجود
شدند و باراده او که نفس مشیت الله است از
علم و نیستی بحت بات بعرصه شهود و هستی
قدم گذاشتند سبحان الله بلکه میان ممکنات و کلمه
او هم نسبت و ربطی نبوده و نخواهد بود
یحذّرکم الله نفسه بر اینمطلب برهانیست واضح
وکان الله و لم یکن معه من شیء دلیلیست لائح

چنانچه جمیع انبیا و اوصیاء و علما و عرفا و حکما بر عدم
بلوغ معرفت بجوهر الجواهر و بر عجز از عرفان و وصول
بحقیقة الحقایق مقرّ و مذعنند و چون ابواب عرفان
ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا باقتضای
رحمت واسعه سبقت رحمته کل شیء و وسعت
رحمتی کل شیء جواهر قدس نورانی را از عوالم
روح روحانی بهیاکل عزّ انسانی در میان خلق
ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیّه و سازج
قدمیّه و این مرایای قدسیّه و مطالع هویّه بتمامهم
از آن شمس وجود و جوهر مقصود حکایت مینمایند
مثلا علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت
او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان
از جمال او و ظهور ایشان از ظهور او و ایشانند
مخازن علوم ربّانی و مواقع حکمت صمدانی و مظاهر
فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزالی چنانچه میفرماید
لا فرق بینک و بینهم الّا انّهم عبادک و خلقک
و اینست مقام انا هو و هو انا که در حدیث مذکور است
و احادیث و اخبار مدلّه بر این مطلب بسیار است و این

این بنده نظر باختصار متعرض ذکر انها نشدم بلکه
انچه در اسمانها و زمین است محال بروز صفات
واسماء الهی هستند چنانچه در هر ذره اثار تجلی
انشمس حقیقی ظاهر و هویداست که گویا بدون
ظهور این تجلی در عالم ملک هیچ شئ بخلعت هستی
مفتخر نیاید و بوجود مشرف نشود چه افتابهای
معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت
که در قطرهٔ پنهان گشته مخصوص انسان که ازبین
موجودات باین خلع تخصیص یافته و باین شرافت
ممتاز گشته چنانچه جمیع صفات واسماء الهی از
مظاهر انسانی بنحو اکمل واشرف ظاهر و هویداست
وکل این اسماء و صفات راجع باو است اینست که
فرموده الانسان سری و انا سره و ایات متواتره که
مدل و مشعر بر اینمطلب رقیق لطیف است در جمیع
کتب سماوی و صحف الهی مسطور و مذکورات
چنانچه میفرماید سنریهم ایاتنا فی الافاق و فی
انفسهم و در مقام دیگر میفرماید و فی انفسکم
افلا تبصرون و در مقام دیگر میفرماید لاتکونوا

کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم چنانچه سلطان بقا
روح من فی سرادق العما فداه میفرماید من عرف نفسه
فقد عرف ربّه قسم بخدا ایمخدوم من اگر قدری در
این عبارات تفکّر فرمائی ابواب حکمت الهی و مصاریع
علم نامتناهی را بر وجه خود گشوده یابی باری ازاین
بیانات معلوم شد که جمیع اشیا حاکی از اسما و صفات
الهیستند هر کدام بقدر استعداد خود مدلّ و مشعرند
بر معرفت الهی بقسمیکه احاطه کرده است ظهورات
صفاتیّه و اسمائیّه همهٔ غیب و شهود را اینست که میفرماید
ایکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو
المظهر لک عمیت عین لا تراک و باز سلطان بقا میفرماید
ما رایت شیئاً الّا و قد رایت الله فیه او قبله او بعده
و در روایت کمیل نور اشرق من صبح الازل فیلوح علی
هیاکل التوحید آثاره و انسان که اشرف و اکمل مخلوقات
اشدّ دلیل و اعظم حکایت است از سایر معلومات
و اکمل انسان و افضل و الطف مظاهر شمس حقیقتند
بلکه ما سوای ایشان موجودند باراده ایشان و
متحرّکند بافاضه ایشان لولاک لما خلقت الافلاک

الافلاك بلکه کل در ساحت قدسشان معدوم صرف
و مفقود بحتند بلکه منزه است ذکر ایشان از ذکر غیر و
مقدس است وصف ایشان از وصف ماسوی و این
هیاکل قدسیه مرایای اولیه ازلیه هستند که حکایت
نموده اند از غیب الغیوب و از کل اسماء و صفات
او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و
عزت و جود و کرم و جمیع این صفات از ظهور این
جواهر احدیه ظاهر و هویدا است و این صفات مختص
ببعضی دون بعضی نبوده و نیست بلکه جمیع انبیاء
مقربین و اصفیای مقدسین باین صفات موصوف
و باین اسماء موسوم اند نهایت بعضی در بعضی مراتب اشد
ظهور او اعظم نور ظاهر میشود چنانچه میفرماید
و تلك الرسل فضّلنا بعضهم علی بعض پس معلوم
و محقق شد که محل ظهور و بروز جمیع این صفات
عالیه و اسماء غیر متناهیه انبیا و اولیای او هستند
خواه بعضی از این صفات از هیاکل نوریه بر حسب
ظاهر ظاهر شود و خواه نشود نه اینست که اگر صفتی
بر حسب ظاهر از آن ارواح مجرده ظاهر نشود نفی آن

صفت از آن محال صفات الهیه و معدن اسماء ربوبیه
نشود لهذا بر همه این وجودات منیره و طلعات بدیعه
حکم جمیع صفات الله از سلطنت و عظمت و امثال آن جاری است
اگر چه بر حسب ظاهر بسلطنت ظاهره و غیر آن ظاهر نشوند
و این فقره بر هر ذی بصری ثابت و محقق است دیگر احتیاج
ببرهان نیست بلی این عباد چون از عیون صافیه منیره
علوم الهی تفاسیر کلمات قدسی را اخذ ننموده اند لهذا
تشنه و افسرده در وادی ظنون و غفلت سائرند و از
بحر عذب فرات معرض شده حول ملح اجاج طائف شدند
چنانچه در وصف ایشان ورقاء هویه بیان فرموده
و ان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلا و ان یروا
سبیل الغی یتخذوه سبیلا ذلک بانهم کذبوا بآیاتنا
وکانوا عنها غافلین که ترجمه آن اینست که اگر ببینند
راه صلاح و رستکاری را او را اخذ نمینمایند و باو
اقبال نمیکنند و اما اگر راه باطل و طغیان و ضلالت را
مشاهده کنند او را برای خود راه وصول بحق قرار
دهند و این اقبال بباطل و اعراض از حق ظاهر نشد
یعنی باین ضلالت و گراهی مبتلا نشدند مگر بجزای

بجزای آنکه تکذیب کردند ایات ما را و بودند از نزول آیات
ما و ظهورات آن غفلت کنندگان چنانچه مشاهده شد
در این ظهور بدیع منیع که کرورها ایات الهی از سماء
قدرت و رحمت نازل شد با وجود این جمیع خلق اعراض
نموده و تمسّک جسته اند باقوال عباد که یک حرف
از آن ادراک نمینمایند از این جهت است که در امثال
این مسائل واضحه شبهه نموده و خود را از رضوان
علم احدیّه و ریاض حکمت صمدیّه محروم نموده اند باری
راجع بمطلب میشویم که سئوال از آن شده بوده که سلطنت
قائم با آنکه در احادیث مأثوره از انجم مضیئه وارد
شده با وجود این اثری از سلطنت ظاهر نشد بلکه خلاف
آن تحقق یافت چنانچه اصحاب و اولیای او در دست
ناس مبتلا و محصور بوده و هستند و در نهایت ذلّت
و عجز در ملک ظاهرند بلی سلطنتی که در کتب در حق
قائم مذکور است حق لاریب فیه ولیکن نه آن سلطنت
و حکومتی است که هر نفسی ادراک نماید و دیگر آنکه جمیع
انبیای قبل که بشارت داده اند مردم را بظهور بعد همه
آن مظاهر قبل ذکر سلطنت ظهور بعد را نموده چنانچه

در کتب مسطور است و این تخصیص بقائم ندارد و در حق
جمیع انمظاهر قبل و بعد حکم سلطنت و جمیع صفات و
اسماء ثابت و محقّق است زیرا که مظاهر صفات غیبیّه
و مطالع اسماء الهیّه اند چنانچه مذکور شد و دیگر انکه
مقصود از سلطنت احاطه و قدرت انحضرت است
بر همه ممکنات خواه در عالم ظاهر باستیلای ظاهری
خود ظاهر شود یا نشود و این بسته باراده و مشیّت
انحضرت است ولیکن بر انجناب معلوم بوده که سلطنت
و غنا و حیوة و موت و حشر و نشر که در کتب قبل مذکور است
مقصود این نیست که الیوم این مردم ظهور هر یک از
شموس حقیقت بنفسه لنفسه ظاهر میشود بان احاطه
باطنیّه است که بان احاطه مینماید کل من فی السموات و
الارض را و بعد باستعداد کون و زمان و خلق
در عالم ظاهر بظهور میاید چنانچه سلطنت حضرت
رسول حال در میان ناس ظاهر و هویدا است و در اول امر
انحضرت ان بود که شنیدید که چه مقدار اهل کفر و ضلال
که علمای انعصر و اصحاب ایشان باشند بر انجوهر فطرت
و ساذج طینت وارد اوردند چه مقدار خاشاکها و

وخارها که بر محل آنحضرت میریختند و این معلوم است که
ان اشخاص بظنون خبیثه شیطانیه خود اذیت بان هیکل
ازلیه را سبب رستکاری خود میدانستند زیرا که جمیع علمای
عصر مثل عبد ابی و ابو عامر راهب و کعب ابن اشرف و
نظر ابن حارث جمیع آنحضرت را تکذیب نمودند و نسبت
بجنون و افترا دادند و نسبتها که نعوذ بالله من ان
یجری به المداد او یحرک علیه القلم او یحمله الالواح بلی
ان نسبتها بود که سبب ایذاء مردم نسبت بانحضرت
شد و این معلوم و واضح است که علمای وقت اگر کسیرا رد
و طرد نمایند و از اهل ایمان ندانند چه بر سر ان نفس
میاید چنانچه بر سر این بنده امد و دیده شد اینست که ان
حضرت فرمود ما اوذی نبی بمثل ما اوذیت و در فرقان
نسبتها که دادند و اذیتها که بانحضرت نمودند همه
مذکور است فارجعوا الیه لعل انتم بمواقع الامر تطلعون
حتی قسمی بر انحضرت سخت شد که احدی بانحضرت
و اصحاب او چندی معاشرت نمینمودند و هر نفسی که
خدمت انحضرت میرسید کمال اذیت را باو وارد میاوردند
در اینموقع یک ایه ذکر مینمایم که اگر چشم بصیرت باز

کنی تا زنده هستی بر مظلومی انحضرت توجه و بذل
میمائی و این ایه در وقتی نازل شد که انحضرت از شدة
بلایا و اعراض بغایت افسرده و دلتنگ بود جبرئیل
از سدرة المنتهی قرب نازل شد و این ایه تلاوت نمود
وان کبر علیک اعراضهم فان استطعت ان تبتغی نفقا
فی الارض او سلما فی السماء که ترجمه ان اینست که اگر بزرگ است
بر تو اعراض معرضین و سخت است بر تو ادبار منافقین
و ایذای ایشان پس اگر مستطیعی و میتوانی طلب
کن طلب نقبی در زیر ارض یا نردبانی بسوی اسمان که
تلویح بیان اینست که چارهٔ نیست و دست از تو بر
نمیدارند مگر انکه در زیر زمین پنهان شوی و یا
باسمان فرار نمائی و حال امروز مشاهده نما که چه
قدر از سلاطین باسم انحضرت تعظیم مینمایند و چه
قدر از بلاد و اهل ان که در ظل او ساکنند و نسبت
بانحضرت افتخار دارند چنانچه بر منابر و گلدستهها
این اسم مبارک را بکمال تعظیم ذکر مینمایند و سلاطینی هم
که در ظل انحضرت داخل نشده اند و قمیص کفر را تجدید
نموده اند انها هم ببزرگی و عظمت ان شمس عنایت

عنایت مقرّ و معترفند اینست سلطنت ظاهره که مشاهده
میکنی و این لابدّ است از برای جمیع انبیا که یا در حیات
و یا بعد از عروج ایشان بموطن حقیقی ظاهر و ثابت می
شود چنانچه الیوم ملاحظه میگردد و لیکن آن سلطنت
که مقصود است لم یزل و لایزال طائف حول ایشانست
و همیشه با ایشان است و آنی انفکاک نیابد و آن
سلطنت باطنی است که احاطه نموده کل من فی
السموات و الارض را و از جمله سلطنت اینستکه
از آن شمس احدیّه ظاهر شد آیا نشنیدی که بیک
آیه چگونه میانه نور و ظلمت و سعید و شقی
و مؤمن و کافر فصل فرمود و جمیع اشارات و
دلالات قیامت که شنیدی از حشر و نشر و حساب
و کتاب و غیره جمیع بتنزیل همان آیه هویدا شد و بعرصه
شهود آمد و همچنین آیه هویدا شد و همچنین
آیه نازله رحمت بود برای ابرار یعنی ابرار یعنی
انفسیکه در حین استماع گفتند ربّنا سمعنا و اطعنا
و نقمت شد برای فجّار یعنی آنهائیکه بعد از استماع
گفتند سمعنا و عصینا و سیف الله بود برای فصل

مومن از کافر و پدر از پسر چنانچه دیده اید که انهائیکه
اقرار نمودند با انهائیکه انکار نمودند در صدد مال
و جان هم بر امدند چه پدرها از پسرها اعراض نمودند
و چه عاشقها که از معشوقها احتراز جستند و چنان
و چنان حاد و برنده بود این سیف بدیع که همه نسبتها را
از هم قطع نمود و از یك جهت فرمائید که چگونه وصل نمود
مثل انکه ملاحظه شد که جمعی از ناس که سالها شیطان
نفس تخم کینه و عداوت مابین انها کاشته بود و
بسبب ایمان امر بدیع منیع چنان متحد و موافق شد
که گویا از یك صلب ظاهر شده اند کذلك یؤلف الله
بین القلوب الذینهم انقطعوا و امنوا بایاته و کانوا
من کوثر الفضل بایادی العز مشروبا و دیگر انکه چه
قدر از مردم مختلف العقاید و مختلف المذهب و مختلف
المزاج که از این نسیم رضوان الهی و بهارستان
قدس معنوی قمیص جدید توحید پوشیدند و از
کاس تفرید نوشیدند اینست معنی حدیث مشهور
که فرموده گرگ و میش از یك محل مرزوق و مشروب
میشوند و حال نظر بعدم معرفت این جهال فرمائید

فرمائید که بمثل امم سابقه هنوز منتظرند که کی این
حیوانان بر یك خان مجتمع میشوند اینست رتبه
ناس گویا هرگز از جام انصاف ننوشیده اند و هرگز
در سبیل عدل قدم نگذاشته اند از همه گذشته این امر
وقوعش چه حسنی در عالم احداث مینماید فنعم
ما نزّل فی شانهم ولا قلوب لا یفقهون بها و لهم
اعین لا یبصرون بها و دیگر آنکه ملاحظه فرمائید
بتنزیل همین یك آیه منزله از سماء مشیّت که چگونه
حساب خلایق کشیده شد و هر کس اقرار نمود و
اقبال جست حسنات او بر سیّئات زیادتی نمود
و جمیع خطایای او معفو شد و مغفور آمد کذلك
یصدق فی شانه بانّه سریع الحساب و کذلك
یبدّل الله السیّئات بالحسنات لو انتم فی آفاق
العلم و انفس الحکمة تتفرّسون و همچنین از جام
حب نصیب بر داشت از بحر فیوضات سرمدیّه
و غمام رحمت ابدیّه حیات باقیه ابدیّه ایمانیه یافت
و هر نفسیکه قبول ننمود بموت دائمه مبتلا شد
و مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است

موت و حیات ایمانی است و از عدم ادراک این معنی است
که عامّه ناس در هر ظهور اعتراض نمودند و بشمس
هدایت مهتدی نشدند و جمال ازلی را مقتدی نگشتند
چنانچه وقتیکه سراج محمّدی در مشکوة احمدی مشتعل
شد بر مردم حکم بعث و حشر و موت فرمود و این بود
که اعلام مخالفت مرتفع شد و ابواب استهزا مفتوح
گشت چنانچه از زبان مشرکین روح الامین خبر داده
و لئن قلت انّکم مبعوثون من بعد الموت لیقولنّ الّذین
کفروا ان هذا الّا سحر مبین مضمون ان این است اگر بگوئی
باین مشرکین که شما مبعوث شده اید بعد از مردن هر
این میگویند انهائیکه کافر شده اند بخدا و ایات او نیست
این مگر سحری ظاهر و هویدا و اشکار و در جای دیگر
میفرماید ان تعجب فعجب قولهم ءاذا کنّا ترابا و عظاما
ائنّا لمبعوثون که ترجمه ان اینست که میفرماید اگر عجب
میداری پس عجب است قول کافران و معرضان که
میگویند ایا ما تراب و استخوان بودیم و از روی
استهزا میگفتند که ایا مائیم مبعوث شده گان این است
که در مقام دیگر قهرا لهم میفرماید افعیینا بالخلق الاوّل

الاوّل بل هم فی لبس من خلق جدید که مضمون آن
اینست که آیا عاجز و مانده شده ایم از خلق اول بلکه این
مشرکین در شک و شبهه هستند از خلق جدید و
علمای تفسیر و اهل ظاهر چون معانی کلمات الهی را
ادراک ننمودند و از مقصود اصلی محتجب ماندند لهذا
آمدند بقاعده نحو استدلال نمودند که اذا بر سر ماضی
در آید معنی مستقبل افاده میشود و بعد در کلماتیکه
اذا نازل نگشته متحیر گشته ماندند مثل اینکه میفرماید
نفخ فی الصّور ذلک رجع بعید و جائت کل نفس
معها سائق و شهید که معنی ظاهر آن اینست که دمیده
شد در صور و این است رجوع بعید و بنظرها بسیار
بعید بود و آمد هر نفسی برای حساب و با او است
کشنده و گواهان و در مثل این مواقع یا باز کلمه اذا را
مقدّم گرفتند و یا مستدل شدند بر اینکه چون قیامت
محقق الوقوع لهذا بفعل ماضی اذا شد گو یا گذشته است
ملاحظه فرمائید چه قدر بی ادراک و تمیزند که نفحه
محمّدیه اکبر با این صریحی میفرماید از افاضه این نقره الهی
خود را محروم مینمایند و منتظر صور اسرافیل که یکی

امثال او به بیان خود انحضرت شده قل اتستبدلون
الذی هو خیر لکم فبئس ما استبدلتم بغیر الحق وکنتم
قوم سوء اخسرین بلکه مقصود از صور صوت محمد نیست
که بر همه ممکنات دمیده شد و قیامت اقیام انحضرت است
بر امر الهی و غافلین را که در قبور اجساد مرده بودند
همه را بخلعت جدید ایمانی مخلع فرمود و بحیات تازه
بدیع زنده نمود اینست که وقتیکه اجمال احدیه اراده
فرمود که از اسرار بعث و حشر و جنت و نار و قیامت
اظهار فرماید وحی این ایه اورد فسینغضون الیک
رؤسهم و یقولون متی هو قل عسی ان یکون قریبا
یعنی زود است این گمراهان وادی ضلالت سرهای
خود را از روی استهزاء حرکت میدهند و میگویند
چه زمانی ظاهر شد تو در جواب بگو شاید اینکه نزدیک
باشد تلویح همین یک ایه همه مردم را کافی است اگر بنظر
دقیق ملاحظه نمایند سبحان الله چه قدر انقوم از سبل
حق دور بودند که با اینکه قیامت بقیام انحضرت قائم بود
و علامات و انوار و همه ارض را احاطه نموده مع ذلک
سخریه مینمودند و معتکف بودند بتماثیلیکه علماء عصر

عصر عاطل باطل جسته‌اند و از شمس عنایت ربّانی و
امطار رحمت سبحانی غافل گشته بلی جعل از روایح قدس
ازلی محروم است و خفّاش از تجلّی افتاب جهانتاب در
گریز و اینمطلب در همه اعصار در حین مظاهر حق بوده
چنانچه عیسی میفرماید من لم یولد من الماء و الروح لن
یقدر ان یدخل ملکوت الله لانّ المولود من الجسد
جسد هو و المولود من الروح و هو الروح که ترجمه
ان اینست که نفسی که زنده نشده است از ماء معرفت
الهی و روح قدسی عیسوی قابل ورود و دخول
در ملکوت ربّانی نیست زیرا که هر چه از جسد ظاهر
شد و تولّد یافت پس او است جسد و متولّد شده
از روح که نفس عیسوی باشد پس او است روح
خلاصه معنی انکه هر عبادی که از روح و نفحه قدسی
در هر ظهور متولّد و زنده شدند بر انها حکم حیات
و بعث و ورود در جنّت محبّت الهی میشود و من
دون ان حکم غیر ان که موت و غفلت و ورود
در نار کفر و غضب الهی است میشود و در جمیع کتب
و الواح و صحائف مردمیرا که از جامهای لطیف معارف

بخشیده اند از فیض روح القدس رقت قلوب ایشان
نشده بر انها حکم موت و نار و عدم بصر و قلب و سمع
شده چنانچه از قبل ذکر شده و لهم قلوب لا یفقهون
بها چنانچه در مقامی دیگر از انجیل مسطور است که روزی
یکی از اصحاب عیسی والدش وفات نمود او خدمت
حضرت معروض داشت و اجازه خواست که برود او را
کفن و دفن نموده راجع شود انجوهر انقطاع فرموده دع
الموتی لیدفنوه الموتی یعنی واگذار مرده ها را بمرده ها
تا دفن کنند مرده ها و همچنین دو نفر از اهل کوفه خدمت
حضرت امیر امدند یکی را بیتی بود که اراده بیع او را
داشت و دیگر مشتری بود قرار بر این داده بودند
که باطلاع انحضرت این مبایعه وقوع یابد و قباله
مسطور گردد انمظهر امر الهی بکاتب فرمودند که بنویس
قد اشتری میّت عن میّت بیتا محدودا بحدود الاربعه
حدّ الی القبر و حدّ الی اللحد و حدّ الی الصراط و حدّ
امّا علی الجنّه و امّا علی النار حال اگر این دو نفر از
صور حیات علوی زنده شده و از قبر غفلت بمحبت
انحضرت مبعوث گشته بودند البته اطلاق موت

موت بر انها نمیشد و هرگز در هیچ عهد و عصر حشر
حیات و حشر حقیقی مقصود انبیاء و اولیاء نبوده
و نیست قدری تعقّل شود در بیان انحضرت کشف
جمیع امور میشود که مقصود از لحد چیست و قبر و
صراط و نار چه بوده و لیکن چه چاره که جمیع ناس
در لحد نفس محجوب و در قبر هوی مدفونند حال
اگر قدری از زلال معرفت الهی مرزوق شوید میدانید
که حیوة حقیقی حیات قلب است نه حیات جسد
زیرا که در حیات جسد همه ناس و حیوانات شریک اند
و لیکن این حیات مخصوص است بصاحبان افئده
منیره که از بحر ایمان مشروبند و از ثمره ایقان مرزوق
و این حیات را موت از عقب نباشد و این بقا را فنا
از پی نیاید چنانچه فرموده اند المؤمن حیّ فی الدارین
اگر مقصود حیات ظاهری جسدی باشد که مشاهده
میشود موت او را اخذ مینماید و همچنین بیانات
دیگر که در همه کتب مذکور و ثبت شده مدلّ است
بر این مطلب عالی و کلمه متعالی و همچنین ایه
مبارکه در حق حمزه سیّد الشهدا و ابوجهل نازل

شده در حق سیّد الشهدا و ابوجهل نازل شده برهانیست
واضح و حجّتی است لائح که میفرماید او من کان میتا
فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن
مثله فی الظلمات لیس بخارج منها و این آیه در وقتی
از سماء مشیّت نازل شد که حمزه بردای مقدّس ایمان
مردّی شده بود و ابوجهل در کفر و اعراض ثابت و
راسخ بود از مصدر الوهیّت کبری و مکمن ربوبیّت
عظمی حکم حیات بعد از موت درباره حمزه شد
و برخلاف در حق ابوجهل این بود که نایره کفر در
قلوب مشرکین مشتعل شد و هوای اعراض بحرکت آمد
چنانچه فریاد برآوردند که حمزه چه زمان مرده و کی زنده
شده و چه وقت این حیات بر او عرض گشته این بود
چون این بیانات شریف را ادراک نمینمودند و
باهل ذکر هم تمسّک نجستند تا رشحی از کوثر معانی
بر آنها مبذول فرمایند لهذا این نوع فسادها در
عالم جریان یافت چنانچه الیوم میبینی که با وجود آنکه
شمس معانی جمیع ناس از عالی و دانی تمسّک بمحلهای
ظلمانی و مظاهر شیطانی جسته اند و متّصل مسائل

مسائل مشکلهٔ خود را مستفسر میشوند ایشان هم
نظر بعدم عرفان چیزی جواب میگویند که ضرری
باسباب ظاهرهٔ ایشان نرساند و این معلوم و
واضحست که جعل خود قسمتی از نسیم مشک بقا نبرد
و برضوان ریاحین معنوی قدم نگذاشته با وجود
این چگونه میتواند رایحه عطر بمشام دیگران رساند
لم یزل شأن این عباد این بوده و خواهد بود و لن
یفوز باثار الله الّا الذینهم اقبلوا الی الله و اعرضوا
عن مظاهر الشیطان و کذلک اثبت الله حکم الیوم
من قلم العزّة علی الواح التی کانت خلف سرادق العزّ
مکتوبا اگر ملتفت باین بیانات شوید و تفکّر در
ظاهر و باطن او بفرمائید جمیع مسائل مشکله که
الیوم سدّی شده میان عباد و معرفت یوم التناد
عارف شوی دیگر احتیاج بسؤال نخواهی داشت
انشاء الله امیدواریم که از شاطی بحر الهی لب تشنه
و محروم بر نگردیم و از حرم مقصود لایزالی بی بهره
راجع نشوید دیگر تا همّت و مجاهده شما چه کند
باری مقصود از این بیانات اثبات سلطنت نیّر اعظم این

بود حال انصاف بدهید که این سلطنت که بیک
حرف و بیان این همه تصرف و غلبه و هیمنه داشته
باشد اکبر و اعظم است یا سلطنت این سلاطین که
بعد از اعانت رعایا و فقرا و ایشان را چند صباحی
مردم بحسب ظاهر تمکین مینمایند و لیکن بقلب همه
معرض و مدبرند و این سلطنت بحرفی عالم را مسخر
نموده و حیات بخشیده و وجود افاضه فرموده ما
للتراب و رب الارباب چه میتوان ذکر نسبت نمود
که همهٔ نسبتها منقطع است از ساحت قدس سلطنت
او و اگر خوب ملاحظه شود خدام درگاه او سلطنت
مینمایند بر همه موجودات و مخلوقات چنانچه ظاهر
شده و میشود باری اینست یک معنی از سلطنت
ظاهر شده و میشود باری اینست یک معنی از سلطنت
باطنی که نظر باستعدادات و قابلیت ناس ذکر شد
و از برای آن نقطهٔ وجود و طلعت محمود سلطنتهاست
که این خادم فانی قادر بر اظهار آن رتبه نیست و
خلق لایق ادراک آن نه فسبحان الله عما یصفون
العباد فی سلطنته و تعالی عما هم یذکرون سؤالی

سئوالی مینمائیم از انجناب که اگر مقصود از سلطنت حکم ظاهر
و غلبه و اقتدار ظاهر ملکی باشد که همه ناس مقهور شوند
و بظاهر مطیع و منقاد کردند تا دوستان مستریح و معزز
و دشمنان مخذول و منکوب شوند پس در حق رب العزة
که مسلماً سلطنت باسم اوست و جمیع بعظمت و شوکت او
معترفند این نوع از سلطنت صادق نمیاید چنانچه مشاهده
مینمائی که اکثر اهل ارض در تصرف دشمنان اوست و
جمیع بر خلاف رضای او حرکت مینمایند و همه کافر و
معرض و مدبرند از انچه بان امر فرموده و مقبل و فاعلانند
انچه را نهی نموده و دوستان او همیشه در دست
دشمنان مبتلا و مقهورند چنانچه همه اینها اظهر من
الشمس و اضحست پس بدان ایسائل طالب که هرگز
سلطنت ظاهر نزد حق و اولیای او معتبر نبوده و
نخواهد بود و دیگر انکه مقصود از غلبه و قدرت قدرت
و غلبه ظاهر باشد کار بسیار بر انجناب سخت میشود
مثل اینکه میفرماید جند الله هم الغالبون و در مقام
دیگر میفرماید یریدون ان یطفؤا نور الله بافواههم
و یابی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون و دیگر

هو الغالب فوق کل شیء مثل اینکه اکثر از فرقان صریح بر
اینمطلب است واکر مقصود این باشد که این همه رعاع می
کویند مفرّی از برای ایشان نمیماند مکر انکار جمیع
این کلمات قدسی واشارات ازلی را نماید زیرا که
جندی از حسین ابن علی اعلی نبوده در ارض نبوده
که اقرب الی الله باشد وانحضرت بر روی ارض مثلی
نداشت لولاه لم یکن مثله فی الملک با وجود این شنیدید
که چه واقع شد الا لعنة الله علی القوم الظالمین حال
اکر بر حسب ظاهر تفسیر کنید این ایه را هیچ در حق
اولیای خدا وجود او بر حسب ظاهر صادق نیاید
چه که انحضرت جندیتش مثل شمس لائح وواضح است
ودر نهایت مغلوبیت ومظلومیت در ارض طف
کاس شهادت را نوشیدند وهمچنین در ایه
مبارکه که میفرماید یریدون ان یطفئوا نور الله
بافواههم ویابی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون
اکر بر حسب ظاهر ملکی تفسیر شود هرکز موافق نیاید
زیرا که همیشه انوار الهیرا بر حسب ظاهر اطفی نمودند
وسراجهای صمدانیرا خاموش کردند مع ذلک غلبه

غلبه از کجا ظاهر میشود و منع در آیه شریفه که میفرماید
و یابی الله الا ان یتم نوره چه معنی دارد چنانچه ملاحظه
شد جمیع انوار از دست مشرکین در محل امنی نیاسودند
و شربت راحتی نیاشامیدند و مظلومیت این انوار
بقسمی بود که هر نفسی بر ان جواهر وجود وارد میاوردند
انچه را اراده مینمود چنانچه همه را احصا و ادراک ننمودند
مع ذلک چگونه این مردم از عهده معانی و بیان این
الهی و ایات عز صمدانی بر میایند باری مقصود نیز
چنانست که ادراک نمودند بلکه مقصود از غلبه و قدرت
و احاطه مقامی دیگر و امری دیگر است مثلا ملاحظه
فرمائید غلبه ترشحات دم انحضرت را که بر تراب
ترشح نمود و بترافت و غلبه ان دم تراب چگونه غلبه
و تصرف در اجساد و ارواح ناس فرموده چنانچه
هر نفسی برای استشفا بذره از ان مرزوق شد شفا
یافت و هر وجود برای حفظ مال قدری از ان تراب
مقدس را بیقین کامل و معرفت راسخ در بیت نگاه
داشت جمیع مالش محفوظ ماند و این مراتب تاثیرات
او است در ظاهر و اگر تاثیرات باطنی ذکر نمایم البته خواهند

کفت تراب را رب الارباب دانستم و از دین خدا بالمرة
خارج کشتم و همچنین ملاحظه نما که با اینکه شهادت
ذلت انحضرت شهید شد و احدی نبود که انحضرت را
در ظاهر نصرت نماید و یا غسل دهد و کفن نماید مع
ذلک حالا چکونه از اطراف و اکناف بلاد چه قدر مردم که
شدّ رحال مینمایند برای حضور در ان ارض که سر
بر ان استان بمالند اینست غلبه و قدرت الهی و
شوکت و عظمت ربانی و هیچ تصوّر ننمائی که این
امور بعد از شهادت انحضرت واقع شد چه ثمری برای
انحضرت مترتب است زیرا که انحضرت همیشه حیّ است
بحیات الهی و در رفرف امتناع قرب و سدره ارتفاع
وصل ساکن و این جواهر وجود در مقام انفاق کل
قائمند یعنی جان و مال و نفس همه را در راه دوست
انفاق نموده و مینمایند و هیچ رتبه نزد شان احب از
این مقام نیست عاشقان جز رضای معشوق مطلبی
ندارند جز لقاء محبوب منظوری نجویند دیکر اکر
بخواهم رشحی از اسرار شهادت و ثمرهای ان را ذکر
نمایم البته این الواح کفایت نکند و بانتها نرساند انشا

انشاءالله امید واریم که نسیم رحمتی بوزد و شجرهٔ
وجود از ربیع الهی خلعت جدید پوشد تا با سرار حکمت
ربانی پی بریم و بعنایت او از عرفان کل شیء بی نیاز شویم
تا حال که نفسی مشهود نگشت که باین مقام فائز آید مگر
معدودی قلیل که هیچ معروف نیستند تا بعد قضای
الهی چه اقتضا نماید و از خلف سرادق عصمت چه
امضا ظاهر شود کذلک نذکر لکم من بدایع امرالله و
نلقی علیکم من نغمات الفردوس لعلّ انتم بمواقع العلم
تصلون و من ثمرات العلم ترزقون پس بیقین
باید دانست که این شموس عظمت اگر بر نقطهٔ تراب
جالس باشند بر عرش اعظم ساکنند و اگر فلسی نزدشان
نباشد بر رفرف غنا طائرند و در حینیکه در دست
دشمنان مبتلا یند بر یمین قدرت و غلبه ساکن
و در کمال ذلّت ظاهره بر عرش عزت صمدانی جالس
و متّکی و در نهایت عجز ظاهر بر کرسی سلطنت و
اقتدار قائم اینست که عیسی ابن مریم روزی بر
کرسی جالس شدند و بنغمات روح بیاناتی فرمودند
که مضمون آن اینست که ایمردم غذای من از گیاه

ارض است که بان رجوع مینمایم و فراش من سطح
زمین است و سراج من در شبها روشنی ماه است و
مرکوب من پاهای من است دیگیست از من غنی تر
بر روی زمین قسم بخدا اگر صد هزار غنا طائف
حول این فقر است و صد هزار ملکوت عزت طالب این
ذلت اگر رشحی از ابحر معانی مشروب شوی از عالم ملک
و هستی درگذری و چون طیر نار هدی در حول سراج
بهاج جان بازی و مثل این از حضرت صادق ذکر
شده که روزی شخصی از اصحاب در خدمت انحضرت
شکایت از فقر نمود ان جمال لایزالی فرمودند که تو
غنی هستی و از شراب غنا آشامیدهٔ انفقیر از بیان ان
طلعت منیر متحیر شد که چگونه غنی هستم که بفلسی محتاجم
انحضرت فرمودند آیا محبت ما را نداری عرض نمود
بلی یا ابن رسول الله انحضرت فرمود آیا بهزار دینار
این را مبایعه مینمائی عرض نمود بجمیع دنیا انچه در او
هست نمیدهم حضرت فرمودند که آیا انفسیکه چنین
چیزی نزد او باشد که او را بعالم ندهد او چگونه فقیر است
و این فقر و غنا و ذلت و عزت و سلطنت و قدرت

قدرت و مادونان که نزد این همج رعاع معتبر است در
انساحت مذکور نیست چنانچه میفرماید یا ایها الناس
انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی پس مقصود از غنا
غنای ان ماسوا است و از فقر فقیر بالله و دیگر آنکه روزی
عیسی ابن مریم را یهود احاطه نمودند و خواستند
که آنحضرت اقرار فرماید بر اینکه ادعای مسیحی و
پیغمبری نمودند تا حکم بر کفر آنحضرت نمایند و حد قتل
بر او جاری سازند تا آنکه آن خورشید سماء معانی را در
مجلس فیلاطس که اعظم علمای آن عصر بود حاضر نمودند
و جمیع علما در آن مجلس حضور بهم رسانیدند و جمعی
کثیری برای تماشا و استهزاء و اذیت آنحضرت مجتمع شدند
و هرچه از آنحضرت استفسار نمودند که شاید اقرار
بشنوند حضرت سکوت فرمودند و هیچ متعرض
جواب نشدند تا آنکه ملعونی برخاست و آمد در
مقابل آنحضرت و قسم داد آنحضرت را که آیا تو نگفتی
که منم مسیح الله و تو نگفتی که ملک الملکوت و منم صاحب
کتاب و منم مخرب یوم سبت آنحضرت راس مبارک را
بلند نموده فرمودند اما تری بان ابن الانسان قد

جلس عن یمین القدرة والقوة یعنی آیا که نمی‌بینی پسر
انسان جالس بر یمین قدرت وقوت الهی است در
حال آنکه بر حسب ظاهر هیچ اسباب قدرت نزد آن
حضرت موجود نبود مگر قدرت باطنی که احاطه نموده
بود کل من فی السموات والارض را دیگر چه ذکر
نمایم که بعد از این قول بر آنحضرت چه وارد آمد
وچه گونه با او سلوک نمودند بالاخرة چنان در صدد
ایذا وقتل آنحضرت افتادند که بفلک چهارم فرار نمود
در انجیل لوقا مذکور است که روزی دیگر بر یکی
از یهود گذشت که بمرض فالج مبتلا شده بود و بر سریر
افتاده چون آنحضرترا دید بقرائن شناخت واستغاثه
نمود آنحضرت فرمود قم عن سریرک فانک مغفورة
خطایاک چند یهود که در این مکان حضور داشتند
اعتراض نمودند که هل یمکن لاحد ان یغفر الخطایا
الا الله فالتفت الیهم المسیح وقال ایهما اسهل ان اقول
له قم فاحمل سریرک ام اقول له مغفورة خطایاک
لتعلموا بان ابن الانسان سلطانا علی الارض لمغفرة
الخطایا که ترجمه آن بفارسی اینست که چگونه آنحضرت

انحضرت چکونه زبان عاجز مسکین فرمودند که برخیز
بدرستیکه معاصی تو امرزیده شد جمعی از یهود اعتراض
نمودند که ایا جز پروردگار غالب قادر کسی قادر
بر غفران عباد هست انحضرت ملتفت بایشان شده
فرمودند که ایا کدام اسهل است نزد شما از اینکه بگویم
باین عاجز فالج برخیز و برو یا انکه بگویم امرزیده است
کناهان تو تا انکه بدانید که پسر انسان سلطانست در
ارض برای امرزش ذنوب مذنبان اینست سلطنت
حقیقی و اقتدار اولیای الهی همه این تفاصیل که مکرّر
ذکر میشود از همه مقام و همه جا مقصود اینست که
بر تلویحات کلمات الهی مطّلع شوید که شاید از بعضی
عبارات قدم نلغزد و قلب مضطرب نشود و بقدم
یقین در صراط حق الیقین قدم کذاریم که لعل نسیم رضا
از رضوان قبول الهی بوزد و این فانیان را بملکوت
جاودانی رساند و عارف شوی بر معانی سلطنت
و امثال او که در اخبار و ایات ذکر یافته و دیگر انکه بر
انجناب محقق و معلوم بوده که انچه را که یهود و نصاری
بان تمسّک جسته اند و بر جمال محمّدی اعراض مینمودند

بعینه این زمان اصحاب فرقان بهمان تشبث نموده

و بر نقطه بیان روح من فی ملکوت الامر فداه اعتراض

مینمایند این بحر را از امشاهده فرما که حرف یهودان

الیوم میگویند و شاعر نیستند فنعم ما نزل من قبل

فی شانهم ذرهم فی خوضهم یلعبون و لعمرک انهم

فی سکرتهم یعمهون چون غیب ازلیه و ساذج هویه

شمس محمدیه از افق علم و معانی اشراق فرمود از

جمله اعتراضات علمای یهود آن بود که بعد از موسی

نبی مبعوث نشود بلی طلعتی در کتاب مذکور است

که باید ظاهر شود و ترویج ملت و مذهب او را

نماید تا شریعه مذکوره در تورات همه ارض را احاطه

نماید اینست که از لسان آن واقفان وادی بعد و

ضلالت سلطان احدیه میفرماید و قالت الیهود

ید الله مغلولة غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه

مبسوطتان که ترجمه آن اینست که گفته اند یهودان

که دست خدا بسته شده بسته باد دستهای خود

ایشان و ملعون شدند بانچه افترا بستند بلکه

دستهای قدرت الهی همیشه باز و مهیمن است

مهیمن است یدالله فوق ایدیهم اگرچه شرح نزول این
آیه را علمای تفسیر مختلف ذکر نموده اند ولیکن بر مقصود
ناظر شوید که میفرماید یهود که میفرماید چنین است
یهود خیال نمودند که سلطان حقیقی طلعت موسوی را
خلق نمود و خلعت پیغمبری بخشید و دیگر دستهای ایشان
مغلول و بسته شد و قادر نیست بر ارسال رسولی
بعد از موسی ملتفت قول بی معنی شوید که چه قدر
از شریعه علم و دانش دور است والیوم جمیع این مردم
بر امثال این مزخرفات مشغولند و هزار سال بیش
میگذرد که این آیه را تلاوت مینمایند و بر یهود من
حیث لایشعر اعتراض مینمایند و ملتفت نشدند و ادراک
ننمودند با اینکه خود سراً و جهراً میگویند آنچه را که
یهود بان معتقدند چنانچه شنیده اید که میگویند
جمیع ظهورات منتهی شد و ابواب رحمت الهی مسدود
گشته دیگر از مشارق قدس معنوی شمسی طالع نمی
شود و از بحر قدم صمدانی امواجی ظاهر نگردد و
از خیام غیب ربانی هیکلی مشهود نیاید اینست ادراک
این همج رعاع فیض کلیه و رحمت منبسطه که هیچ

عقلی و ادراکی انقطاع آن جایز نیست جایز دانسته و از
اطراف و جوانب کمر ظلم بسته و همّت کماشته اند که نار سدره
بماء ملح ظنون مخمود نمایند و غافل از اینکه زجاج قدرت
سراج احدیّت را در حصن حفظ خود محفوظ میدارد و
همین ذلّت کافی است این گروه را که از اصل مقصود
محروم مانده اند و از لطیفه و جواهر امر محجوب گشته اند
لاجل آنکه منتهی فیض الهی که برای عباد مقدّر شد
لقاء الله و عرفان اوست که کل باو وعده داده شده اند
و این نهایت فیض فیّاض قدم است برای عباد او
و کمال فضل مطلق است برای خلق او که هیچیک از
این عباد باو مرزوق نشدند و باین شرف کبری
مشرف نگشتند و با اینکه چه قدر از آیات منزله که
صریح باین مطلب عظیم و امر کبیر است مع ذلک انکار
نموده اند و بهوای خود تفسیر کردند چنانچه میفرماید
والذین کفروا بآیات الله و لقائه اولئک یئسوا من
رحمة الله و اولئک لهم عذاب الیم و هم چنین میفرماید
الذین یظنّون انّهم ملاقوا ربّهم و انّهم الیه راجعون و در
مقام دیگر قال الذین یظنّون انّهم ملاقوا الله کم

کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة و در مقام ديگر و من
كان يرجو لقاء ربّه فليعمل عملاً صالحا و در مقام ديگر
يدبّر الامر يفصّل الايات لعلّكم بلقاء ربّكم توقنون جميع
اين ايات مدلّه بر لقا را اگر حكمی محكمتر از ان در كتب
سماوی ملحوظ نگشته انكار نموده اند و اين رتبه
بلند اعلی و مرتبه ارجمند ابهی خود را محروم ساخته اند
و بعضی ذكر نموده اند كه مقصود از لقا تجلّی الله است
در قيامت و حال انكه اگر گويند تجلّی عام مقصود است
اين در همه اشيا موجود است چنانچه از قبل ثابت شد
كه همه اشيا محلّ و مظهر تجلّی ان سلطان حقيقی هست
و اثار اشراق تجلّی در مرايای موجودات موجود و
لائح است بلكه اگر انسان را بصر معنوی الهی مفتوح
شود ملاحظه مینمايد كه هيچ شیٔ بی ظهور تجلّی پادشاه
حقيقی موجود نه چنانچه همه ممكنات و مخلوقات را
ملاحظه مینمائيد كه حاكيند از ظهور و بروز ان نور
معنوی و ابواب رضوان الهی را مشاهده میفرمائيد
كه در همه اشيا مفتوح گشته برای ورود طالبين
در مداين معرفت و حكمت و دخول واصلين در

حدائق علم و قدرت و در حدیقه عروس معانی ملاحظه
اید که در غرفهای کلمات در نهایت تزئین و تلطیف
جا السند و اکثر ایات فرقانی بر اینمطلب روحانی مدل
و مشعراست و ان من شیء الا یسبح بحمده شاهدیست
ناطق و کل شیء احصیناه کتابا کواهیست صادق
حال اکر مقصود تجلی خواص استانهم کرد رعین
ذات است در حضرت علم ازل چنانچه جمعی از صوفیه
اینمقام را تعبیر بفیض اقدس نموده اند بر فرض تصدیق
این رتبه صدق لقا برای نفسی در اینمقام صادق
نیاید لاجل انکه این رتبه در غیب ذات محقق است و
احدی بان فائز نشود السبیل مسدود و الطلب مردود
مقربین باینمقام طیران ننمایند تا چه رسد بعقول
محدودین و محتجبین و اکر کویند تجلی ثانی است که
که معبر بفیض اقدس شده این مسلما در عالم خلق است
یعنی در ظهور اولیه و بروز بدعیه و این مقام
مختص بانبیا و اولیای اوست چه اعظم و اکبر از ایشان
در عالم وجود موجود نکشته چنانچه جمیع بر این
مطلب مقر و مذعنند و ایشانند محال و مظاهر جمیع

ازلیّه و اسماء الهیّه و ایشانند مرایائیکه تمام حکایت می
نمایند و آنچه بایشان راجعست فی الحقیقه بحضرت ظاهر
مستور راجع و معرفت و مبدء و وصول باو حاصل
نمیشود مگر بمعرفت و وصول این کینونات مشرقه از
شمس حقیقه پس از لقاء این انوار مقدّسه لقاء الله
حاصل میشود و از علمشان علم الله و از وجهشان
وجه الله و از اوّلیت و آخریّت و ظاهریّت و باطنیّت
این جواهر مجرّده ثابت میشود از برای آن شمس حقیقت
بانّه هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و همچنین
سایر اسماء عالیه و صفات متعالیه لهذا هر نفسیکه
باین انوار مضیئه ممتنعه و شموس مشرقه لائحه
در هر ظهور موفّق و فائز شد و بلقاء الله فائز است
و در مدینه حیات ابدیّه باقیّه وارد و این لقا میسّر
نشود برای احدی الّا در قیامت که قیام نفس الله است
بمظهر کلیّه خود و اینست معنی قیامت که در کل
کتب مذکور و مسطور است و جمیع بشارت داده
شده اند بان یوم حال ملاحظه فرمائید که آیا یومی
از این یوم عزیزتر و بزرگتر و معظم تر تصوّر

میشود که انسان چنین روز را از دست بگذارد و از
فیوضات این یوم که بمثابه ابر نیسان از قبل رحمن
در جریانست خود را محروم نماید و بعد از انکه بتمام
دلیل مدلل شد که یومی اعظم از این یوم و امری اعزّ از این
امر نه چگونه میشود که انسان بحرف متوهّمین و ظانّین
از چنین فضل اکبر مایوس گردد و بعد از این دلائل محکمه
متقنه که هیچ عاقل را گریزی نه و هیچ عارفی را مفرّی نه
ایا روایت مشهوره را نشنیده اند که میفرماید اذا قام
قامت القیامه و همچنین ائمه هدی و انوار لایطفی
یوم یاتی الله فی ظلل من الغمام را که مسلما از امورات
محدثه در قیامت میدانند بحضرت قائم و ظهور او
تفسیر نموده اند پس ای برادر معنی قیامت ادراک
نما و گوش را از حرفهای این مردم مردود پاک فرما اگر
قدری بعوالم انقطاع قدم گذاری شهادت میدهی
که یومی اعظم از این یوم و قیامتی اکبر از این قیامت
متصوّر نیست و یک عمل در این یوم مقابل است
با اعمال صد هزار سنه بلکه استغفر الله از این تحدید
زیرا که مقدس است عمل ان یوم از جزای محدود

واین همج رعاع چون معنی قیامت ولقای الهیرا ادراک ننمودند
لهذا از فیض او بالمرّه محجوب ماندند و با اینکه مقصود از علم
و زحمات ان وصول و معرفت انمقام است مع ذلک همه
مشغول بعلمهای ظاهره شدند چنانچه انی منفک نیستند
و از جوهر علم و معلوم چشم پوشیده اند گویا از یم علم الهی
ننوشیده اند و بقطره از سحاب فیض رحمانی فائز نکشته اند حال
ملاحظه فرمائید اگر کسی در یوم ظهور حق ادراک فیض
لقا و معرفت مظاهر حق را ننماید ایا صدق علم بر او میشود
اگر هزار سنه تحصیل کرده باشد و جمیع علوم محدوده ظاهریه را اخذ نموده باشد و این بالبداهه معلوم است
که تصدیق علم در حق او نمیشود ولیکن اگر نفسی حرفی
از علم ندیده باشد و باین شرف کبری مشرف شود البته او
از علمای ربانی محسوبست زیرا بغایت قصوی علم و نهایت
و منتهای او فائز گشته و این رتبه هم از علائم ظهور است
چنانچه میفرماید یجعل اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم
و همچنین میفرماید و نرید ان نمنّ علی الذین
استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم
الوارثین و این مشاهده شد که الیوم چه مقدار از

از علما که نظر باعراض در اسفل اراضی جهل ساکن شده اند
واسامیشان از دفتر عالین و علما محو شده و چه مقدار
از جهال که نظر باقبال باعلی افق علم ارتقی جستند و اسامیشان
در لوح علم بقلم قدرت ثبت گشته کذلک یمحوا الله ما
یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب اینست که گفته اند طلب
الدلیل عند حصول المدلول قبیح والاشتغال بالعلم بعد
الوصول الی المعلوم مذموم قل یا اهل الارض هذا
فتی ناری یرکض فی بریة الروح ویبشرکم بسراج الله
ویؤیدکم بالامر الذی کان عن افق القدس فی شطر العراق
تحت حجبات النور بالستر مشهودا ایدوست من اگر
قدری در سموات معنی فرقان طیران فرمائی و در ارض
معرفت الهی که در او مبسوط گشته تفرج نمائی بسیار
از ابواب علوم بر وجه انجناب مکشوف شود و
خواهید یقین نمود بر اینکه جمیع این امور که الیوم
این عباد را منع مینماید از ورود در شاطی بحر ازلیه
بعینه در ظهور نقطه فرقان هم مردم ان عصر را
منع نموده و از اقرار بانشمس و اذعان باو و هم نرا از
رجعت و بعث مطلع شوی و باعلی غرف یقین و اطمینان

اطمینان مقربانی از جمله اینکه روزی جمعی از مجاهدان
انجمال بیمثال و محرومان از کعبه لایزال از روی استهزا
عرض نمودند ان الله عهد الینا ان لا نؤمن برسول حتی
یاتینا بقربان تاکله النار که مضمون ان اینست که پروردگار
عهد کرده است بما که ایمان نیاوریم برسولی مگر اینکه
معجزه هابیل و قابیل را ظاهر کند فرماید یعنی قربانی
کنند و اتشی از اسمان بیاید و او را بسوزاند چنانچه
در حکایت هابیل شنیده اید و در کتب مذکور است
انحضرت در جواب فرمودند قد جائکم رسل من قبلی
بالبیّنات و بالذی قلتم فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین
که ترجمه ان اینست که انحضرت فرمودند امد بسوی شما
پیش از من رسولهای پروردگار با بیّنات ظاهرات
و با نچه شما میطلبید پس چرا کشتید ان رسل
پروردگار را اگر هستید از راست گویان حال
انصاف دهید بر حسب ظاهر ان عباد که در عهد و
عصر انحضرت بوده اند کجا در عهد ادم یا انبیاء
دیگر که چند هزار سال فاصله بود از عهد ادم تا ان زمان
معذلک چرا انجوهر صدق نسبت قتل هابیل و یا

انبیای دیگر را بعباد زمان خود فرمودند و چاره ندا[ر]ی
یا آنکه نعوذ بالله نسبت کذب و یا کلام لغو بآنحضرت
بدهی و یا بگوئی که آن اشقیا همان اشقیا بودند که
در هر عصری با نبیین و مرسلین معارضه مینمودند
تا آنکه بالآخره همه را شهید نمودند در این بیان دقت
تفکر فرما تا نسیم خوش عرفان از مصر رحمن بوزد و جان
از بیان خوش جانان بحدیقه عرفان رساند این بود
که مردم غافل چون معانی این بیانات بالغه کامله را
ادراک نمینمودند و جواب را بگمان خود مطابق سؤال
نمی یافتند لهذا نسبت عدم علم و جنان با نجواهر
علم و عقل میدادند و همچنین در آیه دیگر میفرماید
تعرضا باهل زمان و کانوا من قبل یستفتحون علی
الذین کفروا فلما جائهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله
علی الکافرین میفرماید بودند این گروه که با نکاب
مجاهده و قتال مینمودند در راه خدا و طلب فتح مینمودند
برای نصرت امر الله پس چونکه آمد ایشانرا آنکسی که
شناخته بودند کافر شدند باو پس لعنت خدا بر کافرین
حال ملاحظه فرمائید که از آیه چنین مستفاد میشود

میشود که مردم زمان انحضرت همان مردمی بودند که
در عهد انبیای قبل برای ترویج انشریعت و ابلاغ امر
الله مجادله و محاربه مینمودند و حال انکه مردم عهد موسی
و عیسی غیر مردم زمان انحضرت بودند و دیگر انکه ان
کسیرا که از قبل شناخته بودند موسی بود صاحب توریة
و عیسی بود صاحب انجیل مع ذلک انحضرت میفرماید
چون امد بسوی ایشان ان کسیکه او را شناخته بودند
که عیسی باشد یا موسی کافر شدند و حال انکه انحضرت
نظر بظاهر موسوم باسم دیگر بودند که محمد باشد و
از مدینه دیگر ظاهر شدند و بلسان دیگر و شرع دیگر
امدند مع ذلک چگونه حکم ایه ثابت میشود و ادراک
میگردد و حال حکم رجوع را ادراک فرما که بچه صریحی
در خود فرقان نازل شده و احدی تا الیوم ادراک ننموده
حال چه میفرمائید اگر میفرمائید که انحضرت رجعت
انبیای قبل بوده چنانچه از ایه مستفاد میشود
هم چنین اصحاب او هم رجعت اصحاب قبل خواهند
بود چنانچه از ایات مذکوره هم رجعت عباد قبل
واضح و لائح است و اگر انکار کنند بر خلاف حکم کتاب

که حجّت اکبر است قائل شده اند پس همین قسم
حکم رجع و بعث و حشر را در ایّام ظهور مظاهر هویّه ادراک
نما تا رجوع ارواح مقدّسه در اجساد صافیه منیره بعین راس
ملاحظه فرمائی و حجبات جهل و نفس ظلمانیرا باب رحمت
علم رحمانی پاک و منزّه نمائی که شاید بقوّت یزدانی و
هدایت سبحانی و سراج نورانی سبیل صبح هدایت را از
شام ضلالت تمیز دهی و فرق گذاری و دیگر معلوم
انجناب بوده که حاملان امانت احدیّه که در عوالم ملکیه
بحکم جدید و امر بدیع ظاهر میشوند چون این اطیار عرش
باقی از سماء مشیّت الهی نازل میگردند و جمیع بر امر
مبرم ربّانی قیام میفرمایند لهذا حکم یک نفس و یک ذات
دارند چه جمیع از کاس محبّت الهی مشروبند و از اثمار شجرهٔ
توحید مرزوق و این مظاهر حقرا دو مقام مقرّر است
یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در اینمقام اگر کلرا
بیک اسم و یک رسم موسوم و موصوف نمائی باسی
نیست چنانچه میفرماید لانفرّق بین احد من رسله
زیرا که جمیع مردم را بتوحید الهی دعوت میفرمایند و
بکوثر فضل و فیض نامتناهی بشارت میدهند و

وکل بخلعت نبوّت فائزند و برداء مکرمت مفتخر اینست
که نقطهٔ فرقان میفرماید امّا النبیّون فانا و همچنین میفرماید
منم آدم اولی و نوح و موسی و عیسی و همین مضمون را
طلعت علوی علوی فرموده اند و امثال این بیانات که
مشعر بر توحید از مواقع تجرید است از مجاری بیانات
ازلیّه و مخازن لئالی علیّه ظاهر شده و در کتب مذکور
گشته و این طلعات مواقع حکم و مطالع امرند و امر
مقدس از حجبات کثرة و عوارضات تعددات است این
که میفرماید و ما امرنا الّا واحدة و چون امر واحد شد
مظاهر هم واحدند و همچنین ائمّهٔ دین و سراجهای
یقین فرموده اند اولنا محمّد و آخرنا محمّد و اوسطنا محمّد
باری معلوم و محقق آنجناب بوده که جمیع انبیا هیاکل
امر الله هستند که در قمایص مختلفه ظاهر شدند و
اگر بنظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان
ساکن بینی و در یک هوا طایر و در یک بساط جالس
و بر یک کلام ناطق و بر یک امر آمر اینست اتحاد آن
جواهر وجود و شموس غیر محدود و معدود پس
اگر یکی از این مظاهر قدسیه بفرماید من رجوع

کل انبیا هستم صادق است و همچنین ثابت است در حین
ظهور بعد صدق رجوع قبل و چون رجوع انبیا موافق
و مطابق ایات و اخبار ثابت شد رجوع اولیا هم ثابت
و محقق است و این رجوع اظهر از انستکه بدلیل و
برهان محتاج شود مثلا ملاحظه فرمائید از جمله انبیا
نوح بود که چون مبعوث بنبوت شد و بقیام الهی
بر امر قیام فرمود هر نفسیکه باو مؤمن و بامر او مذعن
شد فی الحقیقه بحیات جدید مشرف شد و در حق او
صادق امد حیات بدیع و روح جدید زیرا که او قبل
از ایمان بخدا و اذعان بمظهر نفس او و کمال علایق را
باموال و اسباب متعلقه بدنیا از قبیل زن و فرزند و
اطعمه و اشربه و امثال ذلک داشته بقسمیکه اوقات
لیل و نهار را مصروف بر اخذ زخارف و اسباب
تعیش داشته و همت در تحصیل اشیای فانیه گماشته
و از این مراتب گذشته قبل از ورود در لجه ایمان بخدود ودات
اباء و اجداد و اتباع اداب و شرایع ایشان چنان محکم
و راسخ بود که اگر حکم بقتل او میشد کاه است رضا
میداد و راضی بر اینکه حرفی از امور تقلید یکه در

١١٥

در میان قوم بود تغییر یابد نمیشد چنانچه همه قوم نداو
انّا وجدنا ابائنا علی امّة وانّا علی اثارهم لمقتدون بر
اورند وهمین کروه با همهٔ این حجابات محدوده و
حدودات مذکوره بمجرّد اینکه صهبای ایمان از کاس
ایقان از ایادی مظاهر سبحان مینوشیدند وبالمرّة
تقلیب میشدند بقسمیکه از زن و فرزند واموال
واثقال وجان وایمان بلکه از کل ماسوی میگذشتند
وبقسمی غلبات شوق الهی وجذبات ذوق صمدانی
ایشانرا اخذ مینمود که دنیا وانچه در اوست بر پر
کاهی نشمرده و انستند ایا حکم خلق جدید و رجوع در ایشان
نمیشود وهم چنین ملاحظه شد که این نفوس قبل
از فوز بعنایت بدیع جدید الهی جان خود را بصد
هزار حیله و تدبیر از موارد هلاکت حفظ مینمودند بقسمیکه
از خاری احتراز میجستند واز روباهی فی المثل فرار
مینمودند وبعد از شرف بفوز کبری وعنایت عظمی
صد هزار جان رایکان انفاق مینمودند بلکه نفس
مقدسشان از قفص تن بیزار و یک نفر از این جنود
در مقابل کروهی مقابله مینمودند مع ذلک چگونه

میشود کر اکر این نفوس بعینه همان نفوس قبل باشند
این کونه امورات کر مخالف عادات بشریه و منافی هوی
جسمانیه است از ایشان ظاهر شود باری اینمطلب واضح است
کر بدون تغییر و تبدیل الهی محال است کر این قسم اثار و
افعال کر بهیچ وجه شباهت باثار و افعال قبل ندارد
از ایشان ظاهر شود و در عرصه کون بوجود اید
چنانچه اضطراب ایشان باطمینان تبدیل میشد و ظن
بیقین تغییر یافت و خوف بجرئت مبادل میکشت
اینست شان اکسیر الهی کر در یک حین عباد را
تقلیب میفرماید مثلا در مادهٔ نحاسی ملاحظه
فرمائید کر اکر در معدن خود از غلبه یبوست محفوظ
بماند در هفتاد سنه بمقام ذهبی میرسد اکرچه بعضی
خود نحاس را ذهب میدانند کر بواسطهٔ غلبه یبوست
مریض شده و بمقام خود نرسیده باری بر هر حال اکسیر
کامل مادهٔ نحاسیرا در انی بمقام ذهبی میرساند و منازل
هفتاد سالهرا بانی طی نماید ایا ان ذهب را بعد
میتوان کفت کر نحاس است و یا بعالم ذهبی نرسیده
و حال انکه محک در میان است و صفات ذهبی را از

از نحاسی معین و واضح مینماید همچنین این نفوس هم
از اکسیر الهی در آنی عالم ترابی را طی نموده بعالم قدس قدم
گذارند و بقدمی از مکان محدوده بلامکان الهی واصل
شوند جهدی باید تا باین اکسیر فائز شوی و در آنی
مغرب جهل را بمشرق علم رساند و ظلمت لیل ظلمانی را بصبح
منیر نورانی فائز گرداند و بعید صحرای ظن را بچشمه قرب
و یقین دلالت کند و هیاکل فانیه را برضوان باقیه
مشرف فرماید حال اگر در حق این ذهب حکم نحاسی
صادق میاید در حق این عباد هم حکم عباد قبل از آن
فوز بایمان صادق و محقق است ای برادر از این
بیانات شافی کافی وافی اسرار خلق جدید و رجوع و
بعث بیحجاب و نقاب ظاهر و هویداست تا انشاء الله
بتائیدات جامه کهنه را از جسم و جان دور کنی و
بخلع جدید باقیه مفتخر گردی اینست که در ظهور بعد
انفسیکه سبقت یافتند بایمان از کل من علی الارض
و شربت زلال معرفت را از جمال احدیت نوشیدند و
باعلی معارج ایمان و ایقان و انقطاع و ارتفاع جستند
حکم رجوع انفس قبل که در ظهور قبل باین مراتب

فائز شدند بر این اصحاب ظهور بعد میشود و اسماء رسوم
فعلاً و قولاً و امراً زیرا که انچه از عباد قبل ظاهر شد از این
عباد بعد بعینه ظاهر و هویدا گشت مثلاً اگر شاخسار
کلی در مشرق ارض باشد و در مغرب هم از شاخهٔ دیگر
ان گل ظاهر شود اطلاق گل بر او میشود دیگر در اینمقام
نظر بحد و ذات شاخه و هیئت ان نیست بلکه نظر
بر رایحه عطریت که در هر دو ظاهر است پس نظر از
حدود ذات ظاهر و طاهر و منزه کن تا همه را بیک اسم و
یک رسم و یک ذات و یک حقیقت مشاهده نمائی
و اسرار رجوع کلمات را هم در حروفات نازله ملاحظه
فرمائی قدری تفکر در اصحاب عهد نقطه فرقان نما که
چگونه از جمیع جهات بشریه و مشتهیات نفسیه بنفحات
قدس انحضرت پاک و مقدس و منقطع گشتند و قبل
از همه اهل ارض بشرف لقا که عین لقاء الله بوده فائز
شدند و از کل اهل ارض منقطع گشتند چنانچه شنیده اید
کردر مقابل انمظهر ذوالجلال چگونه جان نثار میفرمودند
و حال همان ثبوت و رسوخ و انقطاع را بعینه ملاحظه
فرما در اصحاب نقطه بیان راجع شده چنانچه ملاحظه

ملاحظه فرموده اید که چگونه این اصحاب از بدایع جود
رب الارباب علم انقطاع بر رفرف امتناع برافراشتند
باری این انوار از یک مصباح ظاهر شده اند و این اثمار
از یک شجره روئیده اند فی الحقیقه فرقی ملحوظ نه و
تغییری مشهود نه کل ذلک من فضل الله یؤتیه من
یشاء من خلقه انشاء الله از ارض نفی احتراز جوئیم
و بحر اثبات در آئیم تا عوالم جمع و فرق و توحید و
تفرید و تحدید و تجرید الهیه را ببصریکه مقدس از عناصر
و اضداد است مشاهده کنیم و باعلی افق قرب قدس
حضرت معانی پرواز کنیم نمائیم پس از این بیانات
معلوم شد که اگر در آخر لا آخر طلعتی بیاید و قیام نماید بلی
بر امریکه طلعت اول لا اول هر آینه صدق طلعت اول بر قیام نمود بر او
طلعت آخر میشود زیرا که طلعت آخر لا آخر قیام نمود
بهمان امر که طلعت اول لا اول بر آن قیام نمود اینست
که نقطه بیان روح ما سواه فداه شموس احدیه را
بشمس مثال زده اند که اگر از اول لا اول الی آخر لا
آخر طلوع نماید همان شمس است که طالع میشود حال
اگر گفته شود این شمس همان شمس اولیه است صحیح است

و اگر گفته شود که رجوع انشموس است ایضا صحیح است و هم
چنین از بیان صادق میاید ذکر ختمیت بر طلعت بدیع
بر انقیام فرمود و اینمطلب با اینکه چه قدر واضح است
نزد شاربان صهبای علم و ایقان مع ذلک چه مقدار
از نفوس که بسبب عدم بلوغ باینمطلب بذکر خاتم
النبیین محتجب شده از جمیع فیوضات محجوب و ممنوع
شده اند با اینکه خود انحضرت فرمودند امّا النبیون
فانا و هم چنین فرمودند منم ادم و نوح و موسی و عیسی
چنانچه ذکر شد مع ذلک تفکّر نمیفرمایند که بعد از ان
که بر انجمال ازلی صادق میاید باینکه فرمودند منم
ادم اولی بهمین قسم صادق میاید که بفرمایند منم ادم
اخر و همچنانکه بدع انبیاء را که ادم باشد بخود نسبت
دادند همین قسم ختم انبیا با نجمال الهی نسبت داده
میشود و این بسی واضحست که بعد از انکه بدع النبیین
بر انحضرت صادق است همان قسم ختم النبیین صادق
اید و باین مطلب جمیع اهل ارض در این ظهور ممتحن
شده اند چنانچه اکثری بهمین قول تمسّک جسته
از صاحب قول معرض شده اند و نمیدانم که این قوم از

از اولیّت و اخریّت حق جلّ ذکره چه ادراك نموده اند
اگر مقصود از اولیّت و اخریّت اولیّت و اخریّت ملکی
باشد هنوز که اسباب ملکی باخر نرسیده پس چگونه
بر ان ذات احدیّه صدق میاید بلکه در این رتبه
اولیّت نفس اخریّت و اخریّت نفس اولیت است
باری همین قسم که در اول لا اول صدق اخریّت بر ان
مربّی غیب و شهود میاید همان قسم هم بر مظاهر او
در حینیکه اسم اولیت صادق است همان حین اسم
اخریّت بر او صادق میاید در حینیکه بر سریر بدئیّت
جالسند همان حین بر عرش ختمیّت ساکن و اگر بصر
حدید یافت شود مشاهده مینماید که مظهر اولیّت و
اخریّت و ظاهریّت و باطنیّت و بدئیّت و ختمیّت این
ذوات مقدّسه و ارواح مجرّده و انفس الهیّه هستند
و اگر در هوای قدس کان الله و لم یکن من شیء طایر
شوی جمیع ان اسما را در ان ساحت معدوم صرف
صرف و مفقود بحت بینی و دیگر هیچ باین حجبات و
اشارات و کلمات محتجب نشوی چه لطیف و بلند است
اینمقام که جبرئیل بی دلیل سبیل نجوید و طیر قدسی بی

اعانت غیبی طیران ننماید حال قول حضرت امیر را ادراک
نماکر فرموده کشف سبحات الجلال من غیر اشاره این ذکر
خاتم النبیین و امثال اوست و از جمله سبحات مجلل علمای
عصر و فقهای زمان ظهور بند که جمیع نظر بعدم ادراک
و اشتغال و حب و ریاست ظاهره تسلیم امر الله ننمایند
بلکه گوش نمیدهند تا نغمهٔ الهیه بشنوند بل یجعلون
اصابعهم فی اذانهم و عباد هم چون ایشان را من دون
الله ولی خود اخذ نموده و منتظر رد و قبول آنخشبهای
مسنّده هستند زیرا که از خود بصر و سمع و قلبی
ندارند که تمیز و تفصیل دهند میان حق و باطل با
اینکه همه انبیا و اصفیا و اولیا من عند الله امر فرموده‌اند
که بچشم و گوش خود بشنوند و ملاحظه نمایند مع
ذلک معتنی بنصح انبیا نگشته تابع علمای خود بوده
و خواهند بود و اگر مسکینی و یا فقیری که عاری
از لباس اهل علم باشد بگوید یا قوم اتّبعوا المرسلین
جواب گویند که این همه علما و فضلا با این ریاست
ظاهره و لباس مقطّعه لطیفه نفهمیده‌اند و حق را
از باطل ادراک ننموده‌اند و تو و امثال تو ادراک

ادراک نموده اید و بنهایت تعجّب مینمائید از چنین قولی
با اینکه امم سلف اکثر و اعظم و اکبرند و اگر کثرت و کبر
علم سبب و علّت علم و صدق باشد البتّه امم سابقه اولی
و اسبقند و با اینکه این فقره هم معلوم و واضح است
که در جمیع احیان ظهور مظاهر قدسیّه علمای عهد
مردم را از سبیل حق منع مینمودند چنانچه در جمیع
کتب مسطور است و احدی از انبیا مبعوث نشد
مگر اینکه محل بغض و انکار و ردّ و سبّ علما گشتند
قاتلهم الله بما فعلوا من قبل و من بعد کانوا ان
یفعلون حال کدام سبحات جلال اعظم از این هیاکل
اضلال است والله کشف آن اعظم امور است و
خرقش اکبر فعل وفّقنا الله و ایّاکم یا معشر الروح
لعلّ انتم بذلک فی زمن المستغاث توفّقون و
من لقاء الله فی ایّامه لا تحتجبون این ذکر خاتم
النبیین و امثال اوست سبحات جلال که کشف آن
اعظم امور است نزد این همج رعاع و جمیع باین
حجبات محدوده و سبحات عظیمه محتجب مانده اند آیا
نغمهٔ طیر هویه را نشنیده اید که میفرماید الف فاطمه

نکاح نمودم که همه دختر محمّد ابن عبد الله خاتم النبیین
بودند حال ملاحظه فرما که چه قدر از اسرار در سرادق
علم الهی مسطور است و چه مقدار جواهر علم او در
خزائن عصمت مکنون تا یقین نمائی که صنع او را
بدایت و نهایتی نبوده و نخواهد بود و فضای قضای
او اعظم از آنست که به بیان تحدید شود و یا طیر افئده
او را طی نماید و تقدیرات قدریه او اکبر از آنست که
بادراک نفسی منتهی شود خلق از اول لا اول بوده
و آخری او را اخذ نکرده و مظاهر جمال او از نهایت لا
نهایت خواهد بود و ابتدائی او را نديده حال در همین
بیان ملاحظه فرما که چگونه حکم آن بر جمیع این
طلعات صدق مینماید و همچنین نغمه جمال ازلی
حسین بن علی را ادراک فرما که بسلمان میفرماید
که مضمون آن اینست که بودم با الف آدم که فاصله
هر آدم با آدم بعد خمسین الف سنه بود و با هر یک
ولایت پدرم را عرض نمودم و تفصیلی ذکر میفرماید
تا آنکه میفرماید الف مرّه جهاد نمودم در سبیل الهی
که اصغر و کوچک تر از همه مثل خیبر بود که پدرم

۱۲۶

پدرم با کفّار محاربه و مجادله نمود حال انسرار ختم و
رجع ولا اولیّت ولا اخریّت صنع همه را از این دو ترویت
ادراک فرما باری ای حبیب من مقدّس است نغمه
لاهوت که باستماع و عقول ناسوت محدود شود
نملهٔ وجود کجا تواند بعرصه معبود قدم گذارد اگر
چه نفوس ضعیفه از عدم ادراک این بیانات معضله
انکار نمایند و امثال این احادیث را نفی کنند بلی لا
یعرف ذلک الّا اولو الالباب بیانات در هر مطلب
مکرّر نمودیم که شاید هر نفسی از اعالی و ادانی از این
بیانات بقدر و اندازهٔ خود قسمت و نصیب بر
دارد و اگر نفسی از ادراک بیانی عاجز باشد از بیانات
دیگر مقصود خود را ادراک نماید لیعلم کلّ اناس
مشربهم قسم بخدا اگر این حمامهٔ ترابی را غیر از این
نغمات نغمه‌ها است و جز این بیانات رموزها که
هر نکته از آن مقدّس است از آنچه بیان شد و از قلم جاری
گشت تا مشیّت الهی چه وقت قرار گیرد که عروسهای
معانی بی حجاب از قصور روحانی قدم ظهور بعرصه
قدم گذارند و ما امرنا الّا من بعد اذنه و ما من قدرة

الا بحوله وقوته وما من اله الا هو له الخلق والامر وکل
بامره یستنطقون ومن اسرار الروح یتکلمون از قبل دو
مقام از برای شموس مشرقه از مشارق الهیه بیان
نمودیم یکی مقام توحید و رتبه تفرید چنانچه از قبل ذکر
شد لا نفرق بین احد منهم و مقام دیگر مقام تفصیل
و عالم خلق و رتبه بشریه است در اینمقام هر کدام را
هیکلی معین و امری مقرر و ظهوری مقدر و حدودی
مخصوص است چنانچه هر کدام باسمی موسوم و بوصفی
موصوف و بامری بدیع و شرعی جدید مأمورند
چنانچه میفرماید تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض
و منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات و اتینا
عیسی بن مریم البینات و ایدناه بروح القدس نظر
باختلاف این مراتب و مقامات است که بیانات و کلمات
مختلفه از آن ینابیع علوم سبحانی ظاهر میشود والا
فی الحقیقه نزد عارفین معضلات مسائل الهیه جمیع
در حکم یک کلمه مذکور است چون اکثر ناس اطلاع بر
مقامات مذکوره نیافته اند اینست در کلمات مختلفه
آن هیاکل متحده مضطرب و متزلزل میشوند باری

باری معلوم بوده و خواهد بود که جمیع این اختلافات
کلمات از اختلافات مقاماتست اینست که در مقام توحید
و علوّ تجرید اطلاق ربوبیّت و الوهیّت و احدیّت
صرف و هویت بحت بر انجواهر وجود شده و میشود
زیرا که جمیع بر عرش ظهور الله ساکنند و بر کرسیّ
بطون الله واقف یعنی ظهور الله بظهورشان ظاهر
و جمال الله از جمالشان باهر چنانچه نغمات ربوبیّه
از این هیاکل احدیه ظاهر شد و در مقام ثانی که
که مقام تمیز و تفصیل و تحدید و اشارات و دلالات
ملکیّه است عبودیّت صرف و فقر بحت و فنای
بات از ایشان ظاهر است چنانچه میفرماید انّی عبد
عبد الله و ما انا الّا بشر مثلکم و از این بیانات محققه
مثبته ادراک فرما مسائل مسئوله خود را که سؤال
نموده بودی تا در دین الهی راسخ شوی و از اختلافات
بیانات انبیا و اصفیا متزلزل نشوی و اگر شنیده
شود از مظاهر جامعه انّی انا الله حق است و ریبی
در ان نیست چنانچه بکرات مبرهن شد که بظهور
و صفات و اسمای ایشان ظهور الله و اسم الله و صفة

الله و در ارض ظاهر این است که میفرمایند ما رمیت اذ رمیت
ولکنّ الله رمی و هم چنین انّ الذین یبایعونک انّما
یبایعون الله و اگر نغمهٔ انّی رسول الله برآرند این نیز
صحیح است و شکّی نیست در آن نیز چنانچه میفرمایند ما
کان محمّد ابا احد من رجالکم ولکنّه رسول الله و در اینمقام
هم مرسلند از نزد آن سلطان حقیقی و کینونت ازلی و
اگر جمیع نداء انا خاتم النبیّین برآرند آنهم حق است و
شبهه راه نه و سبیلی نه زیرا که جمیع حکم یک ذات
و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک امر دارند
و همه مظهر بدئیّت و ختمیّت و اوّلیّت و آخریّت و
ظاهریّت و باطنیّت آن روح الارواح حقیقی و ساذج
السواذج ازلیند و هم چنین اگر بفرمایند نحن عباد
الله این نیز ثابت و ظاهر است چنانچه بظاهر در منتهی
رتبه عبودیّت ظاهر شده اند که احدی را یارای آن
نه که باین نحو از عبودیّت ظاهر شود اینست که این جواهر
وجود در مقام استغراق در بحار تقدس صمدانی و
استبلاغ معارج معانی سلطان حقیقی اذکار ربوبیّت
و الوهیّت از ایشان ظاهر شد اگر چه در رتبت ملاحظه

ملاحظه شود در همین رتبه منتهای نیستی وفنا در خود
مشاهده نموده اند ودر مقابل هستی مطلق وبقای صرف
که خودرا معدوم صرف دانسته اند وذکر خود را در آن ساحت
شرک شمرده اند زیرا که مطلق ذکر در اینمقام دلیل بر هستی
ووجود است واین نزد واصلان بس خطا چه جای آنکه
ذکر غیر شود ولسان ودل بغیر ذکر جانان مشغول شود
یا بچشم غیر جمال او ملاحظه نماید ویا بگوش غیر نغمه او شنود
ویا رجل بغیر سبیل او مشی نماید ودر این زمان نسمة
الله وزیده وروح الله احاطه نموده قلم از حرکت ممنوع
ولسان از بیان مقطوع گشته باری نظر باینمقام ذکر
ربوبیت وامثال ذلک از ایشان ظاهر شده ودر مقام
رسالت اظهار رسالت فرمودند وهم چنین در هر
مقام باقتضای آن ذکری فرمودند وهمه را نسبت بخود
داده اند از عالم امر الی عالم خلق واز عوالم ربوبیه
الی عوالم ملکیه اینست که آنچه بفرمایند وهرچه ذکر
نمایند از الوهیت وربوبیت ونبوت ورسالت
وولایت وامامت وعبودیت همه حق است وشبهه
در آن نیست پس باید تفکر در این بیانات که استدلال

شده نمود تا دیگر از اختلافات اقوال مظاهر غیبیّه و
مطالع قدسیّه احدیرا اضطراب و تزلزل دست ندهد
باری در کلمات شموس حقیقت باید تفکّر نمود و اگر ادراک
نشد باید از واقفین مخازن علم سؤال شود تا بیان
فرمایند و رفع اشکال نمایند نه آنکه بعقل ناقص خود
کلمات قدسیّه را تفسیر نمایند چون مطابق نفس و
هوای خود نیابند بنای ردّ و اعتراض گذارند چنانچه
الیوم علما و فقهای عصر که بر مسند علم و فضل نشسته اند
و جهل را علم نام گذاشته اند و ظلم را عدل نامیده اند اگر
مجهولات خاطر خود را از شمس حقیقت سؤال نمایند
و جواب موافق آنچه فهمیده و یا از کتاب مثل خود
ادراک نموده اند نشنوند البتّه نفی علم از آن معدن و
منبع علم نمایند چنانچه در هر زمانی این واقع شد مثل
مذکور شد در سؤال از اهلّه که از سیّد وجود نمودند
و آنحضرت بامر الهی فرمودند هی مواقیت للناس بعد
از استماع نفی علم از آنحضرت نمودند و هم چنین در آیه
روح میفرماید یسئلونک عن الرّوح قل الروح قل
الرّوح من امر ربّی و چون این جواب مذکور شد کل

فریاد واویلا بر آوردند که جاهلیکه نمیداند روح
چه چیز است خود را عالم علم لدنّی میداند والیوم چون
علمای عصر باسم آنحضرت مفتخرند و آباء خود را اهم من عن
دیده اند لهذا تقلید احکمشرا قبول دارند چنانچه اگر
انصاف باشد الیوم در امثال این مسائل مسئوله چنین
جواب بشنوند البتّه ردّ نمایند چنانچه نمودند با آنکه
آنجوهر وجود مقدّستر از کلّ این علومهای مجعوله
و منزّه اند از جمیع این کلمات محدوده و متعالیند از
ادراک هر مدرکی کلّ این علوم نزد آنعلم کذب صرف است
و جمیع این ادراکات افک محض بلکه هر چه از آن معادن
حکمت الهی و مخازن علم صمدانی ظاهر میشود علم همان است
والعلم نقطة کثّرها الجاهلون دلیل بر آن والعلم نور
یقذفه الله فی قلب من یشاء مثبت این بیان بارے
چون معنی علم را ادراک ننموده اند و افکار مجعوله
خود را که ناشی از جهل شده اسم آنرا علم گذاشته بر
مبدع علوم وارد آورده اند آنچه دیده و شنیده اید
مثلا در کتاب یکی از عباد که مشهور بعلم و فضل است
و خود را از صنادید قوم شمرده و جمیع علمای راشدین

ردّ و سبّ نموده که در همه جای از کتاب او تلویحا و تصریحا
مشهود است و این بنده چون ذکر او را بسیار شنیده بودم
اراده نمودم که از رسائل او قدری ملاحظه نمایم هرچند
این بنده اقبال بملاحظه کلمات غیر نداشته و ندارم ولکن
چون جمعی از احوال ایشان سئوال نموده و مستفسر شده
بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب او ملاحظه شود
و جواب سائلین بعد از معرفت و بصیرت داده شود
باری کتب عربیّه او بدست نیفتاد تا اینکه شخصی روزی
ذکر نمود که کتابی از ایشان که مسمّی بارشاد العوام است
در این بلد یافت میشود اگرچه از این اسم رایحه کبر و غرور
استشمام شد که مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده و
جمیع مراتب او فی الحقیقه از همین اسم کتاب معلوم و مبرهن
شد که در سبیل نفس و هوی سالکند و در تیه جهل
و عما ساکن گویا حدیث مشهور را فراموش نموده اند
که میفرماید العلم تمام المعلوم والقدرة والقوة تمام الخلق
باوجود این کتاب را طلب نموده چند روز معدودی
نزد بنده بود گویا دو مرتبه در او ملاحظه شد از قضا
مرتبه ثانی جائی بدست آمد که حکایت معراج سید لولاک

لولاک بوده ملاحظه شد که قریب به بیست علم او ازید شرط
معرفت معراج نوشته اند و همچو مستفاد شد که اگر شخصی
این علوم درست ادراک ننموده باشد به معرفت این امر
عالی متعالی فائز نگردد و از جمله علوم علم فلسفه و علم
کیمیا و علم سیمیا را مذکور نموده و ادراک این علوم فانیه
مردوده را شرط علوم باقیه قدسیه شمرده سبحان الله با
این ادراک چه اعتراضات و تهمتها که به هیاکل علم نا
متناهی الهی او برده فنعم ما قال متهم داری کسانی که حق
کرد امین مخزن هفتم طبق و یک نفر از اهل بصیرت و دانش
و صاحبان علوم و عقول ملتفت این مزخرفات نشده با
اینکه بر هر صاحب بصیرتی واضح و هویداست که این گونه
علومات لم یزل مردود حق بوده و هست و چگونه علوم
مردوده است نزد علمای حقیقی ادراک آن شرط ادراک
معارج معراج میشود با اینکه صاحب معراج حرفی از این
علوم محدوده مجعوله بر حمل نفرموده و قلب منیر آن سید
لولاک از جمیع این اشارات مقدس و منزه بوده چه
خوب میگوید جمله ادراکات بر خرهای لنگ حق سوار
باد پران چون خدنگ و الله هر کس بخواهد سر معراج را

ادراک نماید و یا قطرهٔ از این بحر بنوشد اگر هم این علوم نزد
او باشد یعنی مرآت قلب او از نقوش این علوم غبار
گرفته باشد البته باید پاک و منزّه نماید تا سرّ این امر در قلب
او تجلّی نماید و الیوم متغمّسان بحر علوم صمدانی و سکّان
فلک حکمت ربّانی مردم را از تحصیل این علوم نهی میفرمایند
و صدور منیر شان بحمد الله منزّه از این اشاراتست و
مقدّس از این حجبات حجاب اکبر را که میفرماید العلم
حجاب الاکبر بنار محبّت یار سوختیم و خیمهٔ دیگر برافراختیم
و باین افتخار مینمائیم که الحمد لله که سبحات جلال را بنار
جمال محبوب دریدیم و جز مقصود در قلب جا ندادیم نه
بعلمی جز علم یار متمسّکیم و نه بمعلومی جز انجلی انوار او
متشبّث باری بسیار متعجّب شدم در این بیانات بذیدم
مگر اینکه میخواهد بر مردم برساند که جمیع این علوم نزد
ایشانست با وجود اینکه قسم بخدا نسیمی از ریاض علم
الهی نشنیده و بر حرفی از اسرار حکمت ربّانی اطلاع
نیافته بلکه اگر معنی علم گفته شود البته مضطرب شود و جبل
وجودش مندک گردد با وجود این اقوال خسیف بی
معنی چه دعویها که نموده فسبحان الله چه قدر متعجّبم از

مردمیکه باو گرویده اند و تابع چنین شخصی شده اند بتراب
قناعت نموده و اقبال جسته اند و از زینب الارباب معرض
گشته اند و از نغمهٔ بلبل و جمال گل بنعیب زاغ و جمال
کلاغ قناعت نموده اند و دیگر چه چیزها ملاحظه
شد از کلمات مجعوله این کتاب که فی الحقیقه حیف است
که قلم بتحریر ذکر اینها طالب شود و یا اوقات مصروف
بیان گردد و لیکن اگر محکی یافت میشد حق از باطل و
نور از ظلمت و شمس از ظل معلوم میامد از جمله علوم
این مرد مدعی بیان شده صنعت کیمیا است بسیار طالبیم
که سلطانی و یا نفسی که مقتدر باشد ظهور این علم را
از عالم لفظ بعالم و از قول بفعل از ایشان طلب نماید
و این بی علم فانی را هم که دعوی این گونه علوم ننموده
و بلکه کون این علوم و فقدان آنرا علت علم و جهل
نمیدانم با این مرد در همین فقره قیام نمائیم تا صدق
از کذب معلوم شود و لیکن چه فائده از ناس این زمان
جز زخم سنان ندیده ام و غیر سم قاتل چیزی نچشیده ام
هنوز اثر حدید بر گردن باقی است و هنوز علائم
جفا تمام بدن ظاهر و در مراتب علم و جهل و عرفان

وایقان او در کتابی که ترک نشده از او امر ذکر شده اینست که
میفرماید انّ شجرة الزّقوم طعام الاثیم و بعد بیانات دیگر
میفرماید تا اینکه منتهی میشود باین ذکر ذق انّک انت
العزیز الکریم ملتفت شوید که چه واضح و صریح وصف
او در کتاب محکم ذکر شده و این شخص هم خود را در کتاب
خود از بابت خفض جناح عبد اثیم ذکر نموده اثیم فی
الکتاب و عزیز بین الانعام و کریم فی الاسم تفکّر
در آیه مبارکه نموده تا معنی لا رطب و لا یابس الّا فی
کتاب مبین درست در لوح قلب ثبت شود با وجود
این جمعی معتقد باو شده از موسی عهد اعراض نموده
بسامری جهل تمسّک جسته اند و از شمس معانی
که در سماء لایزالی الهی مشرق است معرض گشته اند
و کان لم یکن انگاشته اند باری ای برادر من
لئالی علم و حکمت ربّانی جز از معدن الهی بدست نیاید
و رایحه ریحان معنوی جز از گلزار حقیقی استشمام
نشود و گلهای علوم احدیّه جز از مدینه قلوب
صافیه نروید و البلد الطّیب یخرج نباته باذن
ربّه و الّذی خبث لا یخرج الّا نکدا و چون معلوم گشت

گشت که تعیّنات ورقاء هویّه را احدی ادراک نماید الا انفسهم
لهذا بر هر نفسی لازم و واجب است که مشکلات مسائل
الهیّه و معضلات اشارات قدسیّه را بر صاحبان افئده
منیره و حاملان اسرار احدیّه عرضه دارد تا بتأییدات
ربّانی و افاضات الهی حلّ مسائل شود نه بتأییدات علوم
اکتسابی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ولیکن
ای برادر شخص مجاهد که اراده نمود که قدم طلب و
سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد باید در
بدایت امر قلب را که محلّ ظهور و بروز تجلّی اسرار غیب
الهیست از جمیع غبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات
مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سریر
ورود و جلوس محبّت محبوب ازلیست لطیف و نظیف
نماید و همچنین دل را از علاقه آب و گل یعنی از جمیع
نقوشات شبحیّه و صور ظلّیه مقدّس گرداند بقسمی که
آثار حبّ و بغض در قلب نماند که مبادا آن حبّ او را بجهتی
بی دلیل میل دهد یا بغض او را از جهتی منع نماید
چنانچه الیوم اکثری باین دو وجه از وجه باقی و
رفرف معانی باز مانده اند و بی شبان در صحراهای

ضلالت و نسیان میپرهیزد و باید در کل حین توکل بحق
نماید و از خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود
و بگسلد و برب الارباب در بندد و نفس خود را بر
احدی ترجیح ندهد و افتخار و استکبار از لوح قلب
بشوید و بصبر و اصطبار دل بندد و صمت را شعار خود
نماید و از تکلم بی فائده احتراز کند چه زبان ناریست افسرده
و کثرت بیان سمی است هلاک کننده نار ظاهری اجساد را
محترق نماید و نار لسان ارواح و افئده را بگدازد اثر
ان نار بساعتی فانی شود و اثر این نار بقرنی باقی ماند
و غیبت را ضلالت شمرد و بان عرصه قدم نگذارد
زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید و حیو
دل را بمیراند بقلیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ مصاحبت
منقطعین را غنیمت شمارد و عزلت از متمسکین
و متکبرین را نعمت شمرد و اسحار باذکار مشغول
شود و بتمام همت و اقتدار در طلب ان نگار کوشد
و غفلت را بنار ذکر و حب بسوزاند و از ماسوی
الله چون برق در گذرد و بر بی نصیبان نصیب
بخشد و از محرومان عطا و احسان دریغ ندارد

ندارد و رعایت حیوان را منظور دارد تا چه رسد
بانسان و اهل از جانان دریغ ندارد و از شماتت خلق
از حق احتراز بجوید و انچه را برای خود نمی پسندد برای
غیر نپسندد و نکوید انچه را و فا نکند و از خاطئان
در کمال استیلا درگذرد و طلب مغفرت نماید و بر
عاصیان قلم عفو درکشد و بحقارت ننگرد زیرا
حسن خاتمه مجهول است ای بسا عاصی که در حین
موت بجوهر ایمان موفق شود و خمر بقا چشد و بملأ
اعلی شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای
روح تقلیب شود و باسفل درکات نیران مقر یابد
باری از جمیع این بیانات متقنه و اشارات محکمه اثبات
که سالک و طالب جز خدا را فنا داند و غیر معبود را
معدوم شمرد و این شرایط از صفات عالین و سجیّه
روحانیّین است که در شرایط مجاهدین و مشی
سالکین در مناهج علم الیقین ذکر یافت و بعد از
تحقّق اینمقامات برای سالک فارغ و طالب صادق
لفظ مجاهد دربارهٔ او صادق میاید و چون بعمل الّذین
جاهدوا فینا مؤیّد شد البتّه ببشارات لنهدینّهم

سبلنا مستبشر خواهد شد و چون سراج طلب و مجاهده
و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حب در
قلب روشن شد و نسیم محبت از شطر احدیه وزید
ظلمت و ضلالت و شک و ریب زایل شود و انوار
علم و یقین همه ارکان وجود را احاطه نماید در این حین
بشیر معنوی ببشارت روحانی از مدینه الهی چون
صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح بصنوف
معرفت از نوم غفلت بیدار نماید و عنایات و تأییدات
روح القدس صمدانی حیات تازه جدید مبذول
دارد بقسمیکه خود را صاحب چشم جدید و گوش
بدیع و قلب و فؤاد تازه میبیند و رجوع بآیات واضحه
آفاقی و خفیات انفسی مینماید و بعین الله بدیعه
در هر ذره بابی مفتوح مشاهده نماید برای
وصول بمراتب عین الیقین و حق الیقین و نور
الیقین و در جمیع اشیا اسرار تجلی وحدانیه و آثار
تجلی صمدانیه ملاحظه کند قسم بخدا اگر سالک
سبیل هدی و طالب معارج تقی باین مقام بلند
اعلی واصل گردد رایحه حق را از فرسنگهای بعیده

بعید استنشاق نماید و صبح نورانی هدایت را از مشرق
کل شئ ادراک کند و هر ذرّه و هر شئ را و را دلالت بر
محبوب و مطلوب نماید و چنان ممیّز شود که حق را
از باطل چون شمس از ظل فرق گذارد مثلاً اگر نسیم
حق از مشرق ابداع وزد و او در مغرب اختراع باشد البتّه
استشمام کند و همچنین جمیع آثار حق را از کلمات
بدیعه و اعمال منیعه و افعال لمیعه از افعال و اعمال
و آثار ما سوی امتیاز دهد چنانچه لؤلؤ را از حجر
و انسان ربیع را از خریف و حرارت را از برودت
و دماغ جان چون از زکام کون و امکان پاک شد
البتّه رایحه جانان را از منازل بعیده بیابد و از اثر
آن رایحه بمصر ایقان حضرت منّان وارد شود و بدایع
حکمت حضرت سبحانی در آن شهر روحانی مشاهده کند
و جمیع علوم مکنونه را از اطوار ورقه شجره آن مدینه
استماع نماید از تراب آن مدینه تسبیح و تقدیس ربّ
الارباب بگوش ظاهر و باطن شنود و اسرار رجوع
و ایاب را بچشم سر ملاحظه فرماید چه ذکر نمایم از آثار
و علامات و ظهورات و تجلّیات که بامر سلطان اسما

وصفات در این مدینه مقدّر شده بی آب رفع عطش نماید و
بی نار حرارت محبّة الله بیفزاید و در هر گیاهی حکمت بالغهٔ
معنوی مستور است و بر شاخسار هر گل هزار بلبل
ناطقه در جذب و شور از الحان بدیعش سرّ نار
موسوی ظاهر و از نفحات قدسش نفخهٔ روح القدس
عیسوی باهر بی ذهب غنا بخشد و بی فنا بقا عطا
فرماید و در هر ورقش نعیمی مکنون و در هر غرفه‌اش
صد هزار حکمت مخزون و مجاهدین فی الله بعد از انقطاع
از ماسوی چنان با آن مدینه انس گیرند که آنی از آن منفک
نشوند دلائل قطعیّه را از سنبل آن محفل شنوند و
براهین واضحه را از جمال گل و نوای بلبل اخذ نمایند
و این مدینه در راس هزار سنه او ازید تجدید شود
و تزئین یابد ای حبیب من باید جهدی نمود تا بآن
مدینه واصل شویم و بعنایات الهی و تفقّدات ربّانی
کشف سبحات جلال نمائیم تا باستقامت تمام جان
پژمرده را در ره محبوب تازه نثار نمائیم و صد هزار
عجز و نیاز آریم تا بآن فوز فائز شویم و آن مدینه کتب الهی است
در هر عهدی مثلا در عهد موسی تورات بود و

و در زمن عیسی انجیل بود و در عهد محمّد رسول
الله فرقان بود و در این عصر بیان و در عهد من
یبعثه الله کتاب او که رجوع کل کتب باو است و مهیمن است
بر جمیع کتب و در اینها این ارزاق مقدّر است و
نعم باقیه مقرّر غذای روحانی بخشد و نعمت قدمانی
چشاند بر اهل تجرید نعمت توحید عطا فرماید بی
نصیبان از نصیب کرم نماید و او ارکان صحرای جهل را
کاس علم عنایت کند و هدایت و عنایت و علم و معرفت
و ایمان و ایقان کل من فی السموات والارض در این
مداین مکنون و مخزون گشته مثلاً فرقان از برای
امت رسول حصن محکم بوده که در میان او هر نفسی
که داخل شد از رمی شیاطین و رمح مخالفین و
ظنونات مجتثه و اشارات شرکیّه محفوظ ماند و همچنین
مرزوق شد بفواکه طیّبه احدیّه و اثمار علم شجره الهیّه
و از انهار ماء غیر آسن معرفت نوشید و خمر اسرار
توحید و تفرید چشید چنانچه جمیع ما یحتاج آن
امت در احکام دین و شریعت سیّد المرسلین در آن
رضوان مبین موجود و معیّن گشته و امت حجت

باقیه برای اهلش بعد از نقطهٔ فرقان زیرا مسلّم است حکم
او و محقّق الوقوع است امر او و جمیع مامور باتّباع او
بوده اند تا ظهور بدیع ستّین و او است که طالبانرا
برضوان وصال میرساند و مجاهدان و مهاجرانرا
بسرادق قرب فائز فرماید دلیلی است محکم و حجّتی است
اعظم و غیر او را از روایات و کتب و احادیث این حزب نه
زیرا احادیث و صاحبان حدیث وجود و قولشان
بحکم کتاب ثابت و محقّق شد و دیگر آنکه در احادیث
اختلاف بسیار است و شبهه بیشمار چنانچه نقطهٔ
فرقان در اخر امر فرمودند که انّی تارك فیکم الثقلین
کتاب الله و عترتی با اینکه احادیث بسیار که از منبع
رسالت و معدن هدایت نازل شده بود باوجود
این جز ذکر کتاب چیزی نفرمودند و او را سبب اعظم
و دلیل اقوم برای طالبان مقرر فرمودند که هادی
عباد باشد الی یوم معاد حال بچشم انصاف و قلب
طاهر و نفس زکی ملاحظه فرمایند که در کتاب خدا
که مسلّم بین طرفین است از اهل عامّه و خاصه چه را
حجت برای معرفت خود عباد قرار فرموده باید بنده

بنده و شما و کل من علی الارض بنور او تمسک جسته
حق را از باطل و ضلالت را از هدایت تمیز دهیم و فرق
گذاریم زیرا اگر حجت منحصر شد بدو یکی کتاب و دیگری
عترت عترت که از میان رفتم پس منحصر شد بکتاب
و در اول کتاب میفرماید الم ذلک الکتاب لا ریب
فیه هدی للمتقین در حروف مقطعه فرقان اسرار
هویه مکنون مستور گشته و لئالی احدیه در صدف
این حروف مخزون شده که اینمقام مجال ذکر آن نه
و لیکن بر حسب ظاهر مقصود خود آنحضرتست که
باو خطاب میفرماید یا محمد این کتاب منزله از سماء
احدیه نیست ریبی و شکی در او هدایتی است برای
پرهیزکاران ملاحظه فرمائید که همین فرقانرا مقرر
و مقدر فرموده برای هدایت کل من فی السموات
و الارض و بنفسه آن ذات احدیه و غیب هویه
شهادت داده بر آنکه شک و شبهه در او نیست
که هادی عباد است الی یوم معاد آیا انصاف هست
که ثقل اعظم را که خدا شهادت بر حقیت او داده و
حکم بر حقیت او فرموده این عباد در او شک نمایند

و یا شبهه کنند و یا انکه امر یرا که او سبب هدایت و وصول

بمعارج معرفت قرار فرموده از او اعراض نمایند و امر دیگر

طلب نمایند و یا بحرف مزخرف ناس تشکیک نمایند که

فلان چنین گفته و فلان امر ظاهر نشده و حال انکه اگر

امری و یا احداثی غیر کتاب الهی علت و دلیل برای هدایت

خلق بوده البته در ایه مذکور میشد بارهی باید از امر

مبرم الهی و از تقدیر مقدره صمدانی که در ایه ذکر

یافت تجاوز ننمائیم و کتب بدیع را مصدق شویم چه

اگر تصدیق این کتب را ننمائیم تصدیق این ایه مبارکه

نشده و چنانچه این واضح است که هر کس تصدیق فرقان

نمود فی الحقیقه مصدق کتب قبل از فرقان هم بوده

و این معانی از ظاهر این ایه مستفاد میشود و اگر

معانی مستوره او ذکر شود و اسرار مکنونه او بیان

کردد البته زمان باخر نرساند و کون حمل ننماید و

کان الله علی ما اقول شهید و هم چنین در جای دیگر

میفرماید ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا

بسورة من مثله وادعوا شهدائکم من دون الله ان

کنتم صادقین که ترجمه ظاهر ان اینست که اگر بوده اید شما

شما در شك و شبهه در انچه كه ما نازل فرموديم بر
عبد خود محمد پس بياريد سورهٔ بمثل اين سورهٔ
منزله و بخوانيد شهداى خود را يعنى علماى خود را تا
اعانت نمايند شما را در انزال سوره اگر هستيد از راست
گويان حال ملاحظه فرمائيد چه مقدار عظيم است شأن
ايات و بزرگ است قدر ان كه حجّت بالغه و برهان
كامله و قدرت قاهره و مشيّت نافذه باو ختم فرموده
و هيچ شئ را انسلطان احديّه در اظهار حجّت خود او
باو شريك نفرموده چه ميانه حجج و دلائل ايات بمنزله
شمس است و سواى او بمنزله نجوم و اوست حجّت
باقيه و برهان ثابته و نور مضيئه از جانب سلطان
حقيقت در ميان عباد هيچ فضلى باو نرسد و هيچ
امرى بر او سبقت نگيرد كنز لئالى الهيّه است و مخزن
اسرار احديّت و اوست خيط محكم و حبل مستحكم و
عروه وثقى و نور لايطفى شريعه معارف از او در
جريانست و نار حكمت بالغه صمدانى از او در فوران
اين ناريست كه در يك حين دو اثر از او ظاهر است
در مقبلين حرارت حب احداث نمايد و در مبغضين

برودت غفلت و در این نیق باید از امر الهی نگذریم و بآنچه حجت
خود قرار فرموده راضی شویم و سر بنهیم خلاصه حجت و برهان
این آیه منزله اعظم از آنست که این علیل تواند اقامه دلیل نماید
والله یقول الحق وهو یهدی السبیل وهو القاهر فوق
عباده وهو العزیز الجمیل و همچنین میفرماید تلک آیات
الله نتلوها علیک بالحق فبای حدیث بعد الله وآیاته
یؤمنون میفرماید اینست آیات منزله از سماء هویه میخوانیم
بر شما پس بکدام سخن بعد از ظهور حق و نزول آیات
او ایمان میاورند اگر تلویح این امر را ملتفت شوی میفهمی
که هرگز مظهری اکبر از انبیا نبوده و حجتی هم اکبر و اعظم
از آیات منزله در ارض ظاهر نشده بلکه اعظم از این حجت
حجتی ممکن نه الا من شاء ربک و در جای دیگر میفرماید
ویل لکل افاک اثیم یسمع آیات الله تتلی علیه ثم یصر
مستکبرا کان لم یسمعها فبشرها بعذاب الیم یعنی وای
بر افک کننده گناهکار که میشنود آیات نازله از سماء
مشیت الهی را که خوانده میشود بر او پس استکبار
مینماید که گویا نشنیده آنرا پس بشارت ده او را
بعذابی دردناک اشارات همین آیه کل من فی السموات

السموات والارض را لوکان الناس فی ایات ربهم
یتفرسون چنانچه الیوم میشنوید که اگر از ایات الهی
قرائت شود احدی اعتنا ندارد که گویا پست ترین امرها
نزد شان ایات الهیست وحال آنکه اعظم از ایات امری
نبوده ونخواهد بود بگو بایشان ای بیخبران میگوئید
انچه را قبل پدران شما گفتند اگر ایشان ثمر از شجره اعراض
خود دیدند شما هم خواهید دید و عنقریب با اباء خود
در نار مقر خواهید یافت فالنار مثویهم فبئس مثوی
الظالمین ودر جای دیگر میفرماید واذا علم من
ایاتنا شیئا اتخذها هزوا اولئك لهم عذاب مهین
یعنی در وقتیکه عالم شود از ایات ما شیء را اخذ مینماید
او را از روی استهزا واز برای ایشانست عذابی خوار
کننده از جمله استهزا این بود که میگفتند معجزه دیگر
ظاهر نما و برهان دیگر بیاران یکی فانزل علینا کسفا
من السماء میگفت ودیگران کان هذا حق فانزل
علینا حجارة من السماء مذکور میداشت بمثل یهود ان
عهد موسی که تبدیل نمودند مائده سمائی را باشیاء
خبیثه سیر و پیاز انقوم هم طلب تبدیل نمودند ایات

منزله را بظنونات مجسمه کثیفه چنانچه الیوم مشاهده
میشود که مائده معنوی از سماء رحمت الهی و غمام
مکرمت سبحانی نازل است و بحور حیوان در رضوان
جنان بامر خالق کن فکان در موج و جریان و جمیع
چون کلاب بر اجساد میته مجتمع آمده اند و ببرکه
شور که ملح اجاج است قانع گشته اند سبحان الله کمال
تحیر حاصل است از عباد که بعد از ارتفاع اعلام مدلول
طلب دلیل مینمایند و بعد از ظهور شمس معلوم
باشارات علم تمسک جسته اند مثل اینست که از آفتاب
در اثبات نور او حجت طلبند و یا از باران نیسان
در اثبات فیض او برهان جویند حجت آفتاب نور
اوست که اشراق نموده و عالم را فراهم گرفته و برهان
نیسان جود اوست که عالم را بردای جدید تازه فرمود
بلی کور از آفتاب جز گرمی حاصلی نداند و ارض جرز
از رحمت نیسان فضلی احصا ننماید عجب نبود که از
قرآن نصیبی نیست جز نقشی که از خورشید جز گرمی
نیابد چشم نابینا و در جای دیگر میفرماید و اذا تتلی علیهم
آیاتنا بینات ما کان حجتهم الا ان قالوا ائتوا بآبائنا

بابائنا ان کنتم صادقین یعنی در وقتیکه تلاوت کرده
میشود بر ایشان ایات ما نیست حجت ایشان مگر
انکه بگویند بیارید پدرهای ما را اگر هستید راست
گویان مشاهده نما چه حجتها بر ان رحمتهای کامله واسعه
میگرفتند بایاتیکه حرفی از ان اعظم است از خلق سموات
وارض و مردگان وادی نفس و هوی را بروح
ایمان زنده میفرماید استهزا مینمودند و میگفتند
پدرهای ما را از قبر بیرون ار این بود اعراض و استکبار
قوم و هر کدام از این ایات بر کل من علی الارض حجتی است
محکم و برهانی است معظم که جمیع ارض را کفایت میکند
لو انتم فی ایات الله تتفکرون و در همین ایه مذکوره چه
لئالی اسرار مکنون است اگر فی الجمله در دری یافت
شود وا میرسد گوش بحرفهای مزخرف عباد مدهسل
که میگویند کتاب و ایات از برای عوام حجت نمیشود
زیرا که نمیفهمند و احصا نمیکنند با اینکه این قران
حجت است برای مشرق و مغرب عالم اگر قوه ادراک
او در مردم نبود چگونه حجت بر مردم کل واقع میشد
از این قرار بر معرفت الهی هم نفسی مکلف نیست و

بودید در شک از انچه امد شما را بان تا چون هلاک
شد گفتند مبعوث نمیکرداند خدا بعد از او رسولیرا
همچنین اضلال میکند کسیرا که او است مسرف
کننده و شک اورنده بر پروردکار خود پس از
این ایراد ادراک فرمائید و یقین کنید که در هر عصر
امم ان عهد باید از کتاب تمسّک جسته از این کونه
حرفهای مزخرف میکفتند که دیکر نبی نباید و ابداع
مثل انکه ایه انجیل را که مذکور شده علمای او استدلال
بان نمودند که هرکز حکم ان مرتفع نمیشود و پیغمبری
مستقلّ مبعوث نکردد الّا برای اثبات شریعت
انجیل و اکثری از ملل مبتلا باین مرض روحی
شده اند چنانچه اهل فرقان را میبینی که چکونه بمثل
امم قبل بذکر خاتم النّبیین محتجب کشته با اینکه
خود مقرّند بر اینکه لا یعلم تأویله الّا الله والرّاسخون
فی العلم بعد که راسخ در علوم وامها ونفسها و ذاتها
وجوهرها بیان میفرماید که قدری مخالف هوای
ایشان واقع میشود اینست که میشنوی که چه
میکویند و چه میکنند و نیست اینها مکر از دوستی

رؤساى ناس در دين يعنى انهائيكه الهى بغير هوى
اخذ نكرده اند و بغير از ذهب مذهبى نيافته اند و
بحجابات علم محتجب كشته اند و بضلالت و كمراهى شده اند
چنانچه بتصريح تمام رب الانام ميفرمايد افرايت من
من اتخذ الهه هويه واضله على علم وختم الله على
سمعه وقلبه وجعل على بصره غشاوة فمن يهديه
من بعد الله افلا تذكرون يعنى ايا ديديد انكه را
كه كرفت خداى خواهشهاى نفس خود را و اضلال
كرد او را خدا بر علم و مهر نهاد بر كوش و دلش
و دلش كردانيد بر چشمهاش پرده پس كه هدايت
ميكند او را از بعد خدا ايا پند نميكيريد در معنى و
اضله الله على علم اكرچه در ظاهر انست كه ذكر شد
وليكن مقصود از اين علماى عصرند كه اعراض از
جمال حق نموده اند و بعلوم خود كه از نفس و
هوى ناشى كشته متمسك شده بر نباء علم الهى
و امر او احتجاج مينمودند قل هو نباء عظيم انتم
عنه معرضون و همچنين ميفرمايد اذا تتلى عليهم
اياتنا بينات قالوا ما هذا الا رجل يريد ان يصدكم

عمّا کان ابائکم وقالوا ما هذا الّا افک مفتری والحق بعو
وخون خوانده شود بر ایشان یعنی بر این کفره فجره
ایات قدس احدیّه گفتند اینمشرکان از حق بیخبران
نیست این رسول پروردکار مگر مردیکه میخواهد
منع کند شمارا از انچه که میپرستیدند از ابدرهای
شما و دیکر گفتند نیست این مگر کذبی افترا کرده
شده بشنوید نغمه قدس الهیه او نوای خوش
صمدانیه اگر چگونه در تلویح انذار فرموده مکذّبین
ایات را بجز از ره جستن منکرین کلمات قدسی را
و بعد ناس را ملاحظه فرمائید از کوثر قرب اعراض
و استکبار انمحر و ما نزل بر اینجمال قدس با اینکه ان
جوهر لطف و کرم هیاکل عدم را بعرصه قدم هدایت
میفرمود و انفقیران حقیقی را بشریعه قدس غنا
دلالت مینمود مع ذلک بعضی میکفتند این مرد نیست
افترا کننده بر پروردکار عالمیان و بعضی میکفتند
این منع کننده است ناس را از شریعت دین و
ایمان و برخی نسبت جنان میدادند و امثال
ذلک چنانچه الیوم مشاهده میکنید که چه سخنهای

سخنهای لغو بانحو هر یقا گفته اند و چه نسبتها و
خطا که بان منبع و معدن عصمت داده اند با اینکه
در کتاب الهی و الواح قدس صمدانی در جمیع اوراق
و کلمات انذار فرموده مکذبین و معرضین آیات
منزله را و بشارت فرموده مقبلین انرا با وجود ان
چه قدر اعتراضات که بر ایات منزله از سموات
قدسیه بدعیه نمودند و حال انکه چشم امکان چنین
فضلی ندیده و قوه سمع اکوان چنین عنایتی نشنیده
که ایات بمثابه غیث نیسانی از غمام رحمت رحمانی
و نازل شود چه که انبیای اولو العزم که عظمت قدر
و رفعت مقامشان چون شمس واضح و لایح است
مفتخر شدند هر کدام بکتابی که در دست هست و
مشاهد شد و ایات ان احصا گشته و از این غمام
رحمت رحمانی اینقدر نازل شده که احدی احصا
نموده چنانچه بیست مجلد الان بدست میاید
و چه مقدار که هنوز بدست نیامده و چه مقدار
هم که تاراج شده و بدست مشرکین افتاده و معلوم
نیست چگرده اند ای برادر باید چشم گشود

و تفکّر نمود و ملتجی بمظاهر الهی شد که شاید از مواعظ و اصحّ
کتاب پند گیریم و از نصایح مذکوره در الواح متنبّه شویم
اعتراض بر منزل ایات نکنیم و امرش بجان و روان قبول
نمائیم و مذعن شویم که شاید در فضای رحمت وارد
شویم و در ساطی فضل مسکن یابیم و انّه بعباده الغفور
رحیم و هم چنین میفرماید یا اهل الکتاب هل تنقمون
منّا الّا ان امنّا بالله و ما انزل الینا و ما انزل من قبل
و انّ اکثرکم فاسقون چه واضحست مقصود در این ایه
وجه مبرهن است حجت ایات منزله و این ایه در وقتی
نازل شد که کفّار باسلام اذیّت مینمودند و نسبت کفر
میدادند چنانچه نسبت میدادند باصحاب انحضرت
که بخدا کافر شده اید و بساحری کذّاب مؤمن و موقن
گشته اید و در صدر اسلام که هنوز امر بر حسب ظاهر
قوّت نداشت در هر مقام و مکان که دوستان ان
حضرترا ملاقات مینمودند نهایت اذیّت و زجر و
رجم و سبّ بر ان مقبلین الی الله معمول میداشتند
در اینوقت این ایه مبارکه از سماء احدیّه نازل شد
و ببرهانی واضح و دلیلی لائح تعلیم فرمود اصحاب ان

ان حضرت اکر بکوئید بکافران و مشرکان که ایا اذیت
میکنید ما را و ستم مینمائید و حال عملی از ما صادر نشده
مکر اینکه ایمان اوردیم بخدا و بایاتی که نازل شد بر ما
از لسان محمّد و همچنین ایاتیکه نازل شد بر انبیاء او
از قبل که مقصود اینست که تقصیری نداریم مکر انکه ایم
ایات جدید بدیع الهی را که بر محمّد نازل شد و ایاتی
که بر انبیای قبل نازل شد جمیع را من عند الله دانستیم
و تصدیق و اذعان نمودیم و این دلیلی است که سلطان
احدیّت تعلیم فرموده عباد خود را مع ذلک ایا جایز است
این ایات بدیع که احاطه فرموده شرق و غرب را از او
معرض شوند و خود را از اهل ایمان دانند و یا انکه
مؤمن شوند منزل ایاترا باستدلال که خود فرموده
مقرّین را از اهل ایمان محسوب نفرماید حاشا ثمّ حاشا
که مقبلین و مقرّین ایات احدیّه را از ابواب رحمت خود
براند و متمسّکین بحجّت مثبته را تحدید فرماید اذ انّه
مثبت الحقّ بایاته و محقّق الامر بکلماته و انّه لهو المقتدر
المهیمن القدیر و همچنین میفرماید و لو انزلنا
الیک کتابا فی قرطاس فلمسوه بایدیهم لقال الذین

کفروا ان هذا الا سحر مبین و اکثری ایات فرقانی مدل و مشعر
بر اینمطلب است و این بنده اختصار نمودم باین ایات
مذکوره و حال ملاحظه فرمائید که در جمیع کتاب جز
ایات را که حجت قرار فرموده برای معرفت مظاهر جمال
خود دیکر امری ذکر شده تا ان متمسک شوند و اعراض
نمایند بلکه در همه موارد بر منکرین ایات و استهزا
کننده ان وعده نار فرموده اند چنانچه معلوم شد حال
اکر کسی بیاید بکرورها از ایات و خطب و صحائف و
مناجات بی انکه بتعلیم اخذ نموده باشد ایا بچه دلیل
میتوان اعتراض نمود و از این فیض کبری محروم شد
و جواب چه خواهند کفت بعد از عروج روح از جسد
ظلمانی ایا متمسک میشوند که بفلان حدیث تمسک
جستیم و چون معنی او را بظاهر نیافتیم لهذا بر مظاهر
امر اعراض نمودیم و از شرایع حق دور کشتیم ایا نشنیده اید
که از جمله علت اینکه بعضی انبیا اولوا العزم بودند
نزول کتاب بود بر انها و این مسلم است با وجود این
چه کونه جایز است که بر صاحب کتب چندین مجلد ایات
از او ظاهر شده بحرفهای فلان مرد که از روی جهل بعضی

بعضی کلمات برای القای شبهه در قلوب جمع نموده
شیطان عصر شده برای اغفال عباد و اضلال من فی
البلاد پیروی نمایند و از خورشید فیض الهی بی بهره
کردند و از همه این مراتب گذشته آیا از این نفس قدسی
و نفس رحمانی احتراز جویند و ادبار نمایند پس دیگر
بکه تمسک جویند و بکدام وجه اقبال کنند بلی و لکل
وجهة هو مولیها فقد هدیناک السبیلین فی هذا
المنهجین ثم امش علی ما تختار لنفسک و هذا قول
الحق و ما بعد الحق الا الضلال و از جمله ادله بر اثبات
این امر آنکه در هر عهد و عصر که غیب هویه در هیکل
بشریه ظاهر میشد بعضی از مردم که معروف نبودند
و علاقه بدنیا و جهتی نداشتند بضیاء شمس نبوت
مستضیء و بانوار قمر هدایت مهتدی میشدند
و بلقاء الله فائز میگشتند لهذا این که علمای عصر
و اغنیای عهد استهزاء مینمودند چنانچه از لسان
آن کفرا هان میفرماید فقال الملاء الذین کفروا من
قومه ما نریک الا بشرا مثلنا و ما نریک اتبعک
الا الذینهم اراذلنا بادی الرای و ما نری علینا

من فضل بل نظنکم کاذبین اعتراض مینمودند و بانمظاهر
قدسی میگفتند که متابعت شما نکرده مگر اراذل ما که
اعتنائی بشان انها نیست که مقصودشان این بوده
که علما و اغنیا و معارف بشما ایمان نیاوردند و باین
دلیل و امثال او استدلال بر بطلان من له الحق می
نمودند و اما در این ظهور کبری و سلطنت عظمی
جمعی از علمای راشدین و فضلای کاملین و فقهای
بالغین از کاس قرب و وصال مشروب شدند و بعنایت
عظمی فائز گشتند و از کون و امکان در سبیل جانان
گذشتند و بعضی از اسامی انها ذکر میشود که شاید
سبب استقامت انفس مضطربه و نفوس غیر مطمئنه شود
و از انجمله جناب ملا حسین است که محل اشراق شمس
ظهور شدند لولاه ما استوی الله علی عرش رحمانیته
و ما استقر علی کرسی صمدانیته و جناب آقا سید
یحیی که وحید عصر خود و فرید زمان خود بودند
و ملا علی زنجانی و ملا علی بسطامی و ملا علی بار
فروشی و ملا نعمت الله مازندرانی و ملا یوسف
اردبیلی و ملا مهدی خوئی و آقا سید حسین ترشیزی

ص ۱۲

ترشیزی و ملا محمد کندی و برادر او و ملا باقر و ملا عبد
الخالق یزدی و ملا علی برقانی و امثال ذلک قریب
چهارصد نفر بودند که اسامی جمیع در الواح محفوظ
الهی ثبت شده همه اینها مهتدی و مقر و مذعن
گشتند برای آن شمس ظهور بقسمیکه اکثری از
مال و عیال گذشتند و برضای ذوالجلال پیوستند
و از سر جان برای جانان برخواستند و انفاق نمودند
بجمیع آنچه مرزوق گشته بودند بقسمیکه سینهها
نشان و محل تیرهای مخالفان گشت و سرهاشان
زینت سنان مشرکین چنانچه ارضی نماند مگر آنکه
از دم آن ارواح مجرده مشروب شد و سیفی نماند
مگر آنکه بگردنهایشان ممسوح گشت دلیل بر
قولشان فعلشان پس آیا شهادت این نفوس
قدسیه که باین طریق جان در راه دوست دادند
که همه عالم از ایثار دل و جانشان متحیر گشتند کفایت
نمیکند برای عبادی که هستند و انکار بعضی عباد
که دین را بدرهمی دادند و بقا را بفنا تبدیل نمودند
و کوثر قرب را بچشمهای شور معاوضه کردند

و بجز اخذ اموال ناس مرادی نجویند چنانچه مشاهده میشود
که کل بزخارف دنیا مشغول شده اند و از ربّ اعلی
دور مانده حال انصاف دهید که شهادت اینها مقبول
و مسموع است که قولشان بر فعلشان موافق و
ظاهر و باطنشان مطابق بیکدیگر تاهت العقول فی
افعالهم و تحیّرت النفوس فی اصطبارهم و بما حملت
اجسادهم و یا شهادت این معرضین که بجز هوای نفس
نفسی بر نیارند و از قفس ظنونات باطله نجاتی
نیافته اند و در یوم سر از فراش بر ندارند مگر چون
خفّاش ظلمانی در طلب دنیای فانی کوشند و در لیل
راحت نشوند مگر در تدبیرات امورات دنی کوشند
بتدبیرات نفسانی مشغول گشته و از تقدیرات الهی
غافل شده اند روز بجان در تلاش معاشند و شب
در تزئین اسباب فراش آیا در هیچ شرعی و ملّتی
جایز است که باعراض این نفوس محدوده متمسّک
شوند و از اقبال و تصدیق نفوسی که از جان و مال
و اسم و رسم و ننگ و نام در رضای حق گذاشته اند
اغفال نمایند آیا نبود که از قبل سیّد الشهدا ورا اعظم

اعظم امور واکبر دلیل بر حقیّت میشمرند و میکفتند
در عالم چنین امری اتّفاق نیفتاد و حقّی باین استقامت
وظهور ظاهر نشد با اینکه امر انحضرت از صبح تا ظهر
پیشتر امتداد نیافت ولیکن این انوار مقدّسه هیجده
سنه میکذرد که بلایا از جمیع جهات مثل باران بر
انها بارید و بچه عشق وحبّ ومحبّت وذوق که
جان رایکان در سبیل جانان انفاق نمودند چنانچه
بر همه واضح و مبرهنست با وجود این چکونه این امر را
سهل شمرند ایا در هیچ عصر چنین امر خطیری ظاهر شده
وایا اکر این اصحاب مجاهد فی الله نباشند دیکر که مجاهد
خواهد بود وایا اینها طالب عزّت ومکنت وثروت
بودند ویا مقصودی جز رضای حق داشتند و
اکر این همه اصحاب با این اثار عجیبه وافعال غریبه
باطل باشند دیکر همه اصحاب با این اثار عجیبه وافعال
غریبه باطل باشند دیکر که سزاوار است که دعوی حق
نماید قسم بخدا همین فعلشان برای جمیع ما علی الارض
حجّت کافی و دلیل وافی است لو کان الناس فی اسرار الامر
یتفکّرون وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

و از همه گذشته علامت صدق در کتاب معلوم و مقرر
شده و باید آن عاید کل عباد باین محک الهی زده
شود تا صادق از کاذب تمیز دهد اینست که میفرماید و
تمنوا الموت ان کنتم صادقین حال ملاحظه فرمائید که این
شهدای صادق که نص کتاب بر صدق قول ایشانست
چنانچه دیده اید همه مال و جان و زن و فرزند و کل ما
یملک را انفاق نموده اند و باعلی غرف رضوان عروج
فرموده اند شهادت این طلعات عالیه و انفس منقطعه
بر تصدیق این امر عالی متعالی مقبول نیست و شهادت
این گروه که برای ذهب از مذهب گذشته اند و برای
جلوس بر صدر از اول ما صدر احتراز جسته اند بر
بطلان این نور لائح جائز و مقبول است با اینکه جمیع
مردم ایشانرا شناخته اند و این قدر ادراک نموده اند
که از ذره از اعتبار ظاهر ملکی در سبیل دین الهی نمی
گذرند تا چه رسد بجان و مال و غیره حال ملاحظه فرمائید
که چگونه محک الهی بنص کتاب تفصیل نموده و خالص را
از غش تمیز داده و مع ذلک هنوز شاعر نشده اند و
در نوم غفلت و بکسب دنیای فانیه و ریاست ظاهره

ظاهریه مشغول شده اند یابن الانسان قد مضی علیک
ایاما واشتغلت فیها بما تهوی به هوالمحو نفسک
من الظنون والاوهام الی متی تکون راقدا علی بساطک
فارفع راسک عن النوم فانّ الشمس قد ارتفعت فی
وسط الزوال لعلّ یستشرق علیک من انوار الجمال و
السّلام ودلیل وبرهان دیگر که چون بین دلائل مشرق است
استقامت اجمال از لیست بر امری که با اینکه در سنّ شباب
بودند وامری که مخالف کل اهل ارض از وضیع وشریف
وغنیّ وفقیر وعزیز وذلیل وسلطان ورعیّت بود
باوجود این قیام بر آن امر فرمود چنانچه کل استماع نمودند
واز هیچ کس وهیچ نفس خوف واعتنا نفرمودند آیا
میشود این بغیر امر الهی ومشیّت مثبته ربانی قسم
بخدا که اگر کسی فکر وخیال چنین امری نماید فی الفور
هلاک شود واگر قلبهای عالم را در قلبش جا دهی
باز جسارت بر چنین مهم ننماید مگر باذن الهی باشد
وقلبش متصلّ بفیوضات رحمانی است ونفسش مطمئن
بعنایات ربانی آیا این را بچه حمل میکنند آیا بجنون نسبت
میدهند چنانچه بانبیای قبل دادند ویا میگویند

برای ریاست ظاهره و جمع زخارف دنیای فانیه این
امور را متعرض شده‌اند سبحان الله در اول از کتب خود که آن
قیّوم اسما نامیده و اول و اعظم و اکبر جمیع کتب است اخبار
از شهادت خود میدهند و در مقامی این آیه را ذکر فرموده اند
یا بقیّة الله قد فدیت بکلّی لک و رضیت السبّ فی سبیلک
و ما تمنّیت الّا القتل فی محبّتک و کفی بالله العلیّ معتصماً قدیماً
و همچنین در تفسیر تمنّا های شهادت خود را نموده اند
کانّی سمعت منادیاً ینادی فی سرّی افد احبّ الاشیا الیک
فی سبیل الله کما فدی الحسین فی سبیله و لو لا کنت ناظراً
بذلک السرّ الواقع فوالذی نفسی بیده لو اجتمعوا ملوک
الارض لن یقدروا ان یاخذوا منّی حرفاً فکیف عبید
الذی لیس لهم شان بذلک و انّهم مطرودون الی
ان قال لیعلم الکل مقام صبری و رضائی و فدائی فی
سبیل الله آیا صاحب این بیان را میتوان نسبت داد
که در غیر صراط الهی مشی مینماید و یا بغیر رضای او
امری طلب نموده در همین آیه نسیم انقطاعی مکنون شده
که اگر بوزد جمیع هیاکل وجود جان را انفاق نمایند
و از روان درگذرند حال ملاحظه نمائید که چه قدر

قدر ناس نشناسند و بغایت حق ناسپاس که چشم از همه اشیا
پوشیده اند و بعقب مرداری چند که از بطنشان افعان مال
مسلمانان میاید میدوند با وجود این چه نسبتهای غیر
لایق که بطالع قدسیه میدهند کذلک نذکر لک بما اکتسبت
ایدی الذینهم کفروا و اعرضوا عن لقاء الله فی یوم
القیمه و عذّبهم الله بنار شرکهم و اعدّلهم فی الاخرة عذا
تحرق به اجسادهم و ارواحهم ذلک بانّهم قالوا انّ الله
لم یکن قادرا علی شیء و کانت ایداه عن الفضل مغلولا
و استقامت بر امر حجّتیست بزرگ و برهانیست اعظم
چنانچه خاتم انبیا فرمودند شیّبتنی الایتین یعنی پیر
نمود مرا دو ایه که هر دو مشعر بر استقامت امر الهیست
چنانچه میفرماید فاستقم کما امرت حال ملاحظه فرمائید
که این سدره رضوان سبحانی در اول جوانی چگونه
تبلیغ امر الله فرمود و چه قدر استقامت از انجمال الاحدیّت
ظاهر شد که جمیع بر منعش اقدام نمودند حاصلی نبخشید
انچه ایذا بر انسدره طوبی وارد میاوردند شوقش
بیشتر و نار حبّش مشتعل تر میشد چنانچه این
فقرات واضح است و احدی انکار ندارد تا انکه بالاخره

[illegible]

جانرا در باخت و برفیق اعلی شتافت و از جمله دلائل که
ظهور غلبه و قدرت و احاطه که بنفسه از آن مظهر وجود
و مظهر معبود در اکناف و اقطار عالم ظاهر شد چنانچه
انجال ازلی در شیراز در سنه ستین ظاهر شدند و کشف
قناع فرمودند مع ذلک با اندک زمانی اثار غلبه و قدرت
و سلطنت و اقتدار از آن جوهر الجواهر و بحر البحور در جمیع
بلاد ظاهر شد بقسمیکه از هر بلدی اثار و اشارات و دلائل
و علامات آن شمس لاهوتی هویدا گشت و چه مقدار قلوب
صافیه رقیقه که از آن شمس ازلیه حکایت نمودند و چه
قدر رشحات علمی از آن بحر علم لدنی که احاطه نمود جمیع
ممکناترا با اینکه در هر بلده و مدینه جمیع علما و اعزه بر
منع و رد ایشان برخواستند و کمر غل و حسد و ظلم
بر دفعشان بستند و چه نفوس قدسیه که جواهر علم
بودند بنسبت ظلم کشتند و چه هیاکل روحیه که صرف
علم و عمل از ایشان ظاهر بود ببدترین عذاب هلاک
نمودند مع کل ذلک هر یک از آن وجود تا دم مرگ بذکر ذکر
الله مشغول بودند و در هوای تسلیم و رضا طاهر هم
این وجوداترا تقلیب نمودند و تصرف فرمودند که

که بجز اراده اش مرادی نجستند و بجز امرش امری نگزیدند
رضا برضایش دادند و دل بخیالش بستند حال قدری
تفکّر نمائید آیا چنین تصرّف و احاطه از احدی در
امکان ظاهر شده و جمیع این قلوب منزّهه و نفوس
مقدّسه بکمال رضا در موارد قضا شتافتند و در
مواقع شکایت جز شکر از ایشان ظاهر نه و در مواطن
بلا جز رضا از ایشان مشهود نه و این رتبه هم
معلوم است که کل اهل ارض چه مقدار غلّ و بغض
و عداوت با این اصحاب داشتند چنانچه اذیّت و ایذای
این طلعات قدسی معنویه را علّت فوز و رستگاری
و سبب فلاح و نجاح ابدی میدانستند آیا هرگز
در هیچ تاریخی از عهد آدم تا حال چنین غوغائی در
بلاد واقع شد آیا چنین ضوضائی در میان عباد ظاهر
گشت و با این همه ایذا و اذیّت محلّ لعن جمیع ناس شدند
و محلّ ملامت همه عباد گویا صبر در عالم کون از
اصطبارشان ظاهر شد و وفا در ارکان عالم از فعلشان
موجود گشت باری در جمیع این وقایع حادثه و حکایات
وارده تفکّر فرمائید تا بر عظمت امر و بزرگی او مطلع

گردید تا بعنایت رحمانی روح اطمینان در وجود دمیده
شود و در سرادق ایقان مستریح و جالس شوید خدای
واحد شاهد است که اگر فی الجمله تفکّر نمائید علاوه
بر همه این مطالب مقرّره و دلائل مذکوره همین ردّ
و سبّ و لعن اهل ارض بر این فوارس میدان تسلیم
و انقطاع اعظم دلیل و اکبر حجّت بر حقیّت ایشانست و
در هر آن که تفکّر در اعتراضات جمیع مردم از علما و فضلا
و جهّال فرمائی در این امر محکمتر و راسختر و ثابت تر
میشوی زیرا که جمیع آنچه واقع شده از قبل معادن علم
لدنّی و مواقع احکام ازلی خبر داده اند اگرچه این بنده
اراده ذکر احادیث قبل را نداشتم ولیکن نظر بمحبّت آن
جناب چند روایتی که مناسب اینمقام است ذکر مینمائیم
با اینکه فی الحقیقه احتیاج نیست زیرا آنچه ذکر شد جمیع
ارض و من علیها را کافی است و فی الحقیقه جمیع کتب
و اسرار در این مختصر ذکر شد بقسمیکه اگر کسی قدری
تأمّل نماید جمیع اسرار کلمات الهی و امور ظاهره از آن
سلطان حقیقی را از آنچه ذکر شد ادراک مینمائید و لکن
چون همه ناس بر یک شان و یک مقام نیستند لهذا

لهذا چند حدیثی ذکر مینمایم تا سبب استقامت انفس
متزلزله شود و اطمینان عقول مضطربه گردد و هم چنین
حجت الهی بر اعالی و ادنی عباد تام و کامل گردد و از جمله
احادیث اینست که میفرماید اذا ظهرت رایة الحق لعنها
اهل الشرق و الغرب حال باید قدری از صهبای انقطاع
نوشید و بر رفرف امتناع مقر گزید و تفکر ساعة خیر
من عبادة سبعین سنه را منظور داشته که اخر سبب
این امر شنیع چه میشود که جمیع مردم با اظهار حب و
طلب حق بعد از ظهور اهل حق را لعن نمایند چنانچه
مستفاد از حدیث میشود و این واضحست که سبب
نسخ قواعد و رسوم عادات و آداب است که همه ناس
بان محدود گشته اند و الا اگر جمال رحمن بهمان رسوم
و عادات حرکت نماید و تصدیق کند مردم را در انچه بان
مشغولند دیگر چرا این همه اختلافات و فساد در ملک
ظاهر میشود و مصدق و مثبت این حدیث شریف قوله
تعالی یوم یدع الداع الی شیء نکر باری چون منادی
احدیه از ورای حجبات قدسیه مردم را بانقطاع تمام
میخواند از انچه که در دست دارند و این ندای الهی

چون مخالف هوا است لهذا این همه افتتان و امتحان رو میدهد و حال مردم را ملاحظه نما اگر هیچ ذکر این احادیث محکمه را اگر جمیع ظاهر شده نمینمایند ولیکن احادیثی اگر صحت و سقم آن معلوم نیست تمسک بانها جسته اند که چرا ظاهر نشد و حال آنکه آنچه را هم که تعقل نموده اند ظاهر شد و باهر گشت و آثار و علامت حق مثل شمس در وسط سماء لائح مع ذلک عباد در تیه جهل و نادانی سرگردان مانده اند با اینکه چه قدر از آیات فرقانیه و روایات مثبته محققه که جمیع دال است بر شرع و حکم جدید و امر بدیع باید منتظر بود که طلعت موعود بر شریعت فرقان حکم فرماید چنانچه یهود و نصاری همین حرف را میگویند و از جمله کلمات مدله بر شرع جدید و امر بدیع فقرات دعای ندبه است که میفرماید این المدخر لتجدید الشرایع و السنن و این المتخیر لاعادة الملة و الشریعة و در زیارت میفرماید السلام علی الحق الجدید سئل ابو عبد الله عن سیرة المهدی کیف سیرته قال یصنع ما صنع رسول الله و یهدم ما کان قبله کما هدم رسول الله امر الجاهلیه حال ملاحظه فرمائید که با وجود امثال این روایات لهذا

استدلالها بر عدم تغییر احکام مینمایند با اینکه مقصود
از هر ظهور ظهور تغییر و تبدیل است در ارکان عالم
سرا و جهرا و ظاهرا و باطنا اگرچه بهیچوجه امورات
ارض تغییر نیابد ظهور مظاهر کلیه لغو خواهد بود
و با اینکه در عوالم که از کتب مشهوره معتبره است میفرمایند
یظهر من بنی هاشم صبی ذو کتاب و احکام جدید الی ان
قال و اکثر اعدائه العلماء در مقامی دیگر از صادق ابن محمد
ذکر مینماید که فرمودند و لقد یظهر صبی من بنی هاشم و
یامر الناس ببیعته و هو ذو کتاب جدید یبایع الناس
بکتاب جدید علی العرب شدید فان سمعتم منه شیئا
فاسرعوا الیه خوب وصیت ائمه دین و سراج یقین را
عمل نمودند با اینکه میفرماید اگر شنیدید که جوانی از
بنی هاشم ظاهر شد و میخواند مردم را بکتاب جدید الهی
و احکام بدیع ربانی بشتابید بسوی او و مع ذلک جمیع حکم
کفر و خروج از ایمان بان سید امکان دادند و نرفتند
بسوی آن نور هاشمی و ظهور سبحانی مگر با شمشیرهای
کشیده و قلبهای پر کینه و دیگر ملاحظه عداوت
علما نمائید که بچه صریحی در کتب مذکور است با وجود

این همه احادیث ظاهره مدلّه واشارات واضحه محقّقه
جمیع ناس از جوهر صافی معرفت وبیان معرض
وبمظاهر ضلالت وطغیان اقبال نموده وبا این روایات
وکلمات نازله وارده میکویند انچه نفسشان بان مائل
واکر جوهر حق بیانی بفرماید که مخالف نفس وهوای
این کروه واقع شود فی الفور تکفیر نمایند ومیکویند این
مخالف قول ائمه دین وانوار مبین است ودر شرع متین
چنین امری وحکمی صادر نشده چنانچه الیوم امثال
این سخنهای سفهایه از این هیاکل فانیه ظاهر شده ومیشود
وحال این روایات را ملاحظه نمائید که چکونه از قبل جمیع
امورات را اخبار فرموده اند در اربعین ذکر فرموده
یظهر من بنی هاشم صبیّ ذو احکام جدید فیدع الناس
فلم یجبه احد واکثر اعدائه العلماء فاذا حکم بشیٔ لم
یطیعوه فیقولون هذا خلاف ما عندنا من ائمّة الدین
الی اخر الحدیث چنانچه الیوم جمیع همین کلمات را اعاده می
نمایند وشاعر باین نشده که انحضرت بر عرش یفعل
مایشاء جالسند وبر کرسی یحکم مایرید ساکن وهیچ
ادراکی بحقیقت نیاید بر کیفیّت ظهور او وهیچ عرفانی احاطه

احاطه ننماید بر کیفیت امر او جمیع قولها بتصدیق او منوطات
و تمام امور بامر او محتاج و ما سوی بامر او مخلوقند
و بحکم او موجود او است مظهر اسرار الهی و مبین حکمتهای
غیب صمدانی چنانچه در بحار الانوار و عوالم و ینبوع
از صادق ابن محمد وارد شد که فرمود العلم سبعة و
عشرون حرفا فجمیع ما جائت به الرسل حرفان و لم
یعرف الناس حتی الیوم بغیر الحرفین فاذا قام قائمنا اخرج
الخمسة و العشرین حرفا حال ملاحظه فرمائید که علم را
بیست و هفت حرف معین فرموده از جمیع انبیا از آدم
تا خاتم دو حرف را بیان فرموده اند و بر این دو حرف
مبعوث شده اند و میفرماید قائم ظاهر میفرماید جمیع
بیست و پنج حرف را از این بیان قدر و رتبه انحضرت را
ملاحظه فرما که قدرش اعظم از کل انبیا و امرش اعلی
و ارفع از عرفان و ادراک کل اولیا و امریکه انبیا و اولیا
و اصفیا بان اطلاع نیافته و یا بامر مبرم الهی اظهار
نداشتند این همج رعاع بعقول و علوم و ادراک ناقص
خود میزان میکنند اگر مطابق نیاید رد مینمایند ام تحسب
ان اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام

بل هم اضلّ سبیلا آیا این حدیث مذکور را چه حمل مینمایید
که صریح بر ظهور مطالب غیبیّه و امورات بدیعه بجدّ است
در ایّام آنحضرت است و این امورات بدیعه سبب اختلاف ناس
میشود بقسمیکه جمیع علما و فقها حکم بر قتل آنحضرت و اصحاب
او کنند و همه اهل ارض بر مخالفت قیام نمایند چنانچه در
کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف قائم میفرماید
علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایّوب فیذلّ
اولیائه فی زمانه و تتهادی رؤسهم کما تتهادی رؤس
الترک والدّیلم فیقتلون و یحرقون و یکونون خائفین
مرعوبین وجلین تصبغ الارض من دمائهم و یفشوا
الویل والرّنه فی نسائهم اولئک اولیائی حقّا حال
ملاحظه فرمائید که حرفی از این حدیث باقی نماند مگر
آنکه ظاهر شد چنانچه در اکثر اماکن دم شریفشان ریخته
شد و در هر بلدی ایشانرا اسیر نموده و بولایت و
شهرها گردانیدند و بعضی را سوختند و مع ذلک
هیچ نفسی تفکر ننمود که اگر قائم موعود بشریعه و احکام
قبل مبعوث و ظاهر شود دیگر ذکر این احادیث برای
چه شده و چرا این همه اختلاف ظاهر میشود تا آنکه قتل

قتل این اصحاب را واجب ولازم دانند واذیت این روح
المقدسه را سبب وصول بمعارج قرب شمرند ودیگر ملاحظه
فرمائید چگونه جمیع این امور وارده وافعال نازل در
احادیث قبل ذکر شده چنانچه در روضه کافی در
بیان زوراء میفرماید وفی روضة الکافی عن معاویة
بن وهب عن ابی عبد الله قال اتعرف الزوراء قلت
جعلت فداك یقولون انها بغداد قال لا ثم قال ع
دخلت الری قلت نعم قال ع اتیت سوق الدواب
قلت نعم قال ع رایت جبل الاسود عن یمین الطریق
تلك الزوراء یقتل فیها ثمانون رجلا من ولد فلان
کلهم یصلح الخلافة قلت من یقتلهم قال ع یقتلهم اولاد
العجم اینست حکم وامر اصحاب انحضرت که از قبل بیان
فرموده اند وحال ملاحظه فرمائید که زوراء موافق
این روایت ارض ریست واین اصحاب در انمکان
ببدترین عذاب بقتل رسانیدند وجمیع این وجوهات
قدیر اعجم شهید نموده چنانچه در حدیث مذکور است
وشنیده اند وبر همه عالم واضح ومبرهن است حال
چرا این خراطین ارض در این احادیث که جمیع ان

بمثل شمس در وسط سماء ظاهر شد تفکّر ننموده اند از ظهور
حق وجمال الله اعراض جسته اند وبسقر مقرّ گزیده اند
اینست این امور که از اعراض فقهای عصر وعلمای
عهد اینست که صادق ابن محمّد میفرماید فقهاء ذلک
الزمان شرّ فقهاء تحت ظلّ السماء منهم خرجت الفتنه
والیهم تعود واز فقهاء وعلمای بیان استدعا میشود بهم
که چنین مشی ننمائید وبر جوهر الهی ونور ربّانی
وصرف ازلی ومبدء ومنتهای مظاهر غیبی در زمن
مستغاث وارد نیاورند انچه در این کور وارد شد
وبعقول وادراک وعلم متمسک نشوند وبا مظهر علم
نامتناهی ربّانی مخاصمه ننمایند اگرچه با جمیع این
وصایا دیده میشود که شخصی اعور که از رؤسای
قوم است در نهایت معارضه برخیزد وهمچنین
در هر بلدی بر نفی اجمال قدسی برخیزند واصحاب
انسلطان وجود وجوهر مقصود در کوهها وصحراها
فرار نمایند واز دست ظالمین مستور شوند وبرخی
توکّل نمایند وباکمال انقطاع جان در بازند وگویا
مشاهده میشود نفسیکه بکمال زهد وتقوی موصوف

موصوف و معروف است بقسمیکه جمیع ناس اطاعت
او را فرض شمرند و تسلیم امرش را لازم دانند بیجان بر بنیان
اصل شجرهٔ الهیّه قیام نماید و بنتهای جدّ و اجتهاد بمعارضه
برخیزد اینست که شان ناس باری امیدواریم که اهل بیان
تربیت شوند و در هوای روح تربیت نمایند و در فضای
روح ساکن شوند حق را از غیر تمیز دهند و تلبیس باطل را
بدیده بصیرت بشناسند اگر چه در این ایام رایحه حسدی
وزیده که قسم بمربّی وجود از غیب و شهود که از اوّل
بنای وجود عالم را با آنکه او را اوّلی نه تا حال چنین غلّ
و حسد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد چنانچه جمعی که
رایحه انصاف را نشنیده اند و رایات نفاق برافراخته اند
و بر مخالفت این عبد اتّفاق نموده اند و از هر جهت رمحی
اشکار و از هر تیری طیّار با اینکه با احدی در امری
افتخار ننموده ام و بنفسی برتری نجستم مع هر نفسی
مصاحبی بودم در نهایت مهربان و رفیقی بغایت
بردبار و رایگان با فقرا مثل فقراء بودم و با علما و عظما
در کمال تسلیم و رضا مع ذلک فو الذی لا اله الّا هو
که با آن همه ابتلاء و بأسا و ضرّا که از اعدا و اولا الکتاب

وارد شد نزد اینجا از احبّا وارد شد معدوم صرف است و مفقود
بحت باری چه اظهار نمایم که امکان را اگر انصاف باشد طاقت
این بیان نه و این عبد در اول ورود این ارض چون
فی الجمله از امورات محدثه بعد اطلاع یافتم از قبل مهاجرت
اختیار نمودم و سر در بیابانهای فراق نهادم و دو سال
وحده در صحراهای هجر بسر بردم و از عیونم عیون
جاری بود و از قلبم بحور دم ظاهر چه لیالی که قوت
دست نداد و چه ایام که جسد راحت نیافت و با این
بلایای نازله و رزایای متواتره فو الذی نفسی بیده
کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود زیرا
که از ضرّ و نفع و صحّت و سقم نفس اطلاع نبود و
از ماسوی غافل و غافل از اینکه کمند قضای الهی اوسع
از خیال است و تیر تقدیر او مقدّس از تدبیر سر را از
کمندش نجات نه و جنابش را جز رضا چاره نه قسم
بخدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را
امید مواصلت نه و مقصود جز این نبود که محلّ اختلاف
احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب
ضرّ احدی نشوم و علّت حزن قلبی نگردم و غیر از آنچه

انچه ذکر شد خیالی نبود وامری منظور نه اگرچه هر نفسی
محلی بست وبهوای خود خیالی نمود باری تا آنکه از مصدر
امر حکم رجوع صادر شد ولابدّ تسلیم نمودم وراجع شدم
دیگر قلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه
حال دو سنه میگذرد که اعدا در هلاک این عبد فانی
نهایت سعی واهتمام دارند چنانچه جمیع مطلع شده اند
مع ذلک نفسی از احباب نصرت ننمود وهیچ جهه
اعانتی منظور نداشته بلکه از عوض نصر حزنها که
متوالی ومتواتر قولاً وفعلاً مثل غیث هاطل وارد
میشود واین عبد در کمال رضا جان بر کف حاضرم
که شاید از عنایت الهی وفضل سبحانی حرف مذکور
مشهور در سبیل کلمه ونقطه مستور فدا شود وجان
دربازد واگر این خیال نبود فو الذی نطق الرّوح
بامره آنی در این بلد توقّف نمینمودم وکفی بالله
شهیدا اختم القول بلا حول ولا قوّة الّا بالله انّا لله
وانّا الیه راجعون صاحبان حبّ که از صهبای
حبّ نوشیده اند وکامی بکام نفس بر نداشته اند
دلائل وبرهان وحجّت که جمیع مشعر بر این امر بدیع

وظهور منبع الهيت را اظهر از شمس در فلك چهارم
مشاهده نمايند حال اعراض خلق را از جمال الهى و
اقبالشان بهواى نفسانى ملاحظه فرمائيد كه با همه
اين آيات متقنه و اشارات محكمه كه در ثقل اكبر كه
وديعهٔ ربّانيّه است در ميان عباد و اين احاديث
واضحه كه اصرح از بيان و تبيانست از همه غافل و معرض
شده اند و چند حديث كه با دراك خود مطابق نيافته اند
و معنى انرا ادراك ننموده اند متمسّك بانها شده و
از سلسال خمر ذو الجلال و زلال معين و الجمال لا يزال
محروم و مايوس مانده اند و ملاحظه فرمائيد كه در
اخبار سنه ظهور ان هويّة نوراء هم ذكر فرموده اند
و مع ذلك شاعر نشده اند و در نفسى از هواى نفس
منقطع نگشته اند فى الحديث المفضل سئل عن
الصادق ع فكيف يا مولاى فى ظهوره فقال فى سنة
الستين يظهر امره و يعلو ذكره بارى متحيّرست از اين
عباد كه چگونه با اين اشارات واضحه لائحه از
حق احتراز نموده اند مثلا ذكر حزن و سجن و ابتلا
كه بر آن جمال اصفى فطرت الهى وارد شده در اخبار قبل

قبل ذکر شده فی البحار انّ قائمنا اربع علامات من اربعة نبیّ
موسی و عیسی و یوسف و محمد امّا العلامة من موسی
الخوف والانتظار و امّا العلامة من عیسی ما قالوا فی
حقّه و امّا العلامة من یوسف السجن والتقیّه و امّا
العلامة من محمّد باثار مثل القران بااین حدیث باین محکی
که جمیع امور انرا مطابق انچه واقع شده ذکر فرموده مع ذلک
احدی متنبّه نشده و گمان ندارم که بعد از این هم متنبّه
شوند الّا من شاء ربّک انّ الله مسمع من یشاء و ما انا
بمسمع من فی القبور و بر انجناب معلوم بوده که اطیار
هویّه و حمامات ازلیّه را دو بیانست بیانی بر حسب ظاهر
برمز و نقاب و حجاب فرموده و میفرمایند تا سراجی
باشد هدایت کننده و نوری راه نماینده تا سالکین را
بمعارج قدس رساند و طالبین را ببساط انس کشانند
چنانچه مذکور شد از روایاتی مکشوفه و ایاتی واضحه
و بیانی بی حجاب و ستر فرموده و میفرمایند تا مغلّین
انچه در قلب پنهان نموده اند ظاهر شود و حقایقشان
باهر گردد اینست که صادق ابن محمّد میفرماید والله لیمحصنّ
والله لیغربلنّ اینست میزان الهی و محک صمدانی که عبا

خود را بان امتحان میفرماید و احدی بمعانی این بیانات
نبرد مگر قلوب مطمئنّه و نفوس مرضیه و افئدهٔ مجرّده
و مقصود در امثال این گونه بیانات معانی ظاهریّه که
مردم ادراک مینمایند نبوده و نیست اینست که میفرماید
لکل علم سبعون وجها لیس بین الناس الّا واحد و اذا
قام القائم یبثّ الوجوه بین الناس و ایضا قال نحن
نتکلّم بکلمة و نرید منها احدی و سبعین وجها و لنا لکل
منها المخرج باری ذکر این مراتب برای انست که از بعضی
روایات و بیانات که در عالم ملک آثار آن ظاهر نشده
مضطرب نشوند و حمل بر عدم ادراک خود نمایند نه بر عدم
ظهور معانی حدیث زیرا که نزد این عباد معلوم نیست
که مقصود ائمّهٔ دین چه بود چنانچه از حدیث مستفاد
میشود پس باید عباد باین گونه عبارات خود را از فیوضات
ممنوع نسازند و از اهلش سؤال نمایند تا اسرار مستوره
بلاحجاب ظاهر و واضح شود ولیکن احدی از اهل ارض
مشاهده نمیشود که طالب حق باشد یا آنکه در مسائل
غامضه رجوع بمظاهر احدیّه نماید کل در ارض نسیان
ساکن و باهل بغی و طغیان متّبع ولکن الله یفعل بهم

بهم کما یعملون وینسهم کما نسوا لقائه فی ایامه و
کذلک قضی علی الذین کفروا ویقضی علی الذینهم
کانوا بایاته یجحدون واختم القول بقوله تعالی
ومن یعش عن ذکر الرّحمن نقیّض له شیطانا فهو له
قرین فمن اعرض عن ذکری فانّ له معیشة ضنکا و
کذلک من قبل ان انتم تعقلون المنزول من الباء والهاء
والسّلام علی من سمع نغمة الورقاء فی سدرة المنتهی
فسبحان ربّنا الاعلی

بسم الله العلیّ الاعلی ۱

ذکر رحمة ربّک عبده قاسم لیشکر الله باریه ویکون علی
الصّراط مستقیما ویتّبع امر مولاه ویتّخذ لنفسه سبیلا
ان یا عبد اذکر ما ورد علینا فی دیار الغربة بما اکتسبت
ایدی الظالمین وکان الله علی ذلک شهیدا تالله الحق
قد مسّتنا الباساء علی شان لن یحصیه احد الّا الله
ربّک وربّ العالمین جمیعا وقد قضت علینا عشرین
من السنین ولا یعلم کیف قضت الّا الله الذی خلق
الموجودات بامر من عنده وانّه کان علی کلّ شیء حکیما
ولکن صبرنا فیما قضی علینا وما الصّبر الّا من عنده وانّه

لموتی اجر کلّ صابر شکورا ونشکره فیما مرّ علینا ونحمد
فی بکور واصیل ونتوکّلنا علیه فی کل الامور وما
نشاء الّا ما شاء الله وما نرید الّا ما اراد بحول الله وقوّته
وانّه خیر ناصر وخیر معینا وانّک انت یا عبد فامش علی
اثری وکن راضیا بما قضی الله لک ثم اذکر فی قلبک
ولسانک وانّه یوفّی اجرک برحمة کان علی العالمین محیطا
وان یصبک من ضرّ فاصبر وان یصبک من خیر فاشکر
وکن فی کل الاحیان متذکّرا ببدایع ذکره ولا تنس فضله
علیک وانّه بعباده المؤمنین رحیما کذلک اذکرناک
حبّا لنفسک لتکون ناطقا بثناء الله ومظهر نفسه وانّه
یحفظک بالحق عن ضرّ الخلایق جمیعا والروح الذی
اشرق عن افق البها علیک وعلی الّذین هم صعدوا
الی الله بانفسهم وکانوا علی الامر
مستقیما

۲ بسم العلیّ الاعلی

تلک آیات الله قد نزّلت بالحق طوبی لنفس استجذبت
من نغماتها وانّها مرّة تظهر علی هیئة الشمس و
تستشرق عن افق البقا فیا حبّذا لمن استضاء بانوارها

ومرّة تظهر على هيئة السّحاب و يترشّح رشحات المعانى
والبيان فطوبى لمن ترشّح عليه امطارها ومرّة تظهر
على هيكل الانسان وانّه لكلمة الاعظم من لدى الرّحمن
على اهل الاكوان وانّها يتغنّى على سدرة البقا بانّه لا
اله الّا هو العلىّ الابهى طوبى لمن استجذب من نغماتها
قل قد ارتفعت سدرة السّيناء فى بريّة القدس و
اثمرّت بفواكه الانس هنيئاً النفس ذاقت من اثمارها
وتنطق ورقاتها بانّه لا اله الّا هو وانّ هذه لشمس
استشرقت عن افق الفضل توجّهوا يا قوم الى
اشراقها قل قد تموّجت ابحر العلم و شقّت سحاب الفضل
واتى الله بجنود الغيب ورقم قلم الاعلى على الواح
الامضا اسرار الامر تفكّروا يا قوم فى اشراقها طوبى
لك يا عبد بما شربت رحيق الاطهر اذا فانظر بالمنظر
الاكبر تالله المحبوب انّ الامر علا وظهر طوبى لنفس
وفت بميثاقها دع ما عندك خذ ما عند ربّك هذا
خير لك عمّا خلق بين السموات والارض وما كنز فى
طبقاتها ان استقم على حبّ الله وامره و تجنّب عن
الّذينهم كفروا و اشركوا اخلص وجهك لله ربّك فى

فى تلك الايّام التى انّ كل نفس بكتابها والبهاء عليك
وعلى من طار فى هواء القرب والقدس والوصال
انقطعت عن الدّنيا وزخرفها

بسم الله الابدع البديع

قد قرّت عيناك بلقاء الله المقتدر العلىّ العظيم وقد
وهبك الله بذلك مقام عزّ كريم فى ملكوت الاعلى
انّ هذا الفضل مبين فاعرف قدر ما رزقت به ثمّ
اذكر الغلام فى كلّ الاحيان ولا تكن من الغافلين
وان يسئلك احد عنه قل انّه قد حبس فى السّجن بما
اكتسبت ايدى الباغين الّذين يدّعون بالله فلمّا
جائهم بسلطانه كفروا به فلعنة الله على الظالمين
قل يا قوم انّ هذا لحسين بالحقّ لا تقتلوه كما قتلتموه
من قبل اتّقوا الله يا معشر الظالمين وانّك انت يا
وهّاب فاشكر الله بما وهبك من كاس حبّه وفرّزك
بالحضور بلقاء وجهه المنير ونزّل لك الايات الّتى
لا تعادل بها خزائن السّموات والارضين والرّحمة
عليك وعلى عباد الله المخلصين والحمد لله ربّ
العالمين

بسم الله الاقدس الامنع ٤

قد بلغ تلقاء الوجه كتابك وقرئناه انّا كنّا قارئين
نسئل الله بان يوفّقك على امره ويرزقك ما يحبّ و
يرضى وانّه على كلّ شیء قدیر ان اطمئن فی نفسك
ثم استغن بالله ربّك وربّ العالمين انّه يؤيّد
انقطعوا عمّا سواه وتقربوا اليه بقلب خاشع منيب
وينزل عليك ما قدّر لك فی ملكوته الاعظم العظيم
والبهاء عليك وعلى من امن بالله الفرد الواحد
العزيز العليم

بسم الذی یسمع ویری وینادی ملاء البیان ٥

فی هذا الافق المقدّس الابهی قل یا قوم هذا الهو
المحبوب قد جائكم من غیر ستر وحجاب اتّقوا الله یا اولی
النهی اتدعون العجل وتذرون الله ربّكم وتظنّون
انّكم من اهل جنّة الماوی قل بئس ما ظننتم لو تنظرون
بعين اليقين لتشهدون انفسكم فی هاوية السّفلی
انّك يا عبد طوبى لك بما سمعت نغماتك الاحلی من
ربّك العلیّ الاعلی وانّه حینئذ ینادیك عن شطر
ایمن العرش مقرّ الاقصی بانّه لا اله الّا هو وانّ ربّ

الاخرة والاولى فتبارك الّذى عرّفك مظهر نفسه
وبذلك رقم اسمك من قلم الاعلى فى لوح الذى ما اطّلع
به احد الّا الله ربّ ما يرى وما لا يرى والبهاء
عليك وعلى من اقبل اليه وتجنّب عن الّذى ضلّ
وغوى

